ن نگاه دارد که
تن دارد و پس شیخ
بیرد چنانچه رسول
ان حکیم فرزند خود را
ی فرزند من بر تا ترو ع
و فرو ریزد در یک بار را
ی آن آفریده است که تا
ادشاه و وزیر و عامل
ع کند از برای توانگری
در بیان اثبات
ته بن ابی جناب آقای
د و توابع آن از وقت
ی اثبات معاد جسمانی است
ث معتبره وارد شده است
در وصف قیامت و مقدمات و خصوصیات آن و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال
خلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در اینها نباید گشود زیرا که
عظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب اراده و تاویلست و عمده اسباب ایمان و یقین
انقیاد

ص ۶۱

انقیاد و تسلیم اهل بیت است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه منقولست که هرچه از ما بشما میرسد اذعان
و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد بر ظاهرش اقرار نمائید در او انکار مکنید شاید
که ما گفته باشیم تکذیب در قول ما تکذیب در رد خداوند عرش اعلاست و ابتدا
باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف
بر آنست بدانکه معاد در لغت بسه معنی آمده است اول عود و رجوع بجای یا بجائی که از آن
منتقل شده باشد دویم مکان عود سیم زمان عود و مراد در اینجا عود روح است بجانب
برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان
عود و هر سه بیک چیز بر میگردد و آن روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن
اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده است ببهجت و سرور باشد و اگر
از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و اخلاق ذمیمه که در این نشاه کسب کرده است معذب و مغموم باشد
و فلاسفه بهمین معاد قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت
میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بآن بدنها
تعلق گیرد و اگر از اهل ایمان و سعادتمند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر
و شقاوتند داخل جهنم میشوند و بآتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام
بلکه اتفاقی جمیع ملل است اهل یهود و نصاری نیز باین قایلند و اکثر کتابهای الهی باین معنی

واین وقتی بود که توانی چشم را از حرام نگاه داری و دل را از اندیشه آن نگاه داری که
بسیار خوردن شهوت انگیزد و شهوت اندیشه آورد و اندیشه بر نگریستن دارد و بس بیخ
همه شهوتها سیر خوردن است خاصه از شهوت زنا که برکت از عمر و مال ببرد چنانچه رسول
فرمود که اَلزِّنَا یُورِثُ الْفَقْرَ یعنی زنا میراث آورد درویشی را لقمان حکیم فرزند خود را
گفت یَا بُنَیَّ لَا تَزْنِ فَاِنَّ الطَّیْرَ لَوْ زَنَا لَتَنَاثَرَ رِیشُهُ یعنی ای فرزند من بزنا نروی
نما و از آن چنان است پس بدرستیکه اگر مرغی زنا کند هر آینه پر و بال او فرو ریزد و در پا را
نگاه داری از آنکه بخانه ظالم نروی و از پس محرم نروی که پا برای آن آفریده است که تا
بجایگاه و مقام خیر روی چون زیارات و مساجد و غیره و بخانه پادشاه و وزیر و عامل
و ظالم نروی الا بضرورة چنانچه رسول صلعم فرمود که هر توانگری را تواضع کند از برای توانگری
دو سر حق از دین او برود و چون توانگر ظالم باشد بدتر بود فصل در بیان اثبات
معاد است که در کتاب حق الیقین جناب عمدة المحققین والمجتهدین اعنی جناب آقای
آقا محمد باقر رحمه الله انتخاب شده است در بیان مقدمات معاد و توابع آن از وقت
مرگ تا انقضای عالم برزخ و در آن چند فصل است فصل اول در بیان اثبات معاد جسمانی است
و در آن تمهید مقدمه ضرورت است بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است
در وصف قیامت و مقدمات و خصوصیات آن و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال
خلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در اینها نباید گشود زیرا که
اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب اراده و تاویلات است و عمده اسباب ایمان و یقین
انقیاد

ص ۶۱

انقیاد و تسلیم اظهار است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه منقول است که هر چه از ما بشما میرسد اذعان
و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد بر ظاهرش اقرار نمائید در او انکار مکنید شاید
که ما گفته باشیم تکذیب در رد قول ما تکذیب در رد خداوند عرش اعلاست و ابتدا
باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف
بر آن است بدانکه معاد در لغت به سه معنی آمده است اول عود و رجوع بجای یا بجائی که از آن
منتقل شده باشند دویم مکان عود سیم زمان عود و مراد در اینجا عود روح است بحیات
برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان
عود و هر سه بیک چیز برمیگردد و آن روحانی آن است که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن
اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده است ببهجت و سرور باشد و اگر
از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و ذمیمه که در این نشأه کسب کرده است معذب و مغموم باشد
و فلاسفه بهمین معاد قائلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت
میکنند و معاد جسمانی آن است که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بآن بدن
تعلق گیرد و اگر خود از اهل ایمان و سعادتمند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر
و شقاوتند داخل جهنم میشوند و باتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام
بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است یهود و نصاری نیز باین قائلند و اگر کتابهای الهی باین خبر

ناطق است خصوصاً قرآن مجید که اکثر آیاتش را یعنی صریح است و قابل تأویل نیست
چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی ابن خلف استخوان پوسیده را آورد به نزد
حضرت رسالت و دست مالید و ریزه ریزه کرد و گفت تو میگویی که خدا این استخوان
پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود بلی ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند
پس این آیه کریمه نازل شد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ چنانچه بعد ازین ان شاء الله
تفسیرش مذکور خواهد شد و شک نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم
انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و انکار همه ائمه هدی خواهد بود چنانچه فخر رازی
گفته است که اتفاق است که ممکن نیست جمع کردن ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر
جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند
و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد و در آنها تامل کند
میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این مدعا عاجز
شده اند در چنین مسئله عظیمی که محل انکار و انظار جمیع عقلاست دعوای بداهت کرده اند
و کسیکه باعتبار چنین شبهه دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیا و ائمه
هدی بردارد معلوم است که چه قدر بهره از اسلام و ایمان و یقین دارند با آنکه بحشر جسمانی
توقف بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد ازین بیان خواهد شد ان شاء الله و جمع کثیر
از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقیست

لذات

لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارد و در قیامت که ارواح با بدن بر میگردند به بهشت
یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام جسمانی و روحانی
هر دو را دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است که معاد جسمانی از جمله اموریست که واجبست
اعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تألم
او بلذات او و آلام او پس عقل تکلیف تعلق گرفته است باعتقاد بآن و منکر آن کافر نیست اما منعی نیست
شرعا و عقلا از اثبات آن و فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قائلون بمعاد جسمانی و روحانی
هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح
بمعرفت خدا و محبت او است و سعادت جسدها در ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت
درین زندگی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست
او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری درین عالم ضعیفند و چون که مفارقت کرده اند
از بدنها بمرگ استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردن قوی ایشان را حاصل میشود که جمع میان این
دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست که این حالت اعلا درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است
و دوانی گفته است که قول هر دو نه محض جمع بین آرا است بلکه بر هر دو برهان قایم شده است چنانچه
شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است مؤلف گوید که این
مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست بلکه احادیث بسیار دلالت در آیند
بر این دارد چنانچه عیاشی و غیر او از حضرت امام زین العابدین روایت کرده است که [illegible]

درداخل شوند دوستان خدا در منازل و مساکن خود قرار گیرند و هر مومنی از ایشان بر تخت خود
تکیه کند و خدمتکاران برود در او بایستند و میوه‌ها و آنچه باشد بر سر وجنتها برده در او بجوش آید
و از زیر قصر او نهرهای جاری شود و مسندها برای او بگذارند و کرسیهای متعدد برای او وضع نمایند
و هرچه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر کرده‌اند پیش از آنکه از ایشان بطلبند و حوریان
سیاه چشم از باغستانها بسوی او بخرامند و درین نعمتها باشند آنچه خدا خواهد و خداوند جبار ایشان را
ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من خواهید بود خبر دهم
شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند پروردگارا چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که
داریم آنچه نفسها خواهش میکند دیده‌ها لذت می‌برد از نعمتها داریم و در جوار رحمت خداوند
کریم خود هستیم پس حق تعالی بار دیگر ندا با ایشان برسد گویند بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است
از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر
و عظیم‌تر است از آنچه در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است
از برای ما و خاطر ما بآن شاد‌تر است پس حضرت این آیه را که مضمونش این است خواند که وعده داده خدا
مردان مومن و زنان مومنه را باغستانها و بهشتها که جاری میشود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها خواهند بود
مسکنها و منزلها خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها این است فوز
عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که حق تعالی میفرماید ای بندگان صدیق من
تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستیکه بآن تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهر شد از این حدیث که اهل عبادت
تنعم خواهند کرد نه بروجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی مناجات او و تحصیل

از لذات

از حضرت امیر ع

قوت اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر ع روایت کرده است که هر که شبی را در عبادت خدا احیا کند
حق تعالی او را در جنت الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس
خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه بخاطری خطور نکرده باشد سوای آنکه مهیا کرده است
از برای او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول ص روایت کرده است که
بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که حوریان برای ایشان خوانندگی کنند بحسن صوتی که جن و انس
نشنیده باشند اما نه بروش مزمار شیطان بلکه به تسبیح و تحمید و تقدیس حق تعالی و برکات او و در روایت
دیگر فرموده است که در بهشت درختی است که حق تعالی بآن درخت وحی میکند که بشنوان به بندگان من
که در دنیا مشغول العبادت من و ذکر من بوده‌اند و ترک کردن شنیدن صدای بربط و تار ... صدای
از آن درخت بلند شود بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن
بابویه در رساله عقاید گفته است که اهل بهشت چندین نوعند بعضی از ایشان تنعم میکنند به تسبیح و تقدیس
و تنزیه حق تعالی با ملایکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و آشامیدن و میوه‌ها و تختها و حوریان و خدمت
کاران و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس
لذت برد بآنچه میخواهد و همتش بآن متعلق است و باو داده میشود آنچه خدا را برای آن عبادت کرده است
و حضرت صادق ع فرمود بدرستیکه مردم حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنف صنفی از ایشان عبادت
میکنند او را از ترس جهنم پس این عبادت غلامان است و صنفی از ایشان عبادت او میکنند از برای
ثواب پس این عبادت مزدوران است و صنفی از ایشان عبادت او میکنند از برای محبت او پس این عبادت بزرگواران و کریمان است و شیخ مفید ...

اهل بهشت التذاذ به ماکول و مشروب و مناظر و مناکح است و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزهائی
که بطبع عند بر میل سوی آنها دارد و ادراک میکنند مراد خود را نظر یافتن آنها و نیست در بهشت
کسی که لذت بیابد بغیر اینها و قول کسی که میگوید در بهشت بشری هست که لذت می یابد
به تسبیح و تقدیس بدون خوردن و آشامیدن قولی است که شاذ است از دین اسلام و این
ماخوذ است از دین نصاری که میگویند که آنها که در دنیا اطاعت حقتعالی کرده اند در بهشت
ملائکه میشوند نمیخورند و نمی آشامند و جماع میکنند و حقتعالی تکذیب قول ایشان کرده است با آنکه ترغیب
کرده است عملا را بر عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و حال آنکه
کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع برخلاف آن منعقد است مگر آنکه درین باب تقلید
کسی کرده باشند که تقلید او جایز این است یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد مؤلف گوید کلام
مفید قدس سره متین است و احادیث معتبره این مضمون بنظر رسیده است که جمعی از اهل بهشت
که مطلق از لذات جسمانی ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است دلالت
بر مدعای او نمیکند زیرا که اگر جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم
نمی آید که از نعیم بهشت ملتذ نشوند همچنانکه در عبادت لذتهای منظور ایشان نباشد و مع هذا
از نعمتهای آن لذت میبابند بلی ممکن است که لذات روحانی و جسمانی هر دو از برای حاصل باشد
چنانکه تحقیق کردیم با آنکه ممکن است که ایشان را در ضمن التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل آید تلذذ
زیرا که بلذات جسمانی مراتب درجات میدارد بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند
بهایم در باغهای بهشت می چریده باشند مثل حیوانات نعمتهای آن را صرف نمایند چنانکه

در دنیا لذت میبافتند بی آنکه از قرب و وصال او و محبت او کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که بهشت
ازین جهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان اوست و لذت از نعمتهای بهشت از آنجهت میبابند
که علامت کرامت حقتعالی است و محبوب ایشان برای ایشان مهیا گردانیده است پس از هر گل و ریحان
بوی لطف خداوند رحمن استشمام مینمایند و از هر فاکهه و طعام طعم رحمت بینهایت او را میبابند
و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و شام ایشان همین لذت را میبابند پس بهشت دو بهشت است
روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانی است همچنانکه صورت عبادت در دنیا قالب محبت و معرفت
و اخلاص و سایر مکملات عبادت است پس کسی که در دنیا بجسد بی روح از عبادت قناعت کند در بهشت
جسمانی بغیر از لذت جسمانی دیگر لذات نمییابد و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذات عبادت را
چشیده و عاشق عبادت گردیده و اسرار بندگی را یافته و با خلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه
بعمل آورده است در بهشت جسمانی نیز لذت روحانی میبابد و قدرتی از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیوة
و بحار الانوار ایراد نمودیم و ذالک مما افاض الله علی بلطفه وهو ولی التوفیق و در
اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه مینماید که باعتقاد متکلمین صریحترین آیات است قال سبحانه و تعالی
وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ تا آخر سوره و شان نزول این آیه سابق مذکور شد و فخر رازی گفته است در این آیه
غرایب بسیار است بقدر امکان ذکر میکنیم پس میگوئیم آنها که منکر حشرند بعضی مطلق متمسک بدلیلی بلکه بشبهه
نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند اکثر داخلند و بسیاری ازین آیات دلالت

بر این وارد مثل این آیه قال من یحیی العظام وهی رمیم یعنی گفت کیست که زنده میکند این استخوانها
در حالتیکه رمیم و پوسیده است پس انکار محض استبعاد بود حقتعالی اول ابتدا با بطال استبعاد ایشان کرده فرمود
ونسی خلقه یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه متشابهة الاجزا از سر تا قدم اعضای
مختلفه از جهة صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه درین اعضا حالتی چند قرار دادیم
که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده باشد و از
سایر حیوانات ممتاز گردیده اگر محض استبعاد اکتفا میکنند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود
نمیکنند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوانها را از برای آن بود که از حیات دورتر است و وصف کردن
آنرا بپوسیده شدن و ریزه شدن و اعتبار آنکه از کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعاد
و حقتعالی رفع استبعاد ایشان کرده بکمال علم و قدرت آن خداوندی که اینها را برمیگرداند پس فرمود که از برای ما
مثل میزند باستخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفرینش
غریب خود در روز اول خلقت او پس گفت بگو زنده میکند آنها را خداوندیکه آنها را از کتم عدم بوجود آورده
در اول بار و او بهمه اهل خلق علیم و داناست و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند
که اگر آخر شبهه را باستبعاد برگرداند و آن بر دو وجه است شبهه اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمیماند پس چگونه
صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر آن کردند و حقتعالی اشاره بجواب این شبهه کرده با آنکه در اول خلق هیچ
نبوده و معدوم مطلق بوده و او را آفرید همچنین او را بر میگرداند هر چند معدوم شده باشند و بعضی از آنها
در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو از اجزا ماکول آنها شده باشند چگونه جمع شود

ازین بعید

ازین بعید تر است که اگر آدمی آدم دیگر را بخورد اجزای ماکول جزء بدن آکل شود و اگر در حشر بر گردند اگر آن
اجزا در بدن آکل داخل شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز
خلق خواهد شد پس حقتعالی برای ابطال این شبهه فرموده است وهو بکل خلق علیم و جواب آن است
که در آکل اجزای اصلیه است که از منی بهم رسیده است و اجزای فضلیه است که از غذا بهم رسیده است در ماکول نیز
هر دو قسم هست پس اگر انسانی انسانی را بخورد اجزای اصلیه ماکول اجزای فضلیه آکل خواهد شد و اجزای اصلیه
آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حقتعالی بهمه چیز عالم است میداند که اجزای
اصلیه و فضلیه هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح در آن میدمد و جمع میکند اجزای اصلیه
ماکول را و نفخ روح در آن میکند و همچنین اجزا که در ریق و اصقاع متفرق شده اند بحکمت کامله و قدرت شامله
خود جمع میکند اجزا را پس حقتعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرمود که الذی جعل لکم من الشجر الاخضر
نارا یعنی آن خداوندیکه از درخت تر آتش سوزاننده بیرون می آورد و آن اشاره است بآنکه دو درخت
مرخ در بادیه میباشد که یکی را مرخ و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را
بگیرند بر دیگری میمالند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می آید مگر درخت عناب اما از این
دو درخت بهتر بعمل می آید فاذا انتم منه توقدون پس ناگاه شما از آن می افروزید اولیس الذی
خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست
آنکسیکه آفریده است آسمانها و زمینها را قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را بلی قادر است و اوست بسیار خلق
کننده و بسیار دانا فخر رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که

که دیده میشود حیاتی در اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزی است که در جمیع بدن جاری است
اگر استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت و حیات را در او پس استبعاد مکنید زیرا که بودن آتش در درخت
سبزی که آب از آن میچکد بسی عجیبتر و غریبتر است و اگر استبعاد میکنید خلق جسمش را پس خلق آسمانها و زمینها
بزرگتر است از خلق بدن شما و هو الخلاق اشارت است بآنکه قدرت او کامل است و العلیم اشاره است علیم
بآنکه علم او شامل است مؤلف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان لمّی بر اثبات معاد و عدم انحصار
در روحانی این آیه شریفه است أفحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید علیم
که ما شما را عبث خلق کردیم و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه
شکی در آن نیست برهان قاطع است بر اثبات معاد زیرا که براهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده
که جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن
آسمانها و زمینها و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است
که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات است و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج
بغیر از لوازم امکان است پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشأه دیگر نباشد و منحصر باشد
در این نشأه فانیه و منافع این نشأه که مخلوط است باضعاف آن از آنکه کدورات جسمانی و روحانی و مصائب و محن
و امراض و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و فوت اولاد و احبا و سایر کدورات قابل این نیست
که مردم را از برای آن خلق کنند و این شبیه است بآنکه کریمی شخصی را بضیافت برد در خانه که مملو باشد
از انواع درندگان و موذیات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها چون وارد شود

طعامی

طعامی نزد او حاضر سازند و هر لقمه که بردارد چندین زنبور بر دست و زبانش بزنند و شمشیرداران در برابرش
ایستاده باشند و در هر ساعت بر او حمله کنند و بیش از آنکه آنچه متوقع او است بعمل آید و اگر دل بزنند هیچ [کنند]
عاقل ضیافت او را چنین نمی پسندند و مدح نمیکنند بخلاف آنکه خدمات شاقه باو میفرماید و او را وعده
که چون این آزارها را بکشی ترا بمناصب عظیم سرافراز خواهم کرد و انعامات جزیله بتو میدهم و چند روزی
آزار میکشد و بعد از آن مدتهای بسیار در حکومت و رفاهیت خواهی بود همه عقلا او را ستایش میکنند
چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی **فصل دوم** در دفع شبههای
معاد روحانیست و آن موقوف بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان
خلاف بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند چهل قول درین
باب است و آنچه اکثر محققین قایل شده اند آن است که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر
حقیقتند که میان ایشان با غایت آشنائی و نهایت یگانگی است که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم
علویست و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت است و مرکز عالم سفلی است و هر کدام را اثر و علمی است
که آن دیگر را نیست آنچه از افعال بدن دیدن و شنیدن و بوئیدن و گفتن و خوابیدن و لمس
کردن و امثال اینهاست با این اعضا و قوای ظاهره لذات و الم در حصول و عدم اینهاست و صفات
و ملکات و فهم و علم و اعتقادات روح است بدن را نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است
بلکه آن افعال جزئیه حتی که از بدن و اعضای آن صادر میشود مثل دیدن و شنیدن همه کار روح است [و بدن]
و اعضا برای آنها آلتی چندند چنانکه میگوئیم من دیدم بچشم و شنیدم بگوشم و گفتم بزبان این عبارت است

از روح

و دانسته تو همان است و این افعال فعل اوست این اعضا و قوی همه آلات اویند مثل کتابت که قلم می‌نویسد
و حقیقةً نویسنده دیگر است و بعضی گفته‌اند از جمله آثار و احکام روح گفتن است و شنیدن و خوردن
و آشامیدن است به همه اعضای ظاهر چنانچه از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای آن همه بیخبرند و بدن
در جای خود در خواب است و روح برای خود می‌آید و میرود و شهر بشهر سیر میکند و میگوید و میشنود و همه کار میکند
اما درین کلام سخنی است پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلت اوست و بعضی گفته‌اند
که روح در بدن مانند چراغی است در فانوس نور و روشنی همه از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است اگر
چراغ را بی پرده مشاهده نمائی ضیای جمالش را توانی دید و اگر روح را بی بدن ملاحظه نمائی قدر
کمالش را توانی شناخت و آن وقت که فانوس نقص و عیب چراغ نیست و زینت جمالش چراغ را گرفتار
ضعف و ناتوانی نیست از جوب و باد محتاج بفانوس و پنهانی است و بیمار ناکثیف و رنجور لطافت پوشش
او را ضرورت مثل و آفتاب فانوس در کار نیست و هیچ محتاج به پرهیز از نسیم بهار نیست و در بصائر
الدرجات از حضرت صادق ع روایت کرده‌اند که روح مؤمن در بدنش مثل جوهریست در صندوق
جوهر را که بر داشتند صندوق را می‌اندازند و اعتنا بشان نمیکنند و در کتاب معارج الیقین
روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را
بشهر دیگر می‌بیند فرمود که روح مثل آفتاب است که مرکزش در آسمان و شعاعش در جهان پهن شده است
و ایضاً بصائر الدرجات از حضرت صادق ع روایت کرده است که روح ممزوج به بدن و داخل
بدن نمیشود بلکه مثل سرپوش است به بدن که محیط است با آن و حاصل خلاف در روح باین بر میگردد

که روح

که روح آیا جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است و عمده آنها که جسم میدانند از متکلمان
بدو قول قایل شده‌اند یکی آنکه عبارتست ازین هیکل محسوس دوم آنکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقیست
از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه هست که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است
بانا و بمن آن اجزای اصلیه هست و مدار حشر و ثواب و عقاب و بعضی از متکلمین امامیه باین قایل شده‌اند
و براین قول بعضی از اخبار دلالت میکند باین معنی که روح نیست بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات
و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود آن اجزاست چنانچه بعد ازین انشاء الله مذکور خواهد شد
و آنها که جسم نمیدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و آنها که مجرد
میدانند اکثر فلاسفه حکما اند و بعضی از علما معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه
اگرچه بعضی گفته‌اند که در آخر عمر ازین مذهب برگشته و توبه کرده و شیخ بهاء الدین رحمه الله و برخی از متاخرین گفته‌اند
که از بسیاری از اخبار بمعنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صریح درین باب ندیده‌ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری
یا ایمائی باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته‌اند اگرچه تمام نیست
اما اخبار بسیار که در باب [illegible] حقیقت وارد شده ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مختصه
حق تعالی است و از احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن نزد اهل خود و منتقل شدن بوادی
السلام و امثال اینها دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بجسد مثالی و همچنین احادیث
خلق ارواح پیش از اجساد و بودن آنها بر دور عرش و امثال آنها دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه
تاویل کنند آنها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دلیل [illegible]

هر دو مشکل است یعنی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه باین معنی فهمیده اند که همچنانکه خدا را نمیتوان
شناخت نفس خود را نیز نمیتوان شناخت حضرت رسول فرموده است که ساکت شوید از آنچه خدا از آن
ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین ع فرموده است که تکلیف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن بشما
نکرده اند که مبادا باشد بر خلاف حق قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا و آنچه اکثر گفته است که قول ببقای
روح بعد از مفارقت بدن روحانی موقوف بر قول بتجرد است بیوجه است ممکن بر وجهی باشد که صاحب لطایف
اللهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم ملکوت و از خطاب قدس
و جامع انس و در بدن از بابت چراغ است در غرفه اثر ضوء و نورش میرسد بجمیع اجزای بدن
و موتش به بیرون آمدن آنست از بدن و مفارقت او از آن جسم او مانند اجسام ملائکه و سایر
اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت بقدرت الهی محفوظ میماند چنانچه شیخ ابو علی طبرسی
روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق ع سؤالات چند نمود و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد از جمله آنها
پرسید که خبر ده مرا از چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود که میرود و بر نمیگردد و گفت پس چرا حکم نمیکنید
که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت میکند و بر نگردد حضرت فرمود قیاس را درست نکردی زیرا
که آتش در اجسام نهانست و اجسام باعیانها قایمند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از آنها را بر دیگری
زنند آتشی در میان آن ساطع میشود و از آن آتش بر میگیرند و چراغ می افروزند پس آتش در اصل اجسام ثابت و ضوء
معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر قالب کثیفی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی
بدرستیکه آن خداوندی که خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در آن انواع مختلفه از عروق

واعصاب

واعصاب و دندان و موی و استخوان و غیر آنها را بعد از موت زنده میکند و بعد از فنا بجای آن برمیگرداند گفت
پس روح در کجا است فرمود در زیر زمین است در جای که بدن در آنجا است تا وقتیکه مبعوث شود گفت کسیکه بر دار کشند
روح او در کجا است فرمود که در دست ملکی است که قبض کرده است تا او را بزمین بسپارد گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب
در آید پراکنده میشود یا باقیست فرمود که بلکه باقیست تا وقتیکه صور بدمند پس در آن وقت همه اشیا باطل و فانی میشوند
پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگردانند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن در مقدار چهار صد سال است
که خلق در آن معدوم میمانند و آن در مابین نفخ اول است تا نفخ دوم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام
و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکنند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر
در آسمان باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود و بعد بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار
دلالت بر جسد مثالی میکنند ممکن است که چون روح محتاج بآلتی است در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن
جسد گیرد ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیات
نیز هست باندازه این بدن و در میان او و بارح آنست که چون نفوس ضعیف قدرت بر تصرف تام ندارند در حال
حیات در بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است اما در حال خواب تعلقش به بدن مثالی بیشتر میشود و بآن عروج
بسموات میکنند و بر الواح سماوی مطلع میگردند و بمشرق و مغرب عالم سیر میکنند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور
میشوند و الهامات ایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشوند و بمقتضای و ان
الشیاطین لیوحون الی اولیائهم وحیهای شیاطین بایشان میرسند و بعد از مرگ تعلقش
ببدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عذابش بآن است بلکه محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا

تعرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین
نوع جمیع اخبار باسانی میتوان جمع شد بنا بر قول بتجرد روح بجسد مثالی ضرور نیست و بدون آن فهمیدن آیات
و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکال است و اکثر جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است
و نه چنین است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافر شدند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در این اجساد
عنصریه میگردد و از بدن زید به بدن عمرو منتقل میشود یا به بدن حیوانی تعلق میگیرد و همین نشأه و نشأه دیگر
نیست ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان
به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافر شده اند نه بسبب تناسخ و بسند
معتبر از حبه عرنی منقولست که شبی در خدمت امیر المؤمنین علی علیه السلام بصحرای نجف رفتیم که آنرا وادی السلام
میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی صحبت میدارند من نیز آنقدر ایستادم که مانده شدم پس
نشستم آنقدر که دلگیر شدم برخاستم مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم
از بسیاری ایستادن آزرده شوی اندکی استراحت بفرما فرمود که با ارواح مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان
انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی
اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای
ایشان در اینجا حاضرند یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان هیچ مؤمن نیست که بمیرد در بقعه از بقعه های
زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند
معتبر از ابو ولاد منقول است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح

مؤمنان در حوصله مرغان سبزند که در دور عرش میباشند فرمود نه بلکه مؤمن از آن عزیزتر و کریم تر است که خدا
که روحش را در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنی است مثل این بدن که داشتند و ایضا ابو بصیر
از آن حضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بر درختی در بهشت نشسته به یکدیگر احوال می پرسند و ایضا
از آن حضرت سوال کرده است که از ارواح مؤمنان سوال نمودند فرمود در بهشت میباشند بصورت اجسام ایشان
که اگر ببینی البته ایشانرا میشناسی و میگوئی فلان است که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح
بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیوی و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا میباشد و اینها احوال روح بود که مذکور شد اما احوال
بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم اختلاف است بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولا و صورت جسمی و صورت
نوعی این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولا
باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی و خواجه قدره و بعضی از حکما بهیولی
قایل نیستند و میگویند که جسم بغیر صورت جسمی نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقی است و چیزی
از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی از آن که اتصال باشد برطرف میشود و انفصال عارض آن میشود
و بر عکس این قول بسیار متین است اما رفع شبهه استحاله اعاده معدوم بمحض همین مشکل است و اکثر متکلمین خاصه
و عامه از برای رفع این شبهه و غیر آن بجزء لایتجزی قایل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق
اجزای جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود هرگاه باین اقوال مطلع شدی دانستی که شبهه منکران حشر
جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب آنها معلوم شد و عمده شبهه ایشان که حکما متشبث بآن شده اند
امتناع اعاده معدوم است و بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر مذهب ایشان

[illegible] نه باید معدوم شود و اعاده آن بعینه که بجمیع اجزا عود کند بدون اعاده معدوم نمیشود
[illegible] کرده اند که باختیار این دو قول نقصی از این اشکال نکرده اند و این محل نظر است زیرا که
[illegible] هرگاه جسد کسی را بسوزانند و خاکستر شود و آنرا بباد دهند تشخص بدن باقی نمیماند و هرچند صورت اجزا
باقی بماند و [illegible] شود شخص بعینه چاره نیست که بسوزد تشخص او بود از انعدام آن شخص بنابر قول بعضی از متکلمین که میگویند
تشخص هر شخصی قایم است باجزای او پس تشخص معدوم نمیشود بنابراین اگر بعضی از عوارض غیر مشخص معدوم شود و غیر آنها
بجای آنها برگردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول الله روایت کرده اند که همه جز
فرزند آدم میپوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است کلینی بسند موثق از حضرت صادق روایت
کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود بلی باقی نمیماند گوشتی و استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق
شده است آن باقی میماند و نمی پوسد در قبر مستدیرا تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید
این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعاده معدوم بنابر آنکه دانستی که دلیلی بر آن قایم نشده است
و دعوای بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصا بنابر قول بانعدام جسم اشیا که از فعل الله
امتناع چاره نیست چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله و اگر کسی قایل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی چنانکه
گوئیم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از آن ماده بعینها یا از آن اجزا بعینها مخلوق
شود خصوصا وقتیکه شبیه باشد بآن شخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را به بینی گوئی که فلانی است زیرا که مدرک الالام
و لذات روح است اگر چه بتوسط الآت باشد و لهذا میگویند که آدمی را از وقتیکه روح در بدن دمیده میشود تا هنگام
پیری که همان شخص است هر چند مبتدل شود صورت و هیات او و اجزای او تحلیل رود و بدل آنها بیاید که

اگر بسیا

اگر بسیاری را اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر کسی در جوانی از و
در پیری از و استیفا میکنند و اگر کسی در جوانی گناهی کرده باشد و آنرا در پیری بر او دست یابد و او را تادیب کنند
نمیگویند که بر او ستم کرده است و اینها یا باعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار این است که مدار بر روح است همین شخص
بحسب عرف همان شخص است و عقل تجویز تعذیب او میکنند و ظلم نمی شمارند و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه
باقیست و نصوص دلالت میکند بر آنکه آن شخص بر میگردد بنحوی که حکم میکنند بآنکه آن شخص است چنانکه حکم میکنند
بر یک جسم هرگاه در دو ظرف بریزند که این همان آبست که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هر چند قایل بهیولا
باشند اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا بنابر قول بهیولا حکم کنند
بطهارت آب نجسی که یک قطره از آن بردارند و در بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانکه حقتعالی فرموده است اولیس
الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا نیست آنکسی که آسمانها و زمین را خلق
کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم کلما نضجت جلودهم بد
بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هر چند بریان میشود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای
ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند
متکبران مانند موران عامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد شد و اهل بهشت بی مو و بدن
ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی
نقل کرده اند که ابن ابی العوجای ملحد از حضرت صادق سوال کرد از آیه بدلناهم جلودا غیرها و گفت
گناه آن پوست دیگر چیست که آنرا عذاب میکنند حضرت فرمود که وای بر تو این همان پوست است هم غیر آن است

ابن ابی العوجا گفت مثل آنرا از امور دنیا بیان فرما حضرت فرمود که خشتی را بشکنند و گل کنند و باز دیگر در همان

قالب بریزند میتوان گفت همان است و میتوان گفت غیر آن است گفت بلی بخدا ممتنع گردانید مردم را ابو بحیا تو

و با این مراتب احوط و اولی آنست که تصدیق نمانند آنچه را در نصوص متکاثره و متواتره وارد شده است و بغیر از

ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض کنند و تفکر

نمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند بتفکر کردن و نظر کردن در آن که مبادا اذعان کنند امری که مطابق

واقع نباشد و در آن معذور نباشد چنانکه سابقا مذکور شد فصل سیم در اقرار بحقیقت مرگ و توابع آنست

و در آن دو مطلب است مطلب اول آنکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر از حقتعالی البته او را مرگ میباشد چنانکه حقتعالی

فرموده است كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ یعنی هیچ ممکن را حیات ابدی نیست و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از

یعقوب بن احمد که گفت رفتم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت را تعزیه بگویم باسمعیل فرزند او

پس ترحم کرد برادر و بعد از آن فرمود که حقتعالی خبر فوت پیغمبرش را باو داد و فرمود

یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد و فرمود پس حضرت فرمود

که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نماند پس اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی از ایشان نخواهند ماند مگر ملک موت

و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت می آید و نزد حقتعالی بایستد پس خدا از و میپرسد و حال

آنکه خود بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر حاملان عرش و ملک موت

و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان

دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقدر و مقرر کرده ام بر هر نفسی که در او روح بوده باشد مرگ را پس ملک موت

بیاید

بیاید نزد حقتعالی بایستد حقتعالی از و سؤال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت و حملهٔ عرش

پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید ملک موت شکسته و مغموم از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس در پرسد

که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر از ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیرای ملک موت پس او نیز بمیرد آنگاه

زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجا بند آنهائی که با من شریک قرار میدادند کجا بند آنهائی که با من

خدای دیگر قرار میدادند و بملک موت اقرار باید کرد که خدا تعالی عزرائیل را موکل بقبض ارواح کردانیده است

و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو میسپارند و در این باب ظاهر آیات

اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملک موت

داده و در بعضی نسبت بملائکه داده است اکثر جمع میان اینها باین نحو کرده اند که بعضی را ملک موت قبض میکند

و بعضی را اعوان او [illegible] میدهند و او همه را بحقتعالی عرض میکند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست

که جناب اقدس الهی اجل اعظم است که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل او است زیرا

که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفرا میان خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است خدا برمیگزیند

از ملائکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است

ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی چند هست از ملائکه رحمت و غضب که بامر او عمل میکنند و فعل

ایشان او است زیرا که هرچه ایشان بعمل می آورند منسوب باو است پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت میکند

و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در آیه دیگر فرموده که حقتعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که خواهد و بخلق موکل میکند هر که را خواهد

و بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل میگرداند بخصوص میان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که خواهد و همچنین نیست که ملک

هر علم از برای همه مردم قوی و ضعیف برابر نیست و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن ندارند و بعضی دارند مگر کسی که خدا تسهیل
کند از برای او و عقل او را اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیای او و ترا همین بس است که بدانی که خدای عالم
زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان مؤلف گوید
که در این حدیث شریف اشعاری هست به آنکه آن حضرت با سایر ائمه علیهم السلام نیز قبض بعضی از ارواح میفرمایند
در همه دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعف العقول التصریح به آن ننموده‌اند چنانچه در بعضی از خطب غیر مشهوره
فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت بر رد بر آنکه در این قسم امور ایشان اجمالی کافیست و تفحص
از تفاصیل آن ضرور نیست و از حضرت صادق ع منقول است در جمع میان آیات که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند
حاکمی که پیاولان داشته باشد و به هر جا و در پی هر کاری که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند
و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از قبض مینماید و در احادیث معتبره از طرق
بسیار وارد شده است که حضرت رسول ملک الموت را در آسمان اول از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را
در یک ساعت و حال آنکه در مشرق‌اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را نزد او اجابت میکنند مرا و بروایت دیگر فرمود که جمیع
دنیا نزد من مانند کاسه‌ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشند و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه
بردارد و دنیا نزد من از باب درهمی است که در دست یکی از شما باشد و به هر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد
که ایمان اجمالی کافیست و تفحص این تفاصیل ضرور نیست اما نفی ملکوت نمودن و تاویل کردن آن به قوای
بدنی یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میگویند کفر است و بدانکه خلاف است که آیا ارواح حیوانات را
ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون نص صریحی در این باب بنظر نرسیده تفکر در آن ضرور نیست و تجسس باید

که حیات

که حیات و ممات همه حیوانات بقدرت حق تعالی است و او محیی و ممیت همه است و میتواند بود که ملک موت قبض کند
یا ملائکه دیگر و خدا را کارکنان بسیارند و ظاهر آیات و اخبار کثیره حشر وحوش آن است که ارواح آنها نیز
محفوظ باشد تا روز حشر چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **مقصد** آنکه باید اقرار نمود بآنچه در اخبار صحیح
معتبره وارد شده است از سکرات مرگ و شداید آن و کیفیات آن و حاضر شدن رسول خدا و ائمه هدی
علیهم السلام در وقت قبض روح هر شخصی از مؤمنان از برای بشارت دادن و آسان بودن مرگ
بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از برای زیادتی شدت صعوبت مرگ بر ایشان
و خوار کردن ایشان نزد و به خیال البدی تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است
و دیدن میت ایشان را به چه نحو است و حضور ایشان در جسد اصلی است یا در جسد مثالی چنانکه سابقا اشعاری
به آن شد زیرا که تفکر در اینها موجب استیلای شیطان و وساوس او میگردد و احادیث در این باب متواتر است
و مشهور حضرت امیر که بحارث همدانی خطاب کرد نزدیک است به تواتر یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن
او منافق قبلا ای حارث همدان هر که میمیرد مرا معاینه می‌بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در
احادیث معتبره بسیار از حضرت صادق ع منقول است که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد برای
او میفرستد یکی منسیه و یکی مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او فراموش میگرداند و مسخیه او را جوانمرد
در راه حق میگرداند بجان دادن و چون ملک موت می‌آید که قبض روح او بکند باو میگوید که ای دوست خدا
جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد ص را بحق فرستاده است که من مهربان‌تر و مشفق‌ترم نسبت به تو از پدر مهربان
دیده‌های خود را بگشا و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام

وهیچ بدی در عقبت کری درزندگانی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است مومن گوید ولایت علی بن
ابیطالب است ملک موت گوید که راست گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا از آن امان داد و آنچه امید
داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان پس جان
او را برفق و مدارا و آسانی قبض میکند پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر
و حله زردی از حلهای بهشت بر وی میپوشانند و چون او را در قبر گذارند دریچه از درهای بهشت برای او
بگشایند که از نسیم گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رو و پس و دست راست و چپش بقدر یکماه راه
بگشایند و با او گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود لیکن او گوید پس با او گویند بشارت باد
ترا بروح و ریحان و جنت و نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس بشارت میکنند آل محمد را در
~~باغستانهای جنان که با ایشان میخورند از طعام ایشان و می آشامند از شراب ایشان و با ایشان سخن~~
میگوید در مجالس ایشان تا وقتیکه قائم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حقتعالی ایشان را مبعوث کرداند
با او تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد بار رسول خدا و امیر المومنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او
پس علی ع نزدیک او آید و گوید یا رسول خدا ص این دشمن ما اهلبیت بود او را دشمن دار و رسول خدا با جبرئیل
گوید که این دشمن خدا و رسول و اهلبیت بود او را دشمن دار و جبرئیل با ملک موت گوید که این دشمن خدا
و رسول و اهلبیت بود با او بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا
آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی که خود را از عذاب بدر آوری و گرفته برات بیزاری خود را از آتش جهنم
و متمسک شده بعصمت کبری گوید نه پس ملک موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا

وعذاب او

وعذاب او و آتش جهنم آنچه از آن میترسیدی بآن رسیدی پس جان او را بنهایت عنف و دشواری از بدن او
بکشد و موکل میگرداند سیصد شیطان را که همه آب دهن بر روی او می اندازند و از روح او متأذی میشوند
و چون او را در قبر گذارند دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند که داخل میشود بر او زبانه و بوی بد جهنم احادیث
در این باب بسیار است باید مجملا همه اینها اقرار نمایند و در مقام تفحص و تفاصیل اینها نباشند فصل دوم در احوال عالم برزخ است
باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد
و بسوال قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ مابین موت است تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می آیند نزد او
سوال حقتعالی روح را باو برمیگردانند سر او را و او را می نشانند و از او سوال میکنند و جمعی که از ایشان سوال میکنند بعضی
از ایشان بعد از سوال در رحمت متنعمند و بعضی در عذاب و شدت و سوال و ضغطه و فشار قبر با بدن است و بدن
اصلیه برزخ با روح است و تفصیل این مطلب در ضمن چند فایده است فایده اول در بقای روح است در برزخ بدانکه
شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات متکاثره و اخبار متواتره مذکور است حقتعالی
میفرماید که گمان میکنند آنها را که کشته شده اند در راه خدا مرده کانند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتیکه
روزی داده میشوند و شادند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد میشوند از برای مومنانی که ملحق
نشده اند بایشان و در عقب ایشانند باینکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار حکایت میکند
زکوة فرموده است تا وقتیکه بیاید احدی از ایشان مرگ گوید پروردگارا برگردانید مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم
در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرمود کلا نمی تواند شد اینست و جز این نیست که این کلمه ایست که او میگوید
و فایده ندارد و در عقب ایشان برزخی است تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق

و اهل بیت ایشان پس میگویند که اینها رسول خدا و امامان تو اند که رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را
می بیند و منادی او را ندا کند از جانب رب العزت که یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلَىٰ رَبِّکِ رَاضِیَةً
مَرْضِیَّةً فَادْخُلِی فِی عِبَادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی حضرت فرماید که ای نفس مطمئن گردیده بسوی محمد
و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتیکه راضی باشی بولایت ائمه خود مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا
پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و علی و اهل بیت او و داخل بهشت من شو پس در آنوقت هیچ چیز محبوب تر
نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی خود و در حدیث معتبر فرمود که هیچ نفسی نمیمیرد
تا رسول خدا و امیر المؤمنین را نه بیند راوی میگوید که پرسیدم که چون ایشان را دید بدنیا برمیگردد فرمود نه
چون ایشان را دید برمیگردد بسوی آخرت و هر دو می آیند رسول خدا نزدیک سر او می نشیند و علی نزدیک
پای او می نشیند پس حضرت رسول سر را نزدیک گوش او برده میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم
از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت علی می آید و سر را نزد او برده میگوید ای ولی خدا شاد باش منم
علی بن ابیطالب که او را دوست میداشتی در نوقت نفع بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خدا است الَّذِینَ
آمَنُوا وَکَانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ لَا تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللَّهِ
ذَٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بودند از برای ایشان است بشارت
در زندگی دنیا و در آخرت و این است فوز عظیم و در روایت دیگر فرمود که چون محتضر شد میشود رسول خدا
و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر در دست چپ
پس حضرت رسول میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی تست این بهشت اگر میخواهی ترا برمیگردانم بدنیا

واگر خواهی

و اگر خواهی از طلا و نقره بتو میدهم گوید که مرا حاجتی نیست به دنیا پس در آنوقت رنگش سفید شود و جبین او عرق کند
و لبهایش بهم کشیده شود و بینیش دراز میشود و آب دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش برو
میت باز دنیا را براو عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با او هست که او را غسل میدهند تا آنکه
او را غسل میدهند و میگردانند بدن او را و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه
برداشتند روح در پیش آن جماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند
و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند
روح را باو برمیگردانند از سر تا کمر او و از او سوال میکنند از آنچه میدانند از اعتقادات خود و چون
جواب گفت دری از بهشت را بر روی او میگشایند پس داخل میشود بر او در قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی
خوش آن و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقول است که خطاب بشیعیان خود نمود و فرمود بخدا سوگند که خدا
اعمال را از شما قبول میکند پس شما را می آمرزد پس چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود
و می بیند آنچه موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر میشود حاضر میگردد نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل
و ملک موت پس حضرت امیر نزدیک می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت است
او را دوست دار و رسول خدا بجبرئیل میگوید که این مرد خدا و رسول و اهل بیت او را دوست میداشت
پس تو او را دوست دار جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را
پس او را دوست دار و با او برفق مدارا کن پس ملک موت نزدیک او می آید و میگوید ای بنده خدا
آیا گرفتی چیزی را که بآن گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و برات رستگاری از آتش جهنم

وچنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن
ابیطالب است ملک موت گوید که راست گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا از آن امان داد و آنچه امید
داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان پس جان
او را برفق و مدارا و آسانی قبض میکند پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر
و حله زردی از حلهای بهشت بر او میپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او
بگشایند که از نسیم گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رو و پس و دست راست و چپش بقدر یکماه راه
بگشایند و باو گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود ~~پس باو گویند~~ پس باو گویند بشارت باد
ترا بروح و ریحان و جنت و نعیم پروردگاریکه بر تو غضبناک نیست پس بشارت میکنند آل محمد را در
~~با نعمتهای جوان و با ایشان میخورند از طعام ایشان و می آشامند از شراب ایشان و با ایشان سخن~~
میگویند در مجالس ایشان تا وقتیکه قائم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حقتعالی ایشانرا مبعوث کرداند
با او تلبیه گویان چون کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او
پس علی نزدیک او آید و گوید یا رسول خدا این دشمن ما اهلبیت بود او را دشمن دار و رسول خدا با جبرئیل
گوید که این دشمن خدا و رسول و اهلبیت بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید که این دشمن خدا
و رسول و اهلبیت بود جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا
آیا در زندگانی دنیا گرفتی چرا که خود را از عذاب بدر آوری و گرفته برات بیزاری خود را از آتش جهنم
و متمسک شده بعصمت کبری گوید نه پس ملک موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا

وعذاب او

وعذاب او و آتش جهنم آنچه از آن میترسیدی بآن رسیدی پس جان او را بنهایت عنف و دشواری از بدن او
بکشد و موکل میگرداند سیصد شیطان را که همه آب دهن بر روی او می اندازند و از روح او متأذی میباشند
و چون او را در قبر گذارند دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند که داخل میشود بر او زبانه و بوی بد جهنم احادیث
در این باب بسیار است باید مجملا همه اینها اقرار نمایند و در مقام تفحص و تفاصیل اینها نباشند فصل در احوال عالم برزخ
باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد
و بسؤال قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ ما بین موت است که گویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می آیند از برای
سؤال حقتعالی روح را باو برمیگرداند از سر تا کمر او را می نشانند و از او سؤال میکنند و جمعی که از ایشان سؤال میکنند بعضی
از ایشان بعد از سؤال در رحمت و نعمتند و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه و فشار دادن قبر با این بدن است و مسأله
امور برزخ با روح است و تفصیل این مطلب در ضمن چند فایده است فائده اول در بقای روح است در برزخ بدانکه
شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات متکاثره و اخبار متواتره مذکور است که حقتعالی
میفرماید که گمان میکنند آنها را که کشته شده اند در راه خدا مرده اند نه بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتیکه
روزی داده میشوند و شادند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد میباشند از برای مؤمنان که ملحق
نشده اند بایشان و در عقب ایشانند با آنکه خوف بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار یا منع کنندگان
زکوة فرموده است تا وقتیکه بیاید احدی از ایشان مرگ گوید پروردگارا برگردانید مرا بدنیا شاید عمل شایسته کنم
در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرمود کلا نمی تواند شد این بدرستیکه این کلمه ایست که او میگوید
و فائده ندارد و در عقب ایشان برزخی است تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق

عامه وخاصه مذکورست که بعد از مفارقت روح از بدن حرکت میکنند و پرواز میکنند چنانکه مذکور شد شیخ مفید
بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت ع بودم فرمود که مردم چه میگویند
در ارواح مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصله مرغان سبز میباشند فرمود سبحان الله مؤمن
گرامی ترست نزد خدا ازین چون نزدیک مرگ او میشود می آید بنزد او رسول خدا و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
و با ایشان ملائکه مقربان هستند اگر گویا کرد خدا زبان او را بشهادت برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر
بنبوت و از برای اهل بیت بولایت گواهی بر این رسول الله و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و ملائکه
مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شود حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبر را بآنچه در دل اوست از این عقاید پس آنحضرت
شهادت میدهد بآن و شهادت میدهد بشهادت رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و هر که با ایشان است
از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نمود میبرد آن روح را بسوی بهشت در صورتی مثل آن صورت که در دنیا داشته است
و میخورند و می آشامند پس چون مرده که تازه بنزد ایشان میرود میشناسند ایشان را بآن صورتیکه در دنیا داشته اند
و ابن بابویه در امالی از رسول خدا ص روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بر مرد پیری در زیر درختی نشسته بود
و کودک بسیاری بر دور او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست گفت این پدر تو ابراهیم است
فرمود که این اطفالی که بر دور او بند کیستند گفت اینها اطفال مؤمنانند که ایشانرا غذا میدهند و علی بن
ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان تربیت میکند فاطمه علیها السلام
مؤلف گوید که این حدیث احتمال تجسم روح جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در باب
ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیر المؤمنین ع

رسول خدا را

رسول خدا را با بوبکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسین ع حضرت امیر را باصحاب خود و دیدن حضرت
امیر یوشع را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت صادق ع حضرت [illegible] امثال اینها که در کتاب
بحار الانوار مذکورست و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارند
چنانچه شیخ و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قایلند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا
بجسدهای اصلی معاودت مینمایند و ایشان را باسمان میبرند و دیدن حضرت رسول انبیا را در شب معراج برین
حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد اما در بعضی از آنها جسد
اصلی ظاهرترست و از صحایف الابرار از فضل بن شاذان روایت کرده اند که حضرت امیر در صحرای نجف
از برای سنگ ریزه خوابیده قنبر گفت من جامه را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نیست مگر تربت مؤمنی
یا مزاحمت مؤمنی نمودن در مجلس او و با او هم نشینی کردن اصبغ بن نباته گفت تربت مومن را دانستم
که بوده و خواهد بود و مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر نباته درین صحرا ارواح هر مؤمن
و مومنه هست در قالبها از نور بر منبرها از نور حسن بن سلیمان نیز در کتاب محتضر از کتاب فضل بن
شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش زیاد کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود
هر آئینه خواهی دید ارواح مؤمنان را که در حلقها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و با یکدیگر صحبت
میدارند و روح هر مؤمن درین وادی است و روح هر کافر در وادی برهوت یمن است و ایضا از کتاب
شفا جلا از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده است که میگویند که روح مؤمن را در وقت [illegible]
که آیا میخواهی ترا بر گردانیم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم بلا و زیان کاری غمهای دنیا را

امام علی نقی ع روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود بعد از آن حادث شد راوی پرسید که
سبب حدوث این چه بود حضرت فرمود که خدای عز و جل رسول فرستاد بسوی اهل زمان او و ایشانرا خواند بسوی
عبادت الهی و اطاعت او گفتند اگر این را بکنیم از برای ما چه خواهد بود مال تو از مال ما بیشتر نیست و عشیرت تو از ما
عزیزتر نیست گفت اگر اطاعت من بکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من بکنید خدا شما را
داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند تا کی بآنجا میرویم گفت بعد از مردن
گفتند ما می‌بینیم مردهای خود را که استخوان شده اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان
بآنحضرت بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان خواب دیدن را احداث کرد پس آمدند بنزد آن پیغمبر و خبر دادند بآنچه دیده بودند
و تعجبی که درین باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت بر شما تمام کند اینچنین است ارواح شما و کرد اینجا بعد از
مردن شما خواهد بود هرچند بدنهای شما پوسیده باشد ارواح شما باین نحو معذب باشد تا وقتیکه بدنهای شما محشور
کرده شود و در مجالس بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده اند که گفت بابی بصیر که هرکه از شما با اعتقاد ولایت
بمیرد شهید است هرچند در میان رختخواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار
وارد شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران مؤمن میروید ایشان مطلع میشوند و انس میگیرند
چون برمیگردید وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که مؤمن بزیارت
اهل خود میرود و می‌بیند چیزیرا که دوست میدارد و از وی میپوشانند آنچه را که کراهت دارد و چون کافر بزیارت
اهل خود می آید می‌بیند آنچه را که نمیخواهد و میپوشانند از وی آنچه را که میخواهد و بعضی در هر جمعه می‌آیند و بعضی
کمتر و بعضی بیشتر هر که بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافر نیست مگر در وقت زوال شمس

بزیارت

بزیارت اهل خود آید اگر مؤمن بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند خدا را حمد میکنند براین و اگر کافری می‌بیند که
ایشان عمل صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و بسند کالموثق از اسحاق بن عمار منقول است که گفت بحضرت کاظم ع
عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود می آید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته ای یا در دو هفته یا در ماهی
یا در سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت فرمود بصورت مرغی لطیف بر بام ایشان می‌نشیند و بر ایشان
مشرف میشود اگر ایشانرا بخیر و خوبی بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی بیند محزون و غمگین میشود و بروایت دیگر
فرمود که می آیند بقدر فضایل خود بعضی هر روز و بعضی هر دو روز و بعضی هر سه روز و کمتر از ایشان در هر هفته
در وقت زوال شمس یا مثل آن بصورت گنجشکی کوچک با او ملکی می آید و باو مینماید آنچه باعث سرور اوست
و از و میپوشاند آنچه باعث اندوه اوست پس برمیگردد با شادی و خوشحالی و ایضاً از حضرت صادق ع روایت
کرده است که از پروردگار خود رخصت میطلبد و حق تعالی دو ملک با او میفرستد بصورت بعضی از مرغان می آید در دیوار خانه
می‌نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشانرا میشنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآت العقول
ذکر کرده ام و سایر اخبار درین باره مذکور است و در حدیث معتبر منقول است که ابوبصیر از حضرت صادق ع سوال کرد از ارواح
مؤمنان فرمود در حجره‌ها چند در بهشت و میخورند از طعام و شراب آن و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما
برپا دار و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و ملحق کن آخر ما را باول ما اما ارواح مشرکان در آتش معذبند میگویند
پروردگارا برپا مدار قیامت را از برای ما و آنچه وعده کرده ما را بعمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را باول ما
پس ازین حدیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقیست مثاب و معاقب میباشد فی الجمله فایده ثانیه
در بیان سوال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانان است که در قبر سوال میباشد و روح را

می آشامند

از برای سؤال بردن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین کسی است و منکرش کافر است ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند از شیعه ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و همچنین آمدن او را
دو ملک از برای سؤال نمودن از ضروریات است و اکثر احادیث وارد شده است که یکی منکر است و دیگری نکیر
و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت به مؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت بکافران منکر و نکیر است زیرا که
از برای مؤمنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند بعیش و سرور و از برای کافران می آیند بصورتهای بد
و بشارت میدهند بعذاب و مشهور میان متکلمین امامیه آن است که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص است به
از برای مؤمن کامل و یا کافر بحت و مستضعفان و اطفال و مجانین را سؤال نیست و همچنین کسی را که بعد از
گذاشتن در قبر تلقین نمایند سؤال نخواهد بود چنانچه در روایتی وارد شده است که چون او را تلقین کنند
آن دو ملک با یکدیگر میگویند بیا برویم که تلقین حجت او کرده اند شیخ مفید گفته است سؤال قبر حق است اجماعاً
مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامه باهلی که رسول خدا
فرمود که چون بمیرد احدی از شما خاک بر او بریزند پس یکی از شما نزد قبر او بایستید و بگوئید ای فلان
پسر فلانه نام او و مادرش را بگوئید که او می شنود و جواب میگوید پس باز بگوئید درست می نشیند
و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت کند پس بگوئید بیاد آور آن اعتقادی را که با آن از دنیا بیرون
رفتی از شهادت بوحدانیت خدا و برسالت محمد و با آنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را
از برای دین خود و محمد پیغمبر خود و قرآن را کتاب خود و علی را امام خود پس منکر و نکیر بر میگردند و میگویند
ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود اگر نام مادرش را ندانید او را بحوا نسبت دهید

و خلاف کرده اند در آنکه آیا انبیا و اوصیا علیهم السلام را سؤال قبر میباشد یا نه و تفکر در این مسئله ضرور نیست اگر چه عدم
سؤال اظهر است و در سؤال اطفال نیز عامه خلاف کرده اند اظهر عدم سؤال است و شیخ مفید در شرح عقاید
صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوع است بعضی منتقل بعذاب و ثواب میشوند و بعضی باطل میشوند
و ثواب و عقابی نمی یابند و از حضرت صادق پرسیدند از کسی که میمیرد از دنیا روح او در کجا میباشد حضرت
فرمود هر که بمیرد و ماحض ایمان باشد محضاً و یا ماحض کفر باشد محضاً منتقل میشود روح او از هیکلی که دارد
بمثل آن در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و چون حق تعالی اراده نماید که ایشان را محشور
گرداند انشا میکند جسم و بدن او را و برمیگرداند روح او را به بدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای
اعمال او را وافی و کامل بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل آن باشد در صورت
پس او را جنتی چند از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشد در آنجا تا روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد او
بجسدی مثل آن بعینه و میبرند او را بسوی آتشی که معذب باشد در آن تا روز قیامت و شاهد این در مؤمن
آن است که حق تعالی فرموده است در باب مؤمن آل فرعون پس او را گفته شود که داخل بهشت شو گفت ای
کاشکی قوم من علم بهم میرسانیدند بآمرزیدن پروردگار من مرا و بآنکه گردانید مرا از آنها که گرامی داشته شدگان
و دلیلی بر حال کافر آنکه حق تعالی فرعون و اصحاب او فرموده که آتش را بر ایشان عرض کنند در بامداد و پسین
و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر آن است که سؤال و عذاب
و ثواب ایشان را نمیباشد و در احادیث بسیار از حضرت صادق وارد شده است که سؤال قبر و رجعت مخصوص کسی است
که محض ایمان داشته باشد و یا محض کفر باقی خلایق را سؤال و رجعت نمیباشد و در احادیث بسیار وارد شده است

که انبیا و ائمه علیهم السلام ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین باسمان میروند و متنعم ایشان در بدنهای
اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشان است و در غیر ایشان منفی است و از حضرت منقول است که هر که صلوات
فرستد بر من در نزد قبر من میشنوم آن را و هر که صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد و فرمود که هر که صلوات
فرستد بر من یکمرتبه صلوات فرستم من براو ده مرتبه هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه من صلوات فرستم براو صد مرتبه
پس هر که خواهد صلوات بسیار فرستد و هر که خواهد کم بفرستد پس بیان کرد آنحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا
صلوات برادر امیشنود و این نمیشود مگر آنکه نزد حقتعالی زنده باشد و همچنین ائمه هدی علیهم السلام سلام کنندگان بر ایشان را
در نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان باین مضمون وارد شده است و حقتعالی فرموده است
که شهیدان نزد حقتعالی زنده اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول ایستاد
بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکان را که در آن روز کشته شده بودند در چاه افکنده بودند و فرمود بتحقیق
که همسایه بدی بودید از برای رسول خدا او را از خانه او بیرون کردید که یار و دیار خود راندید پس جماع کردید
بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعده پروردگار خود را حق یافتم آیا شما وعده پروردگار خود را یافتید
که حق بود پس عمر با آنحضرت گفت یا رسول الله خطاب میکنی با مرده‌ها که روح ایشان رفته است حضرت فرمود
بس کن ای پسر خطاب که تو شنواتر از اینها نیستی و نیست میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بگرزهای
آهن مگر آنکه من رو از ایشان بگردانم و منقول است که حضرت سوار شد بعد از انقضای جنگ جمل و در میان
صفهای کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی
بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده بودند که همه کشته شده بودند چون آنحضرت اورا

درمیان

درمیان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید چون نشانیدند فرمود که ای کعب یافتم وعده خدای خود را یافتم که حق بود
پس فرمود بخوابانید او را چون طلحه رسید او نیز چنین خطاب کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت پرسید چه فایده دارد
سخن تو با آن دو کشته شده که سخن ترا نمیشنوند فرمود که ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانکه
اهل قلیب سخن حضرت رسول را شنیدند و اینها از جمله اخباری است که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مرده‌ها بر میگردد
بسوی ایشان روح ایشان از برای متنعم یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه با آن تفصیل است که گفتیم
تمام شد کلام مفید ره کلینی از احادیث بسیار از حضرت صادق ع روایت کرده است که سوال کرده نمیشود در قبر مگر
کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی اما جماعت دیگر از ایشان غافلند
یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که سوال از کسی میشود که ضغطه بر او واقع
میشود و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک می آیند که مسمی اند بمنکر و نکیر بسوی میت
در وقتیکه مدفون شده اند و صدای ایشان مانند رعد قاصف است و دیده‌های ایشان مانند برق خاطف است زمین را
می شکافند بدندانهای خود و موهای ایشان آویخته است که در میان آنها راه میروند سوال میکنند از میت
که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مومن است میگوید خدا پروردگار من است و دین من اسلام است
پس از او میپرسند که چه میگوئی در حق این مرد که از میان شما بیرون آمد گوید که از محمد مصطفی رسول خدا از من
سوال میکنید گواهی میدهم که او رسول خداست پس با او گویند که بخواب خوابی که در آن پریشانی
نبینی و قبر او را نه ذرع گشاده میگردانند و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای خود را
در بهشت می بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک با آن هیأت بر او داخل میشوند و شیطانی

در پیش او باز میدارند که دیدهای او از مس سرخ است چون آن سوال آنها را از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را
باو میگذارند و مسلط میگردانند بر او و در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه نروید
از زمین و دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و جای خود را از آنجا می‌بیند و ایضا از ابوبکر حضرمی روایت کرده است
که گفتم بخدمت حضرت صادق ع که کیستند آنها که در قبرشان سوال میکنند فرمود که کسیکه ایمان را خالص کرده باشد
و کسیکه کفر را خالص کرده باشد گفتم پس باقی مردم چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشانرا وامیگذارند و اعتنا بشأن
ایشان نمیکنند گفتم از چه چیز سوال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شماست پس از مؤمن میپرسند که چه میگوئی
در حق فلان پسر فلان میگوید او امام منست چون آنرا گفت میگویند بخواب خدا در دیده ات خواب استراحت بگذارد
و دری از بهشت بروی او میگشایند و پیوسته نسیم بهشت با تحفه بهشت باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سوال
میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی از امام زمان گوید شنیده ام او را و نمیدانم کیست پس باو گویند هرگز
ندانی و دری از جهنم بروی او میگشایند و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت
کاظم ع روایت کرده است که سوال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو گوید خدا میگویند چیست دین تو
میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد ص میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی
این را میگوید امری بود که خدا مرا بآن هدایت کرد و مرا ثابت داشت بر آن میگویند باو بخواب خوابی که در آن
خیالات شیطانی نباشد مانند خواب نو داماد پس دری در بهشت برای او میگشایند که از شمیم بهشت و
گلهای آن باو میرسد پس گوید پروردگارا روز قیامت را قایم گردان شاید باهل و مال خود برگردم و از کافر
میپرسند که پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد ص میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند

از کجا دانستی

از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم که میگفتند من گفتم پس گرزی بر او میزنند که اگر جن و انس همه جمع
شوند تاب آنرا نداشته باشند پس میگدازد چنانکه قلعی میگدازد پس روح او را برمیگردانند و دل او را در میان
دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید پروردگارا قیامت را دور گردان مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه ایمان سنیان بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثباتست
چنانکه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان بن خالد منقولست که گفت از حضرت صادق ع پرسیدم از آنچه
ملاقات میکند او را صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشانرا منکر و نکیر میگویند می آیند بنزد صاحب قبر
و از او سوال میکنند از رسول خدا که آیا حق بود و اگر اهل شک است میگوید نمیدانم می شنیدم که مردم میگفتند رسول
خداست اما نمیدانم که حق بود یا دروغ پس بر او ضربتی میزنند که اهل سموات و زمین می شنوند مگر مکلفان
و اگر صاحب یقین است نمیترسد و میگوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود و آمد با هدایت و دین حق پس جای
خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میکنند و منکر و نکیر می آیند و او را راست می نشانند و میگویند
کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و میگوید پروردگار من خداست و محمد پیغمبر منست
و اسلام دین منست پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و طعام بهشت از برای او می آورند
و داخل میگردانند بر او نسیم و گل بهشت را اینست معنی قول حق تعالی فَاَمّا اِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ
فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ یعنی در قبر وَ جَنَّةُ نَعِیمٍ در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت میکنند او را
هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و او سوگند میدهد حاملان جنازه را که او را برگردانند
بصدائی که همه میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میگوید کاش مرا بازگشتی بودی بدنیا پس از مؤمنان

[illegible]

میشدم و میگوید برابر گردانید بسوی دنیا تا شایسته بکنم در آنچه گذاشتم پس با نیه در جواب او میگویند کلا
این سخنیست که تو میگوئی و ملکها نیز انزاع میکنند که دروغ میگوید اگر عود کند عود خواهد کرد بآنچه او را
نهی کرده اند از و چون او را داخل قبر کنند و مردم از و مفارقت کنند منکر و نکیر آیند بسوی او در بدترین
صورتها و او را بنشانند و سؤال کنند از رب و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب بگوید
پس ضربتی از عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز از ان بترسند پس باز از و سوال کنند گوید نمیدانم گویند هرگز
ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم میگشایند بعوض نزول که از برای
مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می آورند این ست از قول حق تعالی وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ
الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ یعنی در قبر وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ یعنی در آخرت اما آنچه در قبر از و سوال میکنند معلوم است
که سؤال از عقاید ایمان میکنند خصوصا امامت ائمه علیهم السلام و احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر است
که در قبر از ولایت علی بن ابیطالب ع سوال میکنند چنانچه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است
که من بخدمت حضرت امام رضا ع رفتم فرمود که علی بن ابو حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد زیرا که پرسیدند
از و از امام بعد از پدرم گفت امامی بعد از و نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بروایت دیگر
فرمود که او را نشاندند در قبرش پس از و سوال کردند از ائمه نام همه را گفت تا بنام من رسید پرسیدند توقف کرد
پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصائر الدرجات از زید بن جهنی روایت کرده اند
که حضرت امیر ع فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک نزد او می آیند یکی منکر و دیگری نکیر است
پس اول چیزی که از و سوال میکنند از پروردگار اوست پس از پیغمبر او پس از ولی او و امام او اگر جواب گفت

بکار میاید

نجات بیابد و اگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی خدا و پیغمبر را شناخت و ولی او
نشناخت حال او چون است فرمود نه مذبذب است نه از اینهاست و نه از آنها و هر که را خدا گمراه کند
نمی یابی هرگز از برای او راهی بسوی نجات گفتند برسول خدا که یا نبی الله کیست ولی خدا فرمود که در این زمان
ولی شما علی بن ابیطالب است و بعد از و وصی او و از برای هر زمان عالمی هست که خدا با و حجت تمام میکند بر خلق
تا آنکه نگویند چنانچه گمراهان پیش از و گفتند در وقتیکه انبیای ایشان رفتند گفتند پروردگارا چرا
نفرستادی بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت و خواری بما برسد و ضلالت ایشان
از این بود که آیات را که اوصیا باشند نمیدانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو ما
انتظار میکشیم پس شما نیز انتظار بکشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی راه راست
و کیست آنها که هدایت یافته اند و تربص و انتظار ایشان آن بود که [illegible] دیانت ما را طلب شناختن
اوصیا نا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشان را [illegible] صراط اوصیا اند علیهم السلام
که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان [illegible] شناسد و ایشان او را شناسند و داخل
جهنم نمیشود مگر کسیکه ایشان را او را شیعه خود ندانند [illegible] ایشان را بامامت نشناسد زیرا که آنها
عرفای الله هستند که مردم را بایشان شناسانیده و ازو گرفت برایشان در وقتیکه بما نهارا از ارواح
در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ
يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر اعراف ما بین بهشت و دوزخ مردانی چند هستند که میشناسند همه را
بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر موالات دوستان خود و رسول خدا ص گواه است بر [illegible] ایشان

اند که از ایشان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند و رسول خدا نیز عهد و پیمان گرفته است از مردم که
اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است که فَکَیفَ اِذا جِئنا مِن کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهیدٍ تا آخر آیه
یعنی چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم ترا گواه بر این گواهان
در آنروز خواهند خواست و آرزو خواهند آنهایی که کافر شده اند و نافرمانی کرده اند در اطاعت رسول و اولیا
و سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار شده اند و کتمان نکنند سخنی را در آنروز از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی را
از خدا در دنیا شاذان بن جبرئیل و غیر در فضایل روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر ع
بعالم اعلا ارتحال نمود حضرت امیر ع گریان شد بخدمت حضرت رسول ص آمد حضرت فرمود یا علی چرا میگریی خدا دیده های
ترا هرگز نگریاند گفت والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است زیرا که او اولاد خود را
گرسنه میگذاشت و مرا سیر میکرد و از پسر عمان من پنهان میکرد و ذخیره مینمود از برای من پس حضرت برخواست و متوجه
تجهیز و تغسیل او شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را در آن کفن کردند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته
میگذاشت و بتانی راه میرفت و پا برهنه میرفت و بر نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست
کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد و چون قبرش را از خاک پر کردند و مردم خواستند که برگردند
سه مرتبه فرمود پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی ابن ابیطالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه
کاری چند کردی که در جنازه های دیگر نکردی حضرت فرمود که تانی رفتن من از برای کثرت ازدحام ملائکه بود
و هفتاد تکبیر گفتن من از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز میکردند اما آنکه در لحدش خوابیدم از برای
آن بود که در حیات او ضغطه قبر را ذکر کردم گفت وا ضعفاه پس در لحدش خوابیدم که زمین او را فشارد
اما آنکه

اما آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم
که مردم عریان محشور میشوند گفت وا سوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم
پسر تو علی ابن ابیطالب این بود که دو ملک آمدند و از او سوال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار
من است گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد ص پیغمبر من است گفتند کیست امام تو و ولی تو شرم کرد از آنکه گوید پسر من است
پس با او گفتم بگو که پسر من علی ابن ابیطالب است پس خدا دیده های او را باین روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث
دلالت میکند بر آنکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سوال میکنند باید مخصوص کسی باشد که علم
بامامت بهم رسانیده باشد و محتملست که مخصوص بمقربان او باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای آنکه اظهار
جلالت او کند چنانکه آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که میت مؤمن ما را چون از خانه اش بر میدارند مشایعت میکنند او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و ازدحام میکنند
بر او تا او را بقبرش میرسانند و چون بقبرش رسید زمین با او میگوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی
بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود و خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را
میگشایند بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل میشوند بر او دو ملک در قبر منکر و نکیر و سوال میکنند از او که کیست
پروردگار تو میگوید پروردگار من خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید
محمد ص میگویند کیست امام تو میگوید فلان پس منادی از آسمان ندا میکند که راست گفت بنده من از فرشهای
بهشت برای او در قبرش بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشایید و از جامه های بهشت بر او
بپوشانید تا بیاید بنزد من و آنچه نزد ماست از برای او بهتر است پس با او گویند بخواب مانند خواب عروس و داماد

در خواب بخوابید بی که در آن خواب پریشانی نباشد و اگر کافر باشد ملائکه شماتت او کنند تا قبر او در زمین
با او گوید لا مرحبا بجای بدی آمدی والله که من دشمن میداشتم مثل تو کسی بر روی من راه رود البته خواهی دید
که با تو چه خواهم کرد پس او را تنگ میگیرد و می فشارد او را تا استخوانهای پهلویش بیکدیگر میچسبد پس میگرد
دیگر باره داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مومن داخل شدند و او را می نشانند و روح او را تا کمر او در بدن میکنند
و میگویند پروردگار تو کیست پس او مضطرب میشود و میگوید که می شنیدم مردم میگفتند پس میگویند که هرگز
ندانستی و همچنین از پیغمبر و امام میپرسند همین جواب میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من
قبر او را فرش کنید از آتش و میپوشانید او را جامههای از آتش و بگشایید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید
بسوی ما و آنچه نزد ما است بدترست از برای او از این حالت پس سه مرتبه گرز آتشین بر او میزنند که در هر مرتبه
آتش از قبرش پرواز میکند و اگر آن ضربتها را بر کوه تهامه زنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط کردانند خدا
بر او در قبرش مارها که او را بگزند و دور شیطان او را بغم و اندوه می آورد و صدای عذاب او را
میشنوند هر چه خدا خلق کرده است مگر جن و انس و بدرستیکه می شنود صدای کفشهای مشایعت کنندگان
خود را و صدای برهم زدن دستهای ایشان و اینست معنی قول حقتعالی و یثبت الله الذین آمنوا
تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش آنست که ثابت میدارد حقتعالی آنها را که ایمان آوردند بقول و اعتقاد ثابت
در زندگی دنیا و آخرت گمراه میکند و بخود وامیگذارد ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد و ایضا
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ موضع قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید
منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کژدم بروایت دیگر میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم

منم خانه

منم خانه باغی در باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل آن میشود
بنده مومن میگوید خوش آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود دری
از برای او میگشایند که جای خود را در بهشت ببیند پس از آن در مردی بیرون می آید که دیدهای او از آن
نیکوتر چیزی ندیده باشد پس میگوید مومن که ای بنده خدا هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده ام گوید من اعتقاد نیکم
که تو داشتی و عمل صالح که میکردی پس میگیرد روحش را در آنجائی که در بهشت با دم زده بودند بگذارند
و با او گویند بخواب دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او میرسد که لذت و خوشی می‌یابد
تا مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گویند لا مرحبا پس او را فشاری دهد که استخوانهای
او را رمیم کند و باز بحال اول برگردد و دری از برای او بسوی آتش بگشایند و از آن در مردی بیرون آید
که هرگز از آن بدصورت‌تر و قباحت‌تر نظر ندیده باشد پس گوید من آن عمل بدم که داشتی و آن اعتقاد خبیثم
که داشتی پس روح او را در همانجاکه با دم بوده بودند در آتش بگذارند و پیوسته نفحه از آتش ببدنش برسد
الم و حرارت آن در جسد خود یابد تا روزی که مبعوث گردد و مسلط کرداند بر روی او شصت و نه
مار عظیم که او را بگزند و گوشتش را بدرند اگر یکی از آن مارها بر روی زمین بدمد هرگز گیاه روئیده نشود و بعضی
از عامه از ابو هریره روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعالی و یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
که قول ثابت شهادتین است در دنیا و فی الآخرة در قبر است دو ملک داخل میشوند و سوال میکنند از رب
و از نبی و از قبله و از امام علیه السلام و یضل الله الظالمین یعنی در قبر گمراه میکند خدا ظالمان را
از ولایت علی که جواب نمیگویند در وقتیکه از امام سوال میکنند و ایضا از حضرت رسول روایت کرده اند

که خدا را در ملکست که ایشان را منکر و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت در قبر و سوال میکنند از پروردگار او و پیغمبر او
و امام او و دین او و اگر کسی جواب گفت او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند و از بعضی روایات ظاهر میشود که از بعضی
از اعمال او نیز سوال میکنند چنانکه کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که سوال میکنند میت را در قبر از
پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهلبیت پس ولایت ما میگوید از کنار قبر آن
چهار چیز دیگر که هر نقصی که در شما باشد بر من است که تمام کنم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که چون میت
مومن داخل قبر میشود نماز از جانب راست او می آید و زکوة از جانب چپ او می آید و بر پدر و مادر بر او مشرف میشوند
و صبر بکنار میرود چون دو ملک داخل قبر میشوند که سوال کنند صبر میگوید بنماز و زکوة که دریابید مصاحب خود را
اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که حضرت امیرالمومنین ع فرمود که هر که
تقویت کند شیعه ضعیفی را که حجت بر نواصب نتواند تمام کرد و حجت او را بر ناصبی تمام کند حقتعالی در روزیکه
او را داخل قبر میکنند تلقین میکند او را که بگوید خدا پروردگار منست و محمد ص پیغمبر منست و علی ع امام منست
و کعبه قبله منست و قرآن کتاب منست که سرور و ذخیره آخرت منست و مردان و زنان مومن
و مومنه برادران و خواهران منند پس حقتعالی میفرماید که حجت خود را القا کردی و واجب شد از برای
تو اعالی درجات بهشت پس در آنوقت قبر او بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در محاسن بسند
صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون هر مومنی میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی
از آنها خوشروتر و خوش هیئت تر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی از جانب راست
می ایستد و یکی جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در عقب و یکی در پایین پا و آن یکی که خوش صورت تر است

در بالای

در بالای سر پس سوال یا عذاب از هر جانب که می آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش
صورت تر است با سایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهاد از جانب من پس صاحب جانب
راست میگوید من نمازم و صاحب جانب چپ میگوید من زکوتم و آنکه در پیش رو است میگوید من روزه ام و آنکه در عقب است
میگوید من حج و عمره ام و آنکه در پایین پا است میگوید که من احسان بر برادران مومنم پس آنها میگویند با او که تو
که از همه ما بهتر و خوشبوتر و خوش روتری کیستی میگوید که ولایت آل محمدم ص ابن بابویه بسند معتبر از حضرت
علی ابن الحسین ع روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول مردم را موعظه میکرد و از جمله
موعظه این بود ای فرزند آدم اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو و نزدیک است که آنرا دریابی
و ملک قبض کند روح ترا و بروی بسوی منزل تنها پس برگردانند روح ترا بسوی تو و بیایند بسوی تو
منکر و نکیر از برای سوال تو و امتحان شدید تو بدرستیکه اول چیزی که از تو سوال میکنند از دین تواست
که بآن اعتقاد داشته و از کتابی که تلاوت میکرده و از امامی که ولایت او را اختیار کرده پس میپرسند
از عمر تو که در چه چیزها فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده پس عذر خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش
از امتحان سوال اگر مومن و پرهیزکاری و عارفی بدین حق و متابعت ائمه صادقین کرده
موالات با اولیاء و دوستان خدا کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند و زبانت را گویا میکند
که جواب نیکو میگوئی و بشارت میدهند ترا به بهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکو روی
خوشخو استقبال میکنند ترا و ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود
و حجت تو باطل میشود و گنگ میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا بآتش جهنم و استقبال میکنند ترا

ملائکه بزرل حمیم و سوختن جحیم و اما ضغطه قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانان است
چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطه قبر در بدن اصلی است و عام نیست
و تابع سوال قبر است و کسیرا که سوال نکنند او را ضغطه نمیباشد علی ابن ابراهیم گفته است در تفسیر آیه وَمِن
وَرَائِهِم بَرزَخٌ إِلَى يَومِ يُبعَثُونَ برزخ امر بین امرین است و آن ثواب و عقاب است ما بین
دنیا و آخرت است و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکند
و حضرت صادق فرمود که بخدا سوگند نمیترسم بر شما مگر در برزخ و اما در وقتیکه بقیامت برسد آن کار با شد
ما اولی ایم بشفاعت شما ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری
برحمت الهی واصل شد حضرت رسول فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند چون جنازه اش برداشتند
حضرت بیکفش و ردا با جنازه او روان شد که جانب راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ و
چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بروی
درست چید و فرجه را بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر میپوسد
و لیکن خدا دوست میدارد کسیرا که کاری کند محکم کند پس مادر سعد گفت گوارا باد ترا بهشت حضرت
فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستیکه سعد را در قبر فشاری رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله
از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی گفت چون ملائکه بیکفش و ردا در جنازه او حاضر شدند
من تاسی بایشان میکردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم گفتند با آنچه
نسبت باو بجا آوردی [illegible] ضغطه باو رسید فرمود بلی که با اهلش کج خلقی بود و بروایت دیگر در زبانش غلظتی

بود با اهلش

بود با اهلش و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند
حضرت رسول خطاب باو کرد و دستی بر قبرش مالید و دست مبارکش لرزید و گفت یا سعد چنین میباشد
چون از این حالت سوال کردند فرمود هیچ مومنی نیست مگر آنکه در قبر او را فشاری میباشد و کلینی
بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول بزجر و ضرب عثمان بعالم
بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه در کنار قبر ایستاده بود و آب دیده مبارکش
در قبر میریخت و حضرت آب دیده او را بجامه مبارک میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف
او را میدانستم از خدا سوال کردم که او را از ضغطه قبر امان دهد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است
که یونس از حضرت امام رضا سوال کرد از کسی که او را بردار کشیده باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود
بلی خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت
فرمود که پروردگار زمین و پروردگار هوا یکی است و امر میکند خدا بهوا پس میفشارد او را بدتر از
ضغطه قبر ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که عیسی گذشت بقبری
که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر همان قبر گذشت او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سوال کرد که
از سبب این وحی کرد خدا باو که یا روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی اصلاح کرد و یتیمی را جا داد
و رعایت کرد پس او را آمرزیدم بکرده فرزند او و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا
فرمود که ضغطه قبر از برای مومن کفاره است از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمت خدا
و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز جمعه از مومنان خدا او را پناه دهد

از فشار قبر و بر روایتی بار هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او برگردد و علی بن ابراهیم
بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق که چون از کافر سؤال کنند در قبر و گوید نمیدانم بر او
ضربتی زنند که هر چه خدا خلق کرده است بشنود بغیر انسان و مسلط گردانند بر او شیطان را و دیدهای او
مانند مس سرخ باشد و گوید باو که من برادر توام و مسلط گردانند بر او مارها و عقربها را و قبرش بر او تاریک
گردد و او را فشاری بدهد که دندانهای هر طرف بطرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود
که اگر دشمن خدا باشد جواب ناصواب بگوید بر او ضربتی بزنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از آن میترسد
بغیر جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند و باو گویند بخواب به بدترین احوال پس جای
بر او تنگ شود مانند تنگی سر نیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا
مسلط میگرداند بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بگزند تا وقتیکه خدا مبعوث گرداند و از بدی
حالش آرزوی قیامت کند کلینی از حضرت باقر روایت کرده است از رسول خدا که فرمود هیچ پیغمبری
نیست مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند چرانیده باشد و من نیز گوسفند میچرانیدم قبل از نبوت
و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند و در اطراف
ایشان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد ناگاه همه میترسیدند و سر از چرا بر میداشتند من تعجب
میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات
صدای او را میشنوند پس در آن وقت دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن بوده است پس پناه ببرید
بخدا از عذاب قبر راوندی از حضرت باقر روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل آورد

دل فر

وحشت قبر براو داخل نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای
غیبت و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در کافی بسند موثق از حضرت
صادق روایت کرده است که عمده عذاب قبر از بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از آن حضرت روایت
کرده است که مردی از نیکان را و یا از علمای بنی اسرائیل را در قبرش نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب
الهی بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک
تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند
از برای آنکه یکروز نماز بی وضو کردی و بر ضعیف و مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او
زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند صحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق
سؤال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می یابد فرمود که پناه میبرم بخدا از آنچه بسیار کم است که کسی
از آن رهائی یابد بدرستیکه رقیه را چون عثمان علیه اللعنه شهید کرد رسول خدا بر قبر او ایستاده
و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیدهای حق بینش ریخت و بمردم گفت بیادم آمد از آنچه از آن
ملعون بر او واقع شده رقت کردم از برای او و از خداوند رحیم سؤال کردم که او را ببخشد و فرمود
که رسول خدا با جنازه سعد بیرون رفت و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کردند پس حضرت سر بسوی آسمان
بلند کرده فرمود که مثل سعد کسی ضغطه قبر او واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو گردم شنیده‌ام که
ضغطه او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود که معاذ الله
چنین نبود مگر برای آنکه با اهلش خلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد تر

ای سعد به بهشت حضرت رسول فرمود که ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که الحال او از عذاب قبر نجات یافته است
و ایضاً بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که عمر بن یزید بخدمت آن حضرت عرض کرد که من
از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه داشته باشند حضرت فرمود که راست
گفتم بخدا والله که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیاری از گناهان کبیره است حضرت فرمود اما
در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او ولیکن والله
میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود که قبر است از روزی که میمیرد تا قیامت مؤلف گوید
که از بسیاری اخبار معتبره ظاهر میشود که مومن را ضغطه نمیباشد چنانچه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است
که چون مومن را در قبر میگذارند ندا میکنند او را با عالی بدن او بر میگردانند و سؤال میکنند از و آنچه میداند
از اعتقاد حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود در او خنکی و بوی
خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطه قبر حضرت فرمود هیهات بر مومنان از ضغطه چیزی نیست
بخدا سوگند که زمینی که مومن بر روی آن راه میرود و فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مومن راه رفته
و بر پشت تو راه نرفته چون داخل میشود در میان او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که
بر پشت من راه میرفتی الحال که [illegible] میدانم که با تو چکنم پس گشاده میشود
از برای او بقدر آنکه دیده او کار کند و جمع میان این اخبار در غایت اشکال است و مومن را حمل بر مومن
کامل کنیم کامل تر از فاطمه بنت اسد و سعد بن معاذ و رقیه کم بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم
بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان خواهیدن دعا بعمل آمده باشد و گوئیم که مراد از مومن معصوم است و کسی که

تا مرتبه

تا مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابو ذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مومن
محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و منافات با ضغطه خفیفه نداشته باشد و در خبر ضغطه سعد اشعار
بآن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل
دخول بهشت گردد چنانکه ابتلای او ببلای دنیا از این جهت است یا آنکه گوئیم در صدر اسلام چنین بود
که از برای غیر معصومین بر وجه عموم بوده و بعد از آن بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام از مومنان
رفع شد و این وجه غریبی است اگر چه در بعضی اخبار مؤیدی دارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقول است
که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود از برای آنکه حساب و عقاب
از میت دور میشود مادام که تر است و همه عذاب در یکروز و یک ساعت میباشد قدر آنکه میت را داخل قبر میکنند
و قوم بر میگردند و دو جریده را از برای آن قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند و هر گاه در آن ساعت
عذاب نکردند البته بعد از خشک شدن آنهم نمیشود مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال است اول آنکه
عذاب جسمانی در ساعت اول میباشد دوم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول میباشد و هر گاه در آن وقت
تفضل کرد عذاب بعد از خشک شدن آنها البته عذاب نمیکنند و این ظاهرتر است فایده ثالثه
در بیان روح است و جسد مثالی در عالم برزخ کلینی از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیر فرمود
که هر مومن که بمیرد در بقعه از بقعهای دنیا میگویند روح او را ملحق شو بوادی السلام که صحرائی است از نجف اشرف
و بدرستیکه آن بقعه ایست از جنات عدن و ایضاً روایت کرده است که شخصی بحضرت صادق
گفت که برادر من در بغداد است و میترسم که در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا دارد [illegible]

جا که خواهد بمیرد و هیچ مؤمنی در مغرب و مشرق زمین نمیمیرد مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی
السلام راوی گوید کجاست وادی السلام فرمود که بیرون کوفه است گویا می بینم ایشان را که حلقه حلقه
نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در حدیث بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان در درختی میباشند
در بهشت بر صفتی که یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سوال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و می
آشامند و میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما برپا دار آنچه با ما وعده دادی عطا کن و آخر ما را
با اول ملحق کن و هر گاه روحی از ارواح با ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سوال کنند پس بعضی میگویند
بگذارید او را الحال که از هول عظیم رها شده است چون اطمینان بهم میرساند هر یک از یاران و اصحاب خود
سوال میکنند اگر گوید زنده اند امیدوار میشوند که شاید از سعدا باشند و بعد از مردن با ایشان ملحق شوند
و اگر بگوید مرده است میگویند رفت بپایین جهنم و ارواح کفار در آتش معذب اند و بروایت دیگر عرض میکنند
ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را برای ما برپا مدار و وعیدها را بعمل میاور و آخر ما را باول
ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت
امام محمد باقر ع سوال کردم که مردم میگویند فرات از بهشت بیرون می آید و آن چگونه است و حال آنکه
فرات از جانب مغرب می آید و چشمه ها و رودخانه ها در آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی است که آنرا
خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان
از قبرهای خود در وقت شام و از میوه های آن میخورند و تنعم میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح
طالع شد از بهشت بیرون می آیند و در هوا ما بین آسمان و زمین پرواز میکنند و می آیند و میروند
و چون آفتاب

و چون آفتاب طالع شد بقبرهای خود رجوع میکنند و خبرها از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند
و با هم آشنائی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را آتشی است که در مشرق خلق کرده است آنرا
از برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخورند از زقوم آن و می آشامند از حمیم آن در شب و چون
صبح طالع شود از آنجا میروند بوادی که در یمن است و آنرا برهوت مینامند و از جمیع آتشهای دنیا گرم
تر است در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون شام شد باز با آتش برمیگردند
این است حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی گوید پرسیدم که چگونه خواهد بود حال جمعی
که بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول قائل اند از مسلمانان گناهکاری چند که میمیرند و اعتقاد با امامی
ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی آیند و هر
از ایشان عمل شایسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشود و از قبر آنها راهی میگشایند بسوی بهشتی
که خدا خلق کرده است در مغرب پس نسیم آن داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را
حساب میکند یا به بهشت میرود یا به جهنم پس ایشان موقوف میمانند با مر خدا و همچنین معامله میکند
با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مؤمنان که بحد بلوغ نرسیده باشند اما ناصبیان از اهل
قبله که در مذاهب باطله خود تعصب دارند پس راهی میگشایند از قبرهای خود ایشان بسوی آتشی که در مشرق
خدا خلق کرده است و از زبانه و شراره و دود و فوران حمیم آن آتش برایشان داخل میشود تا روز قیامت
پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است و در آتش معذب میشوند پس با ایشان میگویند کجاست آنکه میگفتید
بغیر از خدا یعنی بیان دیگر کجاست امام شما که او را امام قرار داده اید بود و بغیر از امامی که گردانیده است خدا او را

امام از برای شما ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود باغی بود
از باغستانهای دنیا که در ان آفتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز
از آن بیرون نمی آمد و علی بن ابراهیم روایت کرده است که در تفسیر قول حقتعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً
وَعَشِيًّا یعنی از برای ایشان است روزی ایشان در بامداد و پسین و فرمود که این در بهشتهای دنیا است
پیش از قیامت که ارواح مومنان را بآنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد
و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ
خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی پس آنها که شقی و بد آخرتند پس در آتشند و ایشان را
در ان ناله و فغان و فریادی است و همیشه در ان خواهند بود ما دام که بوده باشد آسمانها و زمین
و فرمود که این در آتش دنیا است پیش از قیامت و باز فرموده است اما آنها که سعادتمندند در بهشتند
و همیشه در آن خواهند بود تا دایم باشد آسمانها و زمین و فرمود که در بهشتهای دنیا است که ارواح مومنان
در آنجا میبرند وَعَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ یعنی که این عطائی است مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل
خواهد بود و دلیل بر آن است که در آخرت آسمانها و زمین متبدل و برطرف میشود پس باید در بهشت و آتش
دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت صادق پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون
و اصحاب او نزول یافته که بر آتش عرض کرده میشود در بامداد و پسین حضرت فرمود که سنیان در این باب
چه میگویند راوی گفت که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذابی نمیباشد حضرت فرمود
که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیا است

که بامداد و پسین

که بامداد و پسین در ان میباشند و قرینه دیگر بر این آنکه بعد میفرماید که در روزیکه قیامت قایم شود میگویند
که داخل کنند آل فرعون را در سخت ترین عذابها و ایضا از حضرت امام حسن مجتبی روایت کرده است که ارواح
مومنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند در نزد شجره در صخره بیت المقدس و در قیامت حشر خلایق نیز در آنجا خواهند بود
و ارواح کفار جمع میشوند بعد از مردن در حضرموت یمن و کلینی بسند چنین روایت کرده است از حضرت
صادق که حضرت رسول و حضرت امیر فرموده اند که بدترین آبها بر روی زمین آب برهوت است
و آن وادیست از حضرموت که ارواح کفار در آنجا عذاب میکنند و ایضا از حضرت صادق روایت
کرده است که از عقب یمن وادیست که آنرا وادی برهوت میگویند و در ان وادی نمیباشد مگر مارهای
سیاهی و از جمله مرغها مگر بوم و در ان وادی چاهی است که او را بلهوت گویند و در هر بامداد
و پسین ارواح مشرکان را بآنجا میبرند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند و ایضا بسند موثق
روایت کرده است که اعرابی به نزد حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود از کجا آمدی ای اعرابی گفت از
احقاف قوم عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که قعرش را نمیتوان دید و بوم و هام و جغد بسیار
است حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت و الله نمیدانم فرمود برهوت است که ارواح
هر کافری در آنجا است و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مردی آمد نزد
حضرت رسول و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای
او وصف کردند آب از چاه احقاف که مردم از برای شفا بر میدارند در برهوت پس مهیا
شدم با خود مشکی و قدحی برداشتم که از ان قدح آب بمشک ریزم ناگاه دیدم که از میان هوا

چیزی مانند زنجیر آمد و میگفت ای مرد مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب
باو دهم دیدم مردی است و زنجیری در گردن اوست و چون خواستم آب باو دهم او را کشیدند تا نزدیک قرص
آفتاب پس باز چون رفتم آب بردارم باز دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب بده که درین ساعت میمیرم
چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد من سر مشک را بستم و باو آب ندادم حضرت
رسول فرمود که آن قابیل پسر آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات
از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سوال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت این
از ما بین صحرای شام است تا صفای یمن میخواهی آنرا ببینی گفت بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از
مدینه بیرون برد پس پا را بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرف آنرا نمیتوانست دید مگر موضعی که من و حضرت در آنجا
ایستاده بودیم که مانند جزیره بود دو نهری بنظر من آمد که از یک طرف آن آبی میرفت که از برف سفیدتر و از طرف دیگر
شیر میرفت که از برف سفیدتر و از میان آنها شراب میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت هرگز ندیده بودم
چیزی نیکوتر و خوش‌نماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهرها از کجا بیرون می‌آید و مجرای آن
کجاست حضرت فرمود اینها آن چشمهاست که حقتعالی در قرآن مجید فرموده است که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه
از آب و چشمه از شراب درین نهر جاری میشود و در دو کنار آن نهر دیدم درختها بود و در میان هر درختی حوری بود
و موها بر سر آنها آویخته بود که هرگز موی بآن خوبی ندیده بودم و در دست هر یک آئینه دیدم که هرگز بآن خوبی
و نیکوئی آئینه ندیدم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره کرد که آب بده دیدم
آن حور خم شد که از نهر آب بردارد و درخت نیز با او خم شد و ظرفی از نهر پر کرد و بدست آنحضرت داد حضرت بمن

شفقت فرمود و بیاشامیدم که هرگز شرابی بآن خوبی ندیده بودم گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم
هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزی است که
برای شیعیان ما مهیا کرده است مؤمن چون از دنیا میرود روحش را بسوی آن نهر می‌آورند و در
باغستانهای آن میخورد و از شرابهای آن می‌آشامد اما دشمن ما چون وفات مییابد روحش را میبرند
بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه میباشد و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میکنند
پس پناه برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیارة از عبدالله بکر روایت کرده که با حضرت
صادق ع رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه
موحشی از جانب چپ راه گفتم یابن رسول الله چه بسیار موحش است این کوه و درین راه کوه موحشی
مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود که این کوهی است که آنرا
کمد میگویند و در آن وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میباشند قاتلان پدرم حسین ع خدا ایشان را
در آنجا سپرده است و در زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون می‌آید
از جب حزن و از فلق و از اثام و طبث و خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه
و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را می‌بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر
میکنم بسوی قاتلان پدرم پس بابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کرده اند بسبب اساسی بود که شما گذاشتید
چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و ما را از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع
امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را که پیش فرستاده اید

وخدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجاست
وحافظان هشته در جهنم زیاده از ستارهای آسمان و قطرهای باران و قطرات دریاها و ذرهای هوا که است
وهر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت نمیکند و زید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت
صادق ع فرمود که چون جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان
ارواح مؤمنان و ایشان در غرفهای بهشت ساکنند که خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی
ویاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه
از ناقهای بهشت بیاورند که بر آن قبه از زبرجد سبز بسته باشد که پردهای آن از یاقوت زرد باشد و بر ناقها
جلها و برقعها از استبرق و سندس بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر آن ناقها با زینت تمام
حلهای بهشت در بر و تاجها از مروارید تر بر سر که آن تاجها بر سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستارها
که در آسمان از نزدیک و دور میدرخشند پس ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع میشوند پس خداوند
جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان استقبال کنند
تا آسمان پائین تر ایشان را مشایعت کنند اهالی خود را که در دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان
ملکی چند هستند که بگردانند روهای ایشان را از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه
ایشان میگردد و دیدن آنها را از ایشان پنهان میکنند و اموری که موجب سرور ایشان است بایشان
مینمایند و میروند بزیارت قبرها که بدنهای اصلی ایشان در آنهاست و چون مردم از نماز جمعه و عید
فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفهای خود در بهشت پس برمیگردند

چون حضرت

خبیثه

چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای کافر است فرمود
بدن ملعون چنیند در زیر خاک و روحهای خبیثه که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی دلهوی
برهوت در چاه کبریت و آن کافر نمیخندند و فزعها و هولها با آن میرسند بدنهای خبیثه ملعون
ایشان که در زیر خاکند بمنزله کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند و پیوسته آن بدنها را بیم
وترسانند و روحها معذبند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوسند و روح در راحتی
نمییابند تا آنکه قائم ما ظاهر شود پس آن روحهای خبیثه را بسوی بدنهای پلید ایشان برمیگردانند
وحضرت قائم گردن ایشان را میزند و میروند بسوی آتش جهنم و در قیامت بجهنم میروند و ابد الآباد
در آنجا معذب خواهند بود مؤلف گوید که ازین حدیث ظاهر میشود که ارواح مؤمنان در عالم
برزخ در بهشت خلدند که در آسمان است و از احادیث سابقه ظاهر میشود که بهشت در زمین میباشند
وآن احادیث بیشتر و معتبرترند و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این باب
وآنچه باید البته اعتقاد بآن کرد و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود که نفس بعد از موت تا قیامت
واگر محض ایمان دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد معذب است و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق
از باطل ندارد یا حجت بر او تمام نشده است کما ینبغی مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر میباشند یا در بلاد تسنن
هستند و اطلاعی بر خلاف مذهب خود ندارند یا اگر اطلاع دارند نمیتوانند آمد ببلادی که تفحص دین حق بکنند
بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهلبیت ع داشته باشند و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام
بخصوصه نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سؤال و عذاب و ثوابی نخواهد بود

دامر ایشان موقوفست تا قیامت که حقتعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم
ارواح ایشان بر میگردد در قبر بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و جواب و سوال داشته
باشند و از ایشان سوال میکنند از بعضی از عقاید خود و بعضی از اعمال و مقتضای آن ثواب و عقاب میدهند
و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حق است و سوال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی
از مومنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود و بعد از روح تعلق میگیرد به بدن
مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه با جساد اصلیه خود در صورت و تنعم و عذاب او در آن بدن باشد
و حکمت که روح را المی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت به بدن اصلی واقع شود باعتبار تعلقی که سابق
با آن داشته است و میداند که با آن عود خواهد کرد چنانکه بعضی اخبار ظاهر میشود و باین وجه اکثر اخبار که در باب
ثواب و عقاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود
و دیدن ائمه به شکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان با عذاب و سایر آنچه درین باب وارد شده است
به همه مذاهب بدن [illegible] ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار آن مکانیست که روح در آن میباشد
[illegible] و اگر چه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قوال تجسم روح بدون اجساد مثالیه اما چون اجساد
مثالیه [illegible] معتبره بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از قول باین نیست والبته قایل باید شد
و توهمی [illegible] که تناسخ لازم می آید باطل است چنانکه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع
مسلمین است بر بطلان آن و معلوم است که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قایم شده است
و چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه قایل باین شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید قدس سره

و غیر

و غیر او از متکلمین و محدثین و شیخ مفید در جواب مسایل سرویه گفته است که از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده است
که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود کسی که محض کفر داشته باشد و متنعم نمیشود هر میتی بلکه متنعم میشود
کسیکه محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین روایت شده است که سوال
قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانچه در احادیث وارد شده است اما عذاب کافر در قبر و نعیم مومن در آن پس
خبر وارد شده است که حقتعالی میگرداند روح مومن را در قالبی مثل قالب دنیا و در بهشتی از بهشتهای
او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون در صور بدمند انشا میکند جسد او را که پوسیده است
در خاک و متفرق گردیده است پس بر میگرداند روح او را بهمان بدن و حشر میکند او را بسوی موقف
و امر میکند او را بجنت خلد برند و ابد الآباد در آنجا متنعم باشد اما جسدی که بآن بر میگردد در ترکیب
جسد دنیا نیست بلکه تعدیل تبدیل طباع آن مینمایند و صورت او را نیکو میگردانند که هرگز پیر نمیشود
با آن تعدیل طبایع و تغیر نمیکند مانند کسی که هستی او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهند
مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میشود بآن و آتشی که معذب میگردد بآن تا قیامت
پس خدا انشا میکند جسد او را که مفارقت کرده است از آن در قبر و بر میگرداند روح را بآن و بآن
بدن معذب میگردد و همیشه در آخرت و جسدش بنحوی ترکیب میکنند که فانی نمیشود

فصل پنجم

در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند چیز است
اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بآن ناطق است و در قصه ذو القرنین فرموده است
که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت هر گاه بیاید وعده

ں

دهنده پروردگار من سد را با زمین هموار میگرداند و وعدهٔ پروردگار من حق است و در دیگر فرموده
تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از بلندی بزودی بزیر آیند و نزدیک
شود وعده حق یعنی قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که یاجوج
امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهار صد امتند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند از صلب
خود ببیند و ایشان سه صنفند صنفی از ایشان مانند درختهای بلند و صنفی از ایشان طول و عرض
ایشان مساوی است و این صنفند که هیچ کوهی و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنفی دیگر یک گوش
خود را فرش خود میکنند و دیگری را لحاف خود میکنند و نمیگذرند بفیلی و نه شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه
آنها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را نیز میخورند و مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان
در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث
معتبره چنانکه در نص قرآن مجید وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبهه های ایشان
نباید داد و تفحص خصوصیات آنها ضرور نیست دویم دابة الارض است چنانکه سابقا مذکور شد در رجعت سیم
بیرون آمدن آفتاب از مغرب چنانچه حقتعالی فرموده است که روزی بیاید بعضی از آیات پروردگار تو
نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب نکرده باشد در ایمان او خیری و طاعتی و عامه
از رسول خدا روایت کرده اند که آیات طلوع آفتاب است از مغرب و دابة الارض است و دجال و [illegible]
و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که آیات پروردگار طلوع آفتاب
از مغرب و خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که چون آفتاب

از مغ

از مغرب طالع میشود هر کس ایمان آورد ایمان او باو نفعی ندارد و علی بن ابراهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است
که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان او باو نفعی نمیدهد چهارم دخان است که در احادیث
سابقه مذکور شد و آن اشاره است بآیه که حقتعالی فرموده است که یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِینٍ
یَغْشَی النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِیمٌ یعنی روزی که بیاورد آسمان دود هویدائی که فرا گیرد مردم را گویند
این عذابیست دردآورنده پروردگارا این عذاب را از ما دور گردان بدرستیکه ما ایمان آوریم بعد از آن
فرموده است ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستیکه شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران
گفته اند که دخان آیتی است از اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقین
پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بهر مؤمنی از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند
خانه شود که در آن آتش افروخته اند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود و این را از ابن عباس
بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت مجمل وارد شده است و این تفاصیل در اینها بنظر
نرسیده است بهمین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است بقحطی که در زمان حضرت
رسول شد مخالف احادیث معتبر عامه و خاصه در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت
خواهد شد **فصل ششم** در بیان صور است و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار دلالت بر نفخ صور میکند
و احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که خدا تعالی اسرافیل را خلق کرد و با او صور عظیمی آفرید
یعنی بوقی که یکطرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که او را خلق شده است آن بوق را
در دهن دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حقتعالی برسد در صور بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین

در صحیفهٔ کامله فرموده است که اسرافیل صاحب صور که دیده گشوده انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن
در صور او حلول امر قیامت را پس آگاه میسازد و زنده میگرداند بدمیدن در صور مردگان را که در قبرها بگرو اعمال
خودند و حق تعالی در سورهٔ کهف فرموده است که نفخ کرده میشود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه
مذکور است که روزی که بدمند در صور و حشر کنیم مجرمان را با دیدهای کبود و در سورهٔ مؤمنین فرموده است پس چون
بدمند در صور پس نسبها در میان نخواهد بود در آن روز و در سورهٔ نمل فرموده است روزی که بدمند در صور پس فزع
آیند هر که در آسمانها و زمین است گفته اند که از شدت خوف میمیرند مگر کسی که خدا خواهد که نمیرد گفته اند که جبرئیل
و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمیمیرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک صدای
عظیمی را که ایشان را بگیرد در حالتی که در همین مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخهٔ اولی است که بآن میمیرند
و مفسران گفته اند که قیامت برپا شود در وقتیکه دو مرد جامها گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز
جامها را نپیچیده باشند که قیامت برپا شود و مردی لقمه برداشته باشد که هنوز بدهانش نرسیده باشد بمیرد پس فرموده
که استطاعت ندارند که وصیت بکنند و نه بسوی اهل خود و خانهای خود برگردند علی بن ابراهیم روایت کرده است
که این در آخر الزمان است که صیحه در میان ایشان پدید شود در وقتیکه در بازارهای خود در مخاصمه باشند همه
بمیرند در جای واحدی از ایشان بمنزل خود برنگردند و وصیتی نکنند پس حق تعالی فرموده است نفخ دویم را و نفخ کرده
میشود در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند گویند وای
بر ما کی برانگیخت ما را و محشور گردانید از جای خوابهای ما این است آنچه وعده داده بود خداوند رحمن و راست گفتند
پیغمبران نبود مگر یک صدای پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما جمع شوند و در سوره ص فرموده است که انتظار نمیکشند

مگر یک صیحه

مگر یک صیحه را و دیگر برنمیگردند بدنیا و در زمر فرموده است که نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها
و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند
که بایشان چه خواهد رسید و در سورهٔ ق فرموده است دمیده میشود در صور آن روزیست که وعده خدا بعمل
آید و فرموده است که گوش بده و بشنو روزی که ندا میکند نداکننده از مکانی نزدیک روزی که میشنوند صیحه را
بحق و راستی آن روزی است که بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستیکه مائیم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست
بازگشت همه روزی که شکافته میشود زمین و بیرون می آیند بسرعت از قبرها این حشری است که بر ما آسان است
و در مدثر فرموده است که پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در بوق پس آن روزی است که دشوار است بر کافران
و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم میشود که دو نفخ در صور میباشد دمیدن اول که بآن جمیع اهل زمین و اکثر
اهل آسمانها میمیرند بیکدفعه و دیگر در وقت مبعوث شدن که بآن دمیدن همه خلایق بیکدفعه مبعوث میشوند
و بعضی از مفسران گفته اند که سه مرتبه میدمند نفخهٔ اول نفخهٔ فزع است که میترسند و نفخهٔ دویم نفخهٔ صعق است که میمیرند
و نفخهٔ سیم نفخهٔ قیامت است که زنده میشوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نادرست و در احادیث معتبره بغیر
از دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورت است و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت
بیوجه است و منافی ظاهر آیات بلکه صریح آنها است و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر
از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال کردند که فاصله میان
نفخهٔ اول و دویم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود هرچه خدا خواهد پرسیدند یابن رسول الله چگونه میدمند
در صور فرمود اما نفخهٔ اول پس بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می آید با صور

دمور بکسیر دارد و دو طرف در میان طرفین هر یک بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را
می بینند که با صور بزمین می آید میگویند که خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل
فرود می آید بحجره بیت المقدس و رو بقبله [illegible] چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت
داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا بیرون می آید از طرفی که بجانب زمین است پس در زمین
صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید از طرفی که در جانب آسمانهاست پس در آسمانها صاحب روحی
نمیماند مگر آنکه میمیرد مگر اسرافیل پس حقتعالی میفرماید با سرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و بر این حالت
میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج آیند و امر میکند کوهها را که روان
میشوند و بحرکت می آیند و هباء میشوند و بر طرف میگردند حضرت فرمود یعنی هموار و پهن میشوند و بدل میشود
زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و نمودار و باز باشد و بنائی و درختی و گیاهی
بر روی زمین نبوده باشد چنانکه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت
چنانکه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آنوقت ندا میکند خداوند
جبار جل جلاله بندای بلند که باطراف آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز چون
کسی نیست که جواب گوید خود جواب میفرماید که از برای خداوند یگانه قهار است من قهر کردم همه خلایق را و
میراندم ایشان را [illegible] که بجز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و من آفریدم خلق را
بدست قدرت خود و من میمیرانم ایشان را بمشیت خود و من زنده میکنم ایشان را بقدرت خود پس خداوند
جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفی که بجانب آسمانهاست پس در آسمانها

احدی نماند

احدی نماند مگر زنده شود و برخیزد چنانکه در اول بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و
[illegible] شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت گریست در آنوقت و در تفسیر علی ابن ابراهیم
و کتاب زید نرسی از عبید بن زراره روایت کرده است که از حضرت صادق شنیدم که میگفت چون بمیراند
حقتعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنچه خلق کرده است خلایق را و مثل آنکه میرانده است ایشان را و اضعاف
این زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را و بر این حالت میگذارد مثل آنچه خلق کرده است خلق را و مثل میرانده
اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آن پس میمیراند اهل آسمان دوم را و همچنین اضعاف جمیع این
مدتها تاخیر میفرماید پس میمیراند اهل آسمان سیم را و همچنین میمیراند اهل هر آسمان را بقدر جمیع زمانهای گذشته
مکث میفرماید و اضعاف آن تاخیر مینماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تاخیر مینماید بقدر زمانهای
گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید پس میمیراند
جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل اضعاف
آن زمانها تاخیر مینماید پس میمیراند ملک موت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس
میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید که از خداوند یگانه قهار است کجایند آنها که
با من دعوی خدائی میکردند و کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکنند عبید گفت من
عرض کردم که چنین چیزی مدتی بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود زمانهای پیش
از آفریدن خلایق دراز تر است آیا بر آنها شدی برابرها نیز مطلع نگردیده شد مؤلف گوید
که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است که دلالت میکرد بر آنکه اکثر اهل آسمانها

بلکه همه بدمیدن صور هلاک میشوند و آنچه چون راوی آن جاهلی دارد معارض آیات و اخبار نمیتواند بود
ظاهرش آن است که ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق گردند چنانکه بعد ازین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
و استبعادی که جمعی میکنند که هرگاه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بی فایده است صورتی ندارد زیرا
که آنچه از حکیم علیم صادر میشود البته متضمن حکمتی است هرچند بر ما مخفی باشد ممکن است در آن لطفی باشد نسبت
بمکلفین که چون مخبر صادق این خبر را قبل از وقوع بایشان داده است موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان
بی اعتبار و محقر و بی بنا و وصلتهای آن ... و علم ایشان بقدرت حق تعالی و تفرد او
در تدبیر عالم بیشتر گردد و اما فنای اشیا قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زنده ها بغیر از حق تعالی
میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند و اما خلاف است در آنکه آیا اجسام یا ارواح و اجساد
هر چه غیر جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشود یا ارواح باقیند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها
و زمینها و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی ایشان را برمیگرداند یا آنکه هیچ یک از آنها معدوم بالمره
نمیشوند و اجزای آنها متفرق و پراکنده میشود و حق تعالی بقدرت خود اجزای اصلیه را با همه اجزا جمع
میکند و روح را بآنها برمیگرداند متکلمان عامه را درین اقوال بسیار است که ذکر آنها چندان
فایده نیست و هر یک بر مذهب خود از آیات و اخبار استدلالات کرده اند و قائلون بفنا استدلال
کرده اند از قول حق تعالی که هُوَ الأَوَّلُ وَالآخِرُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ
خَلْقٍ نُعِيدُهُ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ و قائلون بعدم فنا استدلال
کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکنند بر آنکه حشر بجمیع اجزای متفرقه است مانند قصه ابراهیم و عزیر

خود آن

خود آن است که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخول است و جزم باحد طرفین
مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین معدوم نمیشوند چنانچه خواجه نصیر الدین در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت
بر فنای اجسام کرده است و تأویل میکنند در تکلف بتفریق اجزا چنانچه در قصه حضرت ابراهیم ع
وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانکه گذشت که حضرت
صادق ع در جواب زندیقی فرمود که روح باقیست تا وقتیکه در صور بدمند پس در آن وقت باطل میشوند
اشیا و فانی میشوند پس نه حسی میماند نه محسوسی پس برمیگرداند اشیا را چنانچه ابتدا کرده است مدبر آنها
و آن چهار صد سال است که خلق قطع میشوند در آن و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطب نهج البلاغه
که اکثر آنها متواتر میدانند مذکور است که زود است فانی کند اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردد
مثل مفقود آنها و نیست فانی اشیا بعد از آفریدن آنها عجب تر از وجود آوردن آنها از عدم
و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهار
پایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان و جمیع امتها بر آنکه احداث کنند پشه را قادر بر آن نمیشوند
و راهی بسوی ایجاد آن نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد
قوتهای ایشان و برگردند و امانده و اعتراف کنند بآنکه مقهورند و اقرار کنند بعجز از انشای آن پشه
و اذعان بضعف از فنا کردن آن بدرستیکه حق تعالی برمیگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست
چنانکه از آفریدن آنها چنین بود بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود نه مکانی و نه زمانی و نه حینی معدوم
میگردد در آنوقت اجلها و وقتها زایل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار

که بازگشت جمیع امور با اوست ... آنهارا ایجاد کرد قدرت نداشت ... کرده
آنهارا امتناع نتوانسته کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هرآینه دایم میبود و بقای آنها و در روز قیامت که
ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال و نقصان یا از برای یاری
بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهائی که با ایشان انس بگیرد و بعد از آفریدن که آنهارا فانی میگرداند
از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر آنها بهم رسانیده باشد یا بر او سنگینی و دشوار بوده باشد بقای آنها
و باز میگرداند آنهارا بعد از فنا کردن بدون آنکه احتیاج بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری از آنها
بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنابراین چاره نیست از قول بجواز اعاده معدوم و وجوب
که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند فایده نمی بخشد و اظهر عدم جواز اعاده معدوم است
عقلا و شرعا هرگاه چیزی را از کتم عدم بصحرای وجود آورده بعد از انعدام چرا ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از
امکان بدر نرفته است و اگر کسی بر جوازش دعوای بداهت کند دور نیست اما اخبار فنای مطلق بحدی نرسیده
که افاده قطع کند پس رد اخبار نباید کرد و در مرتبه احتمال بلکه ظن باید گذاشت فصل در بیان
سایر احوالی است که حقتعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمه آنچه حقتعالی در آیات کریمه
خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعاد ملاحده و شبهای فلاسفه راه تاویل در آنها
نباید داد حقتعالی فرموده است روزی که بپیچیم آسمانهارا مانند پیچیدن نامها و فرموده است هرگاه شق
آسمانها در برکنها مختلف نماید و باز فرموده است که منشق شود آسمان پس در آنروز سست باشد و فرموده است
در قیامت که آسمانرا از جای خود در کنند و باز فرموده است که منشق شود آسمان شکافته شود و آفتاب

وماه بایکدیگر

وماه بایکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده شود و بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند و مانند
ذرهها بهوا روند و باز زمین هموار شوند و زلزله عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین
برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است که سوال میکنند
از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند و هموار شود که هیچ آنهارا پروردگار من کند پس میگرداند
زمین را بیابانی مستوی که نه بینی در آن پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند
که منادی ندا کند پس همه جن و انس را در یک چشم زدن در یک مکان جمع میکند پس آسمان اول را
بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دویم را بزیر آورد که دو برابر آسمان اول است و ایشانرا ب
جمیع آسمانهارا بزیر آورد و محیط گرداند بمردم پس بزی بزیر آید و با گروهی از ملائکه و منادی ندا کند
باین آیه یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض
فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگریزید
از اقطار آسمانها و زمینها پس نفوذ کنید و نتوانید کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست
راوی پرسید که در آنوقت رسول خدا و امیر المؤمنین ع و شیعیان او در کجا باشند فرمود که ایشان بر روی تلی
چند از مشک خوشبوتر بر منبرهای از نور مردم محزون باشند و ما شاد مردم میترسند و ایشان نمیترسند
پس آیه را خواند که مضمونش این است که بیاورد حسنه پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان
از فزع آنروز ایمنند پس فرمود که خدا نیکو کند که حسنه درین آیه ولایت حضرت امیر المؤمنین است

شیعیان شاد

علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همه بندگان را
در یک بقعه زمین و وحی مینماید باسمان اول که فرود بیا با هر که در توست پس فرود می آید آسمان
آسمان اول و بادی آید هر که برابر هر که در زمین است و آسمان دوم فرود می آید باد و برابر آنکه در زمین
و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمان بزیر می آیند با دو برابر سابق پس جن و انس در هفت سرابرده اند
از ملائکه پس منادی ایشان را ندا کند باین آیه که گذشت پس نظر کنند که هفت طوق از ملائکه بایشان
احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوانند رفت بحث دربیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده
که وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ یعنی هرگاه محشور شوند وحشیان و فرموده است وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ
وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ
يُحْشَرُونَ یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که بپرد ببال خود پرواز مگر
امتی چند امثال شما و گذشته حق تعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ مینماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم
و ترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را ذکر ناکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود
محشور میشوند و مشهور میان مفسرین آنست که مراد از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی
گفته اند مراد مردن ایشان است در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور میشوند
فتاده که از مفسران عامه است گفته است همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه تقاص و تدارک مظالم ایشان
بکنند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض المهای که بایشان
رسیده است در دنیا بمردن و کشته شدن و غیر آن بیابند چون عوض المها بایشان رسید اگر خواهد

بعضی را

بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی گرداند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است
و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار را
برای ستمی که بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس میمیرند و در مجمع البیان
در تفسیر آیه اولی گفته است که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برسانند آنچه مستحقند ایشان
او را از عوضهای بر المهای که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشند برای بعضی از بعضی پس چون
بایشان رسید آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دایم است میگویند که
ایشان منعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را دایم
میدارد از برای ایشان تفضلا و علمه روایت کرده اند از ابو هریره که رسول خدا فرمود که حشر میکند
حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان و هر چیز که بوده باشد پس عدالت خدا بمرتبه
میرسد در آنروز که حق بی شاخی از شاخ میگیرد [illegible] خاک شوید همه خاک میشوند از این جهت است
که کافر میگوید یَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا و آرزو میکند که ایشان نیز خاک شوند تا معذب نگردند و ابوذر
روایت کرده اند که گفت روزی من در خدمت رسول بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود
میدانید چه سبب اینها بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود و لیکن خدا میداند و در میان
ایشان در قیامت حکم خواهد کرد کلینی و برقی در محاسن روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع
در خطبه فرمود که ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که آمرزیده میشود
و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش داریم و بر او میترسیم اول گناهی است که حق تعالی او را در دنیا

بر آن گناه عقاب کرده باشد پس حق تعالی از آن حکیم تر و کریم تر است که بنده خود را دوباره عقاب کند دوم
آنکه بنده کافی است بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود قصاص یاد کند و فرماید بعزت و جلال
خودم سوگند که از ظلم هیچ ظالمی در نگذرم هر چند دستی بر دستی بزنند یا سیخ کجی بکنند اگرچه
شاخ زدن حیوان شاخ دار بحیوان بیشاخ باشد پس قصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد
تا آنکه از برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ثانیا ایشان را مبعوث میگرداند بسوی حساب سیم گناهی است که
خدا از او پوشانیده باشد بر بنده خود در روزی او کرده باشد توبه او را پس او خائف و ترسان است برای
گناه خود امیدوار است رحمت پروردگار پس ما نیز از برای او چنانیم که او از برای خود
امیدوار است و میترسیم بر او عقاب مؤلف گوید که گویا این سه قسم در گناه مؤمنان است زیرا که
کفار را در دنیا و آخرت هر دو عقاب است و خوف سیم بر او باعتبار احتمال اخلال او بشرایط توبه است
دال بر حق تعالی قبول توبه واجب است بسبب وعده که فرموده است در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه
و خاصه منقول است از رسول خدا که فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح
بر ناقه خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضبای من و علی بن ابیطالب بر ناقه از ناقهای
بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عم من حمزه سید الشهدا بر ناقه عضبا و در اخبار بسیار وارد
شده است که هر که زکوة انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرا محشور گرداند که هر صاحب سمی بسم
او را بکوبد و هر صاحب نیشی بر روی او زند و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است
که حضرت رسول ناقه را دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت آن حضرت فرمود که کجاست صاحب این ناقه

بگوئید

بگوئید مهیا باشد که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد از حضرت صادق روایت کرده است
که هر که شتری که بر پشت آن سه حج و بروایتی دیگر هفت حج بر آن کند حق تعالی او را از بهایم بهشت
میگرداند و از حضرت رسول منقول است که نیکو کنید قربانیهای خود را که مرکبهای شما خواهند بود بر صراط
و ایضا مرویست که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشانست در بهشت و از حضرت صادق منقول است
که بهایم در بهشت نمیباشند مگر حمار بلعم بن باعور و ناقه صالح و گرگ یوسف و سگ اصحاب کهف و در این باب اخبار
بسیار است پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع
شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقه صالح و آنها
که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها بثواب مکلفان بر میگردد و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت
آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشود لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل گفته اند و متعرض تفاصیل نکرده اند
اما سایر مکلفین از ملائکه و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین
داخل جهنم میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان
جن داخل جهنم میشوند و مؤمنان ایشان مثاب بر ایمان و عمل صالح اما خلاف است که ایشان داخل بهشت
میشوند یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست تر از درجات
بنی آدم است و بعضی گفته اند که ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است که از عالم
غایب علیه السلام پرسیدند از مؤمنان جن که آیا داخل بهشت میشوند فرمودند ولیکن حظیره ایست
در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و مخلطون و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و [illegible]

این روایت مدعا ثابت نمیشود و مجمل باید دانست که حق تعالی بموجب وعدهٔ خود ثواب اعمال را البته عطا میفرماید
و ظاهر آیات آنستکه ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصاً آیات سورهٔ الرحمن که امتنان نعم بهشت بر انس
و جن هر دو کرده است و این روایت دلالت بر خلاف آن میکند و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی
لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ یعنی جماع نکرده است حوریان ایشان را پیش از ایشان نه انسی و جنی که دلالت
میکند بر آنکه ایشان را ثوابی هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی آیه آنست که حوریانی که بانس میدهد
انس با او مقاربت نکرده است و آنچه به جن داده جن با او مقاربت نکرده است و این استدلال ضعیف است و توقف درین
باب اولی است فصل یازدهم در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشان است بدانکه خلافی نیست میان اصحاب ما
در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود به بهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده است

یعنی آنها که ایمان آورده اند
و از پی ایشان رفتند ذریهٔ ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم با ایشان ذریهٔ ایشان را و کم نکردیم از ثواب
اعمال پدران باین سبب چیزی را و احادیث بسیار وارد شده است که آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است
که ایشان را با پدران ایشان به بهشت میبرند و بعضی گفته اند که مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه
پدران برسند حق تعالی ایشان را بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران و این را ابن عباس روایت
کرده اند و بعضی گفته اند هر دو آیه داخلند و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت از حضرت امیرالمؤمنین ع نموده اند
که رسول خدا ص فرمود که مومنان و اولاد ایشان در بهشتند پس این آیه را خواند و علی بن ابراهیم از حضرت
صادق ع روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه علیها السلام تربیت میکنند و هدیه میدهند به پدران
ایشان

ایشان در قیامت و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که قاصر بودن فرزندان از عمل پدران ملحق میگردانند
پسران به پدران تا دیده‌های ایشان روشن شود و در نوادر راوندی از حضرت امام موسی ع روایت کرده است
که تزویج میکنند زن خوش روی را که فرزند بیاورد بدرستیکه من مباهات بشما با امتهای دیگر در روز قیامت
میکنم آیا نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمن میباشند و استغفار میکنند از برای پدران و محافظت میکند ایشان را حضرت
ابراهیم و تربیت میکند ایشان را ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح روایت
کرده است از حضرت صادق ع که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا کند در ملکوت سموات که فلان
پسر فلان مرد اگر یکی از پدر و مادر و خویشان مؤمن ایشان مرده است باو میدهند که غذا بدهد و الا بحضرت فاطمه ع
میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدران و مادران و خویشان او بمیرد پس حضرت فاطمه او را بایشان میدهد و
بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال مؤمنان را بحضرت ابراهیم و ساره میدهد که ایشان را
غذا میدهند بدرختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستان گاو در قصری از مروارید چون روز قیامت
شود ایشان را جامهای خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه به پدران ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان
باشند با پدران خود در بهشت و این است معنی قول حق تعالی پس این آیه را خواند که گذشت و ایضاً در بعضی از کتب
معتبره از حضرت باقر ع روایت کرده اند که چون حضرت رسول ص در شب معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبران را در آنجا دید
و ملاقات کرد گفت پدرم ابراهیم کجاست گفتند او با اطفال شیعیان علی است و چون داخل بهشت شد دید
که حضرت ابراهیم در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستان گاو و اطفال چند از آن پستانها میمکند
و چون پستانی از دهن طفلی می افتد حضرت ابراهیم برمیخیزد و پستان را بدهان او برمیگرداند پس سلام کرد حضرت رسول ص

و از احوال حضرت علی بن ابیطالب ع پرسید گفت او را میان امت خود گذاشتم گفت نیکو خلیفه گذاشتی حقتعالی اطاعت
او را بر ملائکه واجب گردانیده است و این اطفال شیعیان او بند از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن بسپارد
که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که یکی از ایشان میمکد طعم جمیع میوه‌ها و نهرهای بهشت را در آن بیابد مؤلف گوید
که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه بدهند و بعضی را بحضرت ابراهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه میدهند و آنحضرت
بایشان میدهد و در اطفال کفار خلافست بعضی گفته اند که تابع پدرانند در کفر و بایشان در جهنم میروند
و بعضی گفته اند ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته اند که حقتعالی در قیامت بعلم خود بایشان عمل میکند اگر
میداند که ایشان اگر میماندند از اهل سعادت بودند ایشان را به بهشت میبرد و اگر میداند که اگر میماندند
از اهل شقاوت بودند ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود
و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند که اکثر اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را
اعتقاد آنست که حقتعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب آن تکلیف ایشان را مثاب و معاقب
خواهد گردانید موافق احادیث بسیار که درین باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور
روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر ع که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس
بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر مرده باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب
شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان
تمام نشده باشد معذور خواهند بود و کسی که در ابتدای بعثت نفهمد هنوز حجت بر او قایم نشده باشد و ابلهی که تمیز
میان حق و باطل نتواند کرد و مستضعف باشد و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف نباشد و کر و گنگ مادرزاد پس حقتعالی

از ایشان را

از ایشان را خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید
بایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید و هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود
و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت
کرده اند که چون روز قیامت شود اطفال و مرد پیر خرفی که سن او در یافته باشد و چیزی نفهمد و کسی
در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکرده باشد ایشان بر خدا حجت میگیرند
که بر ما حجت تمام نشده بود حقتعالی بر ایشان حجت تمام میکند تا آنکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا آخر آنچه در حدیث
سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق ع سؤال کردند از کسیکه
در فترت مرده باشد و کسیکه بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی
می افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حقتعالی میفرماید
که من شما را تکلیف کردم نافرمانی کردید و ایضا باین سند مثل آنرا روایت کرده است در باب گنگ و کر و طفل
و کسیکه در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را
جمع میکند و آتشی می افروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن بیندازند پس هر کرا که خدا داند که او از اهل سعادت است
خود را در آن آتش می اندازد و بر او برد و سلامت خواهد بود و هر که خدا داند که او از اهل شقاوت است و بدبخت است
امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را بآتش برند ایشان گویند پروردگارا ما را امر میکنی
که بآتش برند و بر ما هنوز قلم جاری نشده است خداوند جبار میفرماید که من شما را فرمودم شما را امر کردم و اطاعت
من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید که هرگاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند

و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبدالله بن سلام که گفت سوال کردم از رسول خدا ص
که آیا عذاب میکند خدا خلق را بی حجت حضرت فرمود معاذ الله عبدالله گفت پس اولاد مشرکین در بهشتند یا در جهنم
فرمود که خدا اولی است بایشان و چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که آنرا فلق میگویند و بدترین
آتشهای جهنم است در عذاب پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا آنرا
میفرماید که بدمد بر روی خلایق دمیدنی پس از شدت دمیدن آن آسمان پاره پاره میشود و نور ستارها برطرف
میشود و دریاها خشک میشود و کوهها برطرف میشود و دیدها تار میشود و زنان حامله فرزند می افکنند و اطفال
پیر میشوند از هول او در قیامت پس حقتعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آتش اندازند پس هرکه در علم خدا
گذشته است که او سعادتمند است خود را در آتش اندازد و برد و سلام میگردد چنانکه بر ابراهیم سرد شد و هرکه
بر علم خدا گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند پس حقتعالی امر میکند آتش را که او را برباید
برای آنکه ترک امر خدا کرده است و امتناع نمود از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهند بود در جهنم و احادیث دیگر
درین باب بسیار وارد است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند
که در دار جزا تکلیف نمیباشد و جواب گفته است که دار جزای مومنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این
تکلیف در غیر جنت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مولف گوید که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی
دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزای هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره
که حضرت صادق ع فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل ضلالت را داخل بهشت کند زراره گفت
فدای تو شوم این چگونه خواهد بود فرمود که امام ناطق میمیرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و بظاهر

دعوا

دعوای امامت نمیکند پس هرکه درین زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل الآیات باسناده از حضرت امیر ع
روایت کرده است در تاویل قول حقتعالی در وصف اهل بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون
یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش با همیشه ساده و مقبول حضرت فرمود که پسران اهل
دنیاند که حسناتی نداشتند که ایشان را ثواب دهند و گناهی نداشتند که ایشان را عقاب کنند ایشان را
خدمتکاران اهل بهشت گردانیدند و از حضرت رسول ص پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران
اهل بهشتند بصورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث را در تاویل
این آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق ع سوال کردم
که چه میفرمائید در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند فرمود که سوال کردند احوال ایشان از رسول خدا فرمود خدا داناتر است
آنچه با ایشان خواهد کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخن مگوئید و علم ایشان را
بخدا بگذارید مولف گوید که اصل درین باب این است و مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه واقع شده است
از آیات و اخبار که حقتعالی عادل است و جور و ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند
و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتواند کرد ایشان را ابدو ل
حجت دیگر که بر ایشان تمام کند عذاب نخواهد کرد پس یا تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان را بر آن
مترتب خواهد ساخت چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محیی الدین
اعرابی نیز از صوفیه اهل سنت باین شده است چنانکه بخاطرم می آید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را
در اعراف جا میدهند یا به بهشت میبرند و درجه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکاران اهل بهشت

خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه درین حدیث صحیح وارد شده است

علم آن را بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای عدالت است حقتعالی با ایشان سلوک خواهد کرد

و ظلم و جور نسبت بایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند

خوی خواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه ملتذ خواهند بود از آن چنانچه ملائکه لذت میبابند از

خدمات مرجوعه بایشان والله اعلم فصل در بیان میزان است و حساب و سؤال در مظالم بدانکه

خلافی نیست میان مسلمانان در حقیقت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است

در سوره اعراف میفرماید وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ

یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر که سنگین باشد ترازوی اعمال او پس ایشانند

رستگاران و هر کس که سبک باشد ترازوی اعمال او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را

بسبب آنچه بودند که با آیات ما ستم میکردند و در سوره مومنان فرموده است نیز نزدیک باین مضمون است

و باز بکافران گفته است در سوره کهف پس بر پا نمیداریم از برای ایشان وزنی را و در سوره انبیا فرموده است

که میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی را بهیچ ظلم و اگر از اعمال او

بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آن را می آوریم در میزان عمل او و ما کافی ایم از برای کردن حساب و در سوره

قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده است پس در اصل میزان سخنی نیست و انکار او بالکلیه کفر است اما

در معنی آن خلاف کرده اند اکثر مفسران و متکلمان عامه و خاصه بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حقتعالی

در قیامت

در قیامت ترازوی نصب مینماید که زبانه دارد و دو کفه عظیمی که اعمال عباد را بآن می سنجند

و حسنات را در یک کفه میگذارد و سیئات را در کفه دیگر و این جماعت نیز خلاف کرده اند

در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرض چندند و وزنی نمیدارند که قایم و نفسی ببان باشد پس بعضی گفته اند

که صحایف اعمال را میکشند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول صلعم سؤال کردم

از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفه ها را وزن میکنند بنا بر این باید حقتعالی

صحیفه ها را در خور اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای

نورانی نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک و سیاه آنها را با یکدیگر وزن میکنند

و بعضی به تجسم اعمال قایلند و میگویند باعتبار اختلاف نشاتین انقلاب حقایق جایز است چنانچه

علم و معرفت در عالم رؤیا بآب و شیر مصور میشود و این نحو از طریق عقل بسیار دور است و با معاد

که اهل اسلام قایلند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود قایلند و اختلاف نشاه قایل نیستند

و با این حال قول بانقلاب حقایق سفسطات است و اقرب آنست که حقتعالی مناسب آن اقوال و افعال و اخلاق

از جواهر ضری چند خلق کنند از صورت حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور کرده و معاین شود

بلی با مذهب کسی موافقت دارد که معاد را در عالم مثال و حقایق جسد مثالیه قایل باشد و الفا

خلافست بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت که آیا از برای همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازوی

هر کس جدا است و بر تقدیر جدا بودن هر یک ترازو است یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق

و انواع و افعال ترازوها متعدده است و چون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی

درین باب که فی‌الجمله جمعی از متکلمین عامه و خاصه قایل شده‌اند بآنکه میزان کنایه از عدالت و موازنه
میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت است و میگویند اگر این شخص اقرار بعدالت حق‌تعالی دارد چه
احتیاج بکشیدن ترازو است و اگر اعتقاد بعدالت ندارد باین کشیدن کی باور میکند و میتواند گفت
که خود جسمی چند را آوردی و سنجیدی و این رجحانی را ظاهر کردی من چه دانم که این بر وجه عدالت است
پس فایده در کشیدن نیست و مؤید اینست آنکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی
سؤال کرد از حضرت صادق ع از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی
داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد آنها را نداند و ثقل و خفت آنها را نداند
و خدا بهیچ چیز بر او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدالت است پرسید که چه معنی دارد
آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود که یعنی هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر
از هشام بن سالم روایت کرده‌اند که از حضرت صادق ع پرسیدند از معنی قول حق‌تعالی و نضع الموازین
القسط لیوم القیمة فرمود که انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید گفته است که میزان تعدیل میان
اعمال است و جزای آنها و هر جزایی را در موضعی قرار دادند و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و این معنی دارد
که حشویه فهمیده‌اند که در قیامت ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر میزان دو کفه داشته باشد و اعمال
در آنجا بگذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وضع نمیتوان نمود و موصوف بخفت و ثقل نمیشوند بر سبیل مجاز
و مراد آنست که هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف
و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است

که حضرت امیرالمؤمنین و ائمه هدی ع از ذریه او موازینند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند
و حکم میکنند در آن باب بعدل و ثواب و در محاورات میگویند فلان در نزد من میزان فلانیست و مراد آنست
که نظیر اوست و آنچه حق‌تعالی در حساب خوف از آن فرموده است مراد آنست که او را بر اعمالش باز دارند و هر کرا
چنین کنند از تبعات آن خلاص نمیشود و هر کرا خدا عفو کند او فایز میشود به نجات و کسیکه سنگین موازین او باشد
که استحقاق ثوابش زیاده باشد ایشان رستگارانند و هر که سبک باشد موازینش بآنکه طاعاتش کم باشد
مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکاران بنفسهای خود اند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت
عرب نازل شده است و حقیقت و مجاز که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که این وجوه عقلیه
و استبعادات و همه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است اما چون روایات درین باب متعارض است
باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آنرا بعلم ایشان واگذاشت و جزم باحد طرفین مشکل و اما حساب و سؤال
و حکم در مظالم عباد اخبار و آیات در آنها بسیار است و ایمان بآنها مجملا واجب است و در آیات بسیار
واقع شده است که خدا سریع الحساب است و اسرع الحاسبین است و بعضی فرموده است که از برای ایشان است
سوء حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ماست بازگشت ایشان و بر ماست حساب ایشان و فرموده است
که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنند و در روایات وارد شده است
که حق‌تعالی حساب میکند خلایق را در یک چشم زدن و در روایات دیگر بقدر دوشیدن شتر گوسفندی و از حضرت
امیرالمؤمنین ع منقول است که خدا را مشغول نمیگرداند حساب یکی از حساب دیگران چنانچه مشغول نمیگرداند او را روزی
دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه از رساله عقاید گفته است که عقاید ما در حساب و میزان آنست که

ایشان حق ... بعضی را خود متوجه میشود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا و ائمه ع خود میکنند و هر پیغمبری حساب

اوصیای خود را میکنند و اوصیا متوجه حساب امتها میشوند و حقتعالی گواه است بر انبیا و رسل و ایشان گواهانند

بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حقتعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان

بر مردم و باز فرموده است پس چگونه خواهد بود حال ایشان در روزیکه بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه

بر اینها و فرموده است و یتلوه شاهد منه و شاهد حضرت امیر المؤمنین ع و حضرت صادق ع فرمود که موازین

انبیا و اوصیا اند و بعضی از خلق [illegible] به بهشت میروند و سؤال نمیکنند بر همه خلق وارد میشود زیرا

که فرموده است فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین یعنی از دین سؤال میکنند

و اما از غیر دین پس سؤال نمیکنند مگر از کسیکه او را حساب کنند [illegible] فرموده است فیومئذ

لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی پس در این روز سؤال کرده نمیشود از گناهان آدمی و نه جنی از شیعه ولاجان

علی و ائمه ع از غیر ایشان اینجا که در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر که حساب میکنند او معذب

است اگر چه بطول انجامد داشتن در موقف حساب باشد و نجات یابد پاینده از جهنم و داخل بهشت میشود

~~و ... [illegible] ...~~ میکند مگر رحمت خدا و حقتعالی

خطاب میکند بندگانش را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان بیک خطاب یکدفعه که هر یکی

حساب عمل خود را میشنوند و از دیگری نمیشنوند و گمان میکنند که او مخاطب است و بس نه دیگری و مشغول

نمیگرداند او را مخاطبه از مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار یکساعت

از ساعات دنیا و بیرون می آورد از برای هر کس نامه که آنرا ملاقات میکند گشوده شده که

جمیع

از نیم چهار حیران ملا محمد [illegible]

جمیع اعمالش در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در نامه داخل است پس او را

حساب کننده نفس خود میگرداند و حاکم بر خود میگرداند و باو میگوید بخوان نامه خود را کفی بالنفس

تو است امروز از برای حساب بر تو و جماعتی را مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهند

دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کردهای ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا شهادت

میدهید بر ما گویند بسخن آورد ما را آن خداوندیکه همه چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است شما را اول

مرتبه بسوی او است بازگشت شما تمام شد کلام صدوق ره و جمع میان اخبار باین نحو کرده است

و کلینی از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازو نمیشود و

دیوانها گشوده نمیشود بلکه ایشان را فوج فوج بجانب جهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای

اهل اسلام است و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده اند

که دو قدم بنده در پیش حقتعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال کند از او از چهار خصلت از عمر او

که در چه چیز فانی کرده و از جسد او و یا جوانی او که در چه چیز کهنه کرده و از مال او که از کجا کسب کرده

و در چه چیز خرج کرده و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است

که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند

یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت

تو قسم میدانی که ولایتی و حکومتی بمن نداده بودی در دنیا که عدالت کنم یا جور کنم و از مال

زیادی بمن ندادی که حق تو در آن واجب شده باشد که داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر

کفاف من میدادی و بقدر آنچه میدانستی مرا کفایت مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که
راست میگوید بنده من بگذارید او را که داخل بهشت شود آن غنی میماند از مقدار که عرق از و جاری
شود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید چه چیز
ترا مانع شد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا می بخشید
تا آنکه مرا رحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بتوبه کاران پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو
بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد [illegible]
حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت باقر [illegible] آمد که یابن رسول الله که من گناهی
کرده ام که میان من و خداست و احدی از مخلوقین بر آن مطلع نشده است و بر من گران است و ترا
از آن جلیل تر میدانم که آنرا بتو عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود خدا محاسبه بنده
مومن خود کند و او را بر یکیک از گناهان خود مطلع گرداند و بیامرزد و بر آن مطلع نگرداند نه ملک
مقرب و نه پیغمبر مرسل و بعضی از گناهان او را از دیگران نیز مستور میگرداند که موجب خجالت او نگردد و بدل
بسیئات او که حسنات شود این است معنی قول حقتعالی که اولئک الذین یبدل الله سیئاتهم
حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی ایشان را بدل میکند خدا گناهان ایشان را به حسنات
و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرموده است که مومن گناه را می آورند در روز قیامت
در مقام حساب باز میدارند و حقتعالی متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی را از مردم
و گناهانش را برو میخوانند چون اقرار بهمه گناهان خود کند حقتعالی کاتبان اعمال را امر میکند که بدل کنند گناهان

بحسنات

بحسنات و ظاهر گردانند آنها را برای مردم چون ببینند مردم میگویند که این بنده یک گناه
نکرده است پس امر میکند که او را به بهشت ببرند و این است معنی آیه و در گناه کاران از شیعیان
ما است پس در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حقتعالی حساب میکند
همه خلق را مگر کسی که او با شریک قرار دهد که او بی حساب بجهنم میفرستد و ایضاً بسندهای
بسیار روایت کرده اند که اول چیزی که از بنده سوال میکنند محبت ما اهل‌بیت است و شیخ طوسی
در امالی و دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر بمحمد بن ابی بکر باهل مصر نوشته
فرمود که هر که عمل کند خالص از برای اجر او از حقتعالی در دنیا و آخرت باد عطا میفرماید و مهمات
او در هر دو کفایت میکند و حقتعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید به پرهیزید از عذاب
پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا
واسع است داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بی حساب پس آنچه خدا بمومنان داده است
در دنیا حساب نمیکند ایشان را آن در حضرت حقتعالی میفرماید للذین احسنوا الحسنی و زیادة یعنی
برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو است و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت و زیاده در دنیا است
و از حضرت صادق منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را برو حجتی است یا در گناهی که کرده است
یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیرالمومنین منقول است که باز میدارند
بنده را در قیامت نزد حقتعالی پس میفرماید که مقایسه کنید میان نعمتهای من و عملهای خود پس
نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال او را پس حقتعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشید و مقایسه کنید میان

خیر و شر او و اگر مساوی شد عملهای او حقتعالی شر را بخیر بر طرف میکند و او را داخل بهشت میکند
و اگر خیرش زیادتی کند حقتعالی بآن زیادتی ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند
و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه است و عقایدش درست است خدا او را می آمرزد برحمت خود
اگر خواهد تفضل میکند بر و بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون
روز قیامت شود خدا ما را موکل میگرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خدا سوال کنیم
که از برای ما ببخشد پس از ایشان است و آنچه حق ما است بایشان می بخشیم پس حضرت این آیه را
خواند انّ الینا ایابهم ثمّ انّ علینا حسابهم و در بصائر الدرجات از حضرت صادق ع
روایت کرده است که رسول خدا فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا می آیم در قیامت و می آید نزد من
کتاب خدا پس اهلبیت من پس امت من پس خدا سوال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من
و اهلبیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق ع در تفسیر این آیه انّ السّمع و البصر
و الفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسئولا فرمود که گوش را سوال میکنند از آنچه شنیده است
و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای صحیح از آنحضرت
روایت کرده اند که سه چیز است که بنده مؤمن را بر آنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه
که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار
الرضا روایت کرده است که آنحضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر
گفتند که حقتعالی میفرماید ثمّ لتسئلنّ یومئذ عن النّعیم یعنی پس سوال کرده میشود در روز قیامت

از نعیم

از نعیم که آب سرد مراد است و آن از نعمت دنیا است حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید
و صلاقها کرده اید بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته طعام خوشبوی نیکو است و بعضی گفته اند
که خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت صادق ع مذکور شد و حضرت در غضب شد
و فرمود که خدا سوال نمیکند بندگانش را از چیزی که بر ایشان تفضل کرده است و منت نمیگذارد
بر ایشان بآن و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است چگونه بخالق عزّ و جل توان نسبت داد
چیزی که از برای مخلوقین ناپسندیده است و ایشانرا نهی کرده است و لیکن نعیم محبت ما اهلبیت
و موالات و اعتقاد بامامت ما است که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سوال میکند از این نعیم
گفته است زیرا که بنده هرگاه وفا بآن بکند او را میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و
بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران بزرگوار خود حضرت امیرالمؤمنین که رسول خدا ص گفت
یا علی بدرستیکه اول چیزی که سوال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگش شهادت بوحدانیت
خداست و آنکه محمد ص رسول او است و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب آنچه از برای تو قرار
داده الله از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد
نماید باینها را میرود بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی ابن الحسین ع روایت
کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت شود حقتعالی مردم را محشور گرداند
از قبرها عریان و پا برهنه و بی ریش و بی عیب بروشی که در روز اول خلق شده بودند در یک صحرا
و برانند ایشانرا تا آنکه بایستند در عقبه محشر و ازدحام بیاورند بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند

که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرقها از ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان
بلند شود و این اول هول است از اهوال روز قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا
کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و دیدهای ایشان خاشع گردد و بندهای بدن
ایشان بلرزد و دلها ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آن آواز پس خداوند حاکم عادل ندا کند
ایشان را که منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و حاکم و عادل و ظلم نمیکنم و امروز میان شما
بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و مظلمهای مردم را بحسنات و سیئات تقاص
میکنم و بخشیدنهای مظلمها ثواب میدهم و نمیگذارد از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمه باشد
مگر مظلمه که صاحبش بخشد و من او را ثواب دهم پس بچسبید بیکدیگر و مظلمهای خود را طلب کنید از هر که
ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان و بس است گواهی من پس مظلومان
میگردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمهای خود از ایشان میکنند و مدتها بر این حال
میمانند پس حال ایشان شدید تر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر عرق تا دهانهای
ایشان می آید و فریاد و فغان ایشان بسیار میشود و اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود
بگذرند و از این عقبه نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید و ندای پروردگار
خود را بشنوید پس خاموش شوند ندا رسد که حقتعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمها را بیکدیگر ببخشید و از این
عقبه خلاص شوید و اگر نمی بخشید مظلمهای شما را میگیرم پس اکثر ایشان میگردند و مظلمها را می بخشند
باامید آنکه از این عقبه شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمهای ما بزرگتر از آن است

از آنکه ببخشیم

که ببخشیم پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت که قصری از نقره از قصرهای جنت الفردوس را
بیارآید بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلمان و در نظر ایشان جلوه دهد پس منادی
ندا کند که این قصر از کیست که عفو کند مظلمه مؤمنی پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی
بمانند که عفو نکنند پس حقتعالی فرماید که داخل بهشت نمیشود کسیکه مظلمه احدی از مسلمانان
بر ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب شوید
پس راه ایشان را میگشایند که بعرصه حساب آیند نزد عرش الهی و دیوانها گشوده شود و میزانها
برپا شود و پیغمبران و ائمه که شهدا و گواهان بر خلقند و هر امامیکه گواهی میدهد بر اهل عالم
خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی
از قریش گفت یابن رسول الله هرگاه از برای مرد مؤمنی نزد مرد کافری مظلمه بوده باشد چه از کافر
خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که می اندازند از گناه مسلمان بقدر آنچه
از کافر است پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذابیکه بسبب کفر دارد بقدر آنکه از مظلمه مسلمان
نزد او است پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرند
فرمود که از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و می اندازند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم
حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود که از گناهان مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم
می افزایند و در علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت
میکند اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد [illegible] صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد

کناهان صاحب قرض بر او میبخشد اند مؤلف گوید که از آیات و اخبار معلوم شد که حقیقت اصل
حساب و سوآل در قیامت معلوم است و خصوصیات آن که از کی سؤال و حساب میکنند
و کی را بی حساب به بهشت یا جهنم میبرند معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه چیز سؤال میکنند
و حساب مینمایند جمعی را اعتقاد آنست که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سؤال میکنند چنانکه
در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حساب است و از برای حرام
دنیا عقاب است و در احادیث بسیار گذشت که مومن را برای نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی
گذشت که در ماکول و ملبوس و منکوح را حساب نمیباشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است
مخصوص عمومات حساب خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث
دیگر بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمومنان باشد و حساب
کردن نسبت بغیر ایشان دوم اینکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر
و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعه یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن
و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و یا پوشیده
مبعوث شدن و در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانکه حدیث فاطمه بنت اسد
بر آن دلالت داشت و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردهای خود را
که با آنها محشور خواهند شد و ممکن است که اول در باب غیر مومن مطلق یا غیر مومنان کامل باشد
و ثانی در باب مومنان یا کامل ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای
این

مزید اطمینان باشد فصل در میان انواع گناهان است و توبه از آنها و در آن دو مرصد است
مرصد اول در بیان گناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست که
که گناه بر دو قسم است اول کبیره دوم صغیره و آنچه شیخ طبرسی و بعضی از علما گفته که گناهان همه کبیره اند
زیرا که همه شریکند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت
بما فوق و ما تحت آنست مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است و نسبت بزنا که کبیره است و نسبت
نظر بنامحرم بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن براج و ابن ادریس
نیز داده اند بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه حقتعالی فرموده است
که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و میبخشیم گناه شما را و باز فرموده است
آنها که اجتناب میکنند از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد
مگر لمم اکثر گفته اند یعنی گناهان صغیره و در احادیث وارد شده است که گناهان کبیره آدمی را از
عدالت بیرون میبرد و گناه صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمیبرد و دور نیست که مراد
آنها از آنکه گناه صغیره نمیباشد آن باشد که گناه را حقیر نمیتوان شمرد و معصیت خداوند کبیر را حقیر نمیباید
شمرد و نافرمانی خداوند جلیل بزرگ و عظیم است بلی بعضی بدترند و بعضی نسبت ببعضی خوردتر مینماید پس
حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت
بیرون میبرد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه بعضی از معانی ایمان نیز بدر میکند چنانچه سابقا دانستی
و دیگر صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمیرود و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکنند

ارتکاب آن مغرور بعفو حق‌تعالی بفضل خود آنها را می‌بخشد و بر آنها بمقتضای وعدهٔ خود
عقاب نمی‌فرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلافست
شهید ره گفته است که اصرار یا فعلی است یا حکمی و اصرار فعلی مداومت است بر یکنوع از صغایر بی توبه
و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فراغ از آن اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش
نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهرش آنست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز
و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است این کلام شهید ره بود و بعضی گفته‌اند
اگر بعد از صغیره عزم بر صغیره دیگر داشته باشد باز اصرار بعمل می‌آید و بعضی گفته‌اند که همین که صغیره بکند
و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل می‌آید بنابرین فرقی میان کبیره و صغیره نخواهد بود و بعضی گفته‌اند
بسیار کردن یکنوع از صغیره است و بعضی گفته‌اند بسیار کردن از صغیره است خواه از یکنوع باشد و خواه
از انواع مختلفه و بعضی قایل شده‌اند که بهر یک از اینها اصرار بعمل می‌آید و بعضی دعوای اجماع کرده‌اند
بر آنکه بسیار کردن گناه هرچند از یکنوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب او گناه را زیاده از اجتناب باشد
و هرگاه که گناه او زیاده‌تر شود بی آنکه توبه کند مرتکب شود داله قدح در عدالت او میکند و گمان فقیر
آنست که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار با مداومت بر یک گناه و تکرار
آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد به بی‌اعتنایی او بشرع و دین
در ماهیت آن پشیمانی از و لازم نشود اما کبایر در اقوال علما و اخبار خلاف بسیار در آنست
بعضی گفته‌اند هر گناهیست که حق‌تعالی در قرآن مجید وعید عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته‌اند هر گناهی

که شارع

که شارع صریحا بر آن مقرر کرده باشد بالتصریح بوعید عقاب در آن باشد و بعضی گفته‌اند هر گناهیست
که کردن آن مشعر بر بی‌اعتنایی فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته‌اند هر گناهیست که حرمت
آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته هر گناهیست که وعید شدید بر آن در قرآن یا در سنت
شده باشد و بعضی گفته‌اند موافق بعضی اخبار عامه و خاصه که آنها هفت است اول شرک بخداست و جمیع
اعتقادات ما بنده که مخل با ایمان باشد دوم قتل آدمی است بناحق سیم فحش گفتن است بزن
عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن بغیر حق پنجم زنا کردن است ششم گریختن از جنگ
واجب است هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی سیزده گناه دیگر بر این افزوده‌اند لواطه و سحر و ربا و غیبت
و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف کعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را
شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده
گناه دیگر اضافه کرده‌اند خوردن میته و خون و گوشت خوک و خوردن گوشت حیوانی که بنام غیر خدا
کشته باشند در غیر حال ضرورت و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان
بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در حرام و مال را در حرام صرف کردن و خیانت
در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان
و در حدیث حضرت امام رضا نزدیک باینها گذشت و نقل کرده‌اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر
هفت است گفت بهفتصد اقرب و هر گناهی که وعید آتش جهنم شده باشد یا تهدید عظیم بر آن شده باشد
عظیم بر آن شده باشد که مترتب عقاب باشد یا ترک فرایض الهی و واجبات [illegible] عقاب که موجود نیست
منقض

از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دوم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره وعید
نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب بر آن شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نیز داخل کرده اند و بعضی
اعم از سنت متواتره گفته اند که اگر در احادیث صحیحه نیز وعید تهدید شده باشد داخل است و قول اول
اظهر است و قول اخیر احوط است و در حدیث صحیح عمر بن عبید اینها بخصوص وارد شده است شرک
ناامیدی از رحمت خدا ایمن بودن از عذاب خدا و عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است
و فحش گفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن و قسم
دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق
و شراب خوردن و ترک نماز واجب عمداً یا چیزها دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد خدا
و امام را شکستن و عهد مردم نیز داخل است و قطع رحم کردن و از مجموع اخبار آنچه وعید نار یا تهدید
عظیم یا لعن در آن وارد شده است قریب بهفتاد میشود و این فقیر در بعضی از تصانیف خود اینها
جمع کرده است از اینها است که در این حدیث صحیح مذکور شد و کهانت یعنی خبر دادن و زنا و لواطه و دزدی
و افطار روزه ماه رمضان و ناخیر حج از سال استطاعت بدون عذر و آشامیدن هر مست کننده
و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت و شاید در این زمان رفتن ببلادی
باشد که عالمی در آنجا نباشد و مسایل دین خود را اخذ نتوان کرد و دروغ بستن بر خدا و رسول
و ائمه صلوات الله علیهم و غیبت و بهتان و بعضی گفته اند ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب
مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام بپدر

و مادر را یکی

و مادر را یکس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته اند که امنیت داشتن از مکرهای خدا
و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مؤمنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در اینها
کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مؤمنی بغیر حق و خوردن میته و سایر نجاسات و قمار
در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر به بدیها و نهی از نیکیها و دروغ گفتن و خلف وعده بنا بر قولی
و خیانت و لعن کردن مؤمنان و دشنام دادن بایشان و آزار کردن بی سببی و زدن غلام و کنیز
زیاده بر حدی که مستحق آن باشند و منع آب مباح از کسی که مستحق آن باشد و بستن شارع مسلمانان و گردن
و عیال خود را ضایع گذاشتن و تعصب کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و در و زبان بردن
مؤمنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش کردن ایشان و افترا بستن بر ایشان و دشنام
دادن ایشان و گمان بد بردن بایشان و ترسانیدن ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن
در مجالس فسق خصوصا مجلس شرب خمر بی ضرورتی و بدعت در دین و با اهل بدعت همنشینی کردن و گناه را سهل
شمردن و خوردن حرام و از امر منکر تا آخر محل اشکال است کبیره بودن آنها و اما حرمت غنا معلوم است
و در کبیره بودن آن خلاف است و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعضی از روایات
مذکور است که کبیره است و غنا کشیدن آواز است در حلق که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور آنست که فرقی نیست میان
آنکه در قرآن و دعا و ذکر باشد یا غیر آن و اکثر علما استثنا کرده اند خالی از قوتی نیست اگر بر دف نه عجاله
بخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان بر ایشان
داخل نشوند و الحاجوز کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند و استثنای اینها نیز خالی از قوتی نیست.

چون احادیث معتبره در اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی علما همه اینها نیز حرام میدانند و ترک همه
احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که
بسیار است که جوهر آواز کسی خوش آینده است هرچند تحریری در آن نباشد و همچنین گاه است که قرآن
و دعا را بنحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و آن و احادیثی که در باب خواندن
قرآن بحزن و بصوت حسن وارد شده است ممکن است محمول بر این باشد و آنچه تصریح بر ترجیع و غنا در آن
وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیان ایشان غنا را در قرآن
و دعا حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند
طنبور و عود و [illegible] و دف و امثال اینها اما در کراهت بودن اینها خلاف است و کسیکه غنا را کراهت میداند
اینها را بطریق اولی کراهت میدانند و بعضی از علما دف بی صنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند
و بعضی مطلق حرام [illegible] و این احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی حرام میدانند نرد و شطرنج و تخم بازی
کردن و کعبتین بازی [illegible] در آن گروبندی باشد مگر در شمشیر بازی و نیزه بازی و اسب دوانی و شتر دوانی
و [illegible] دوانی و [illegible] و فیل دوانی و تیراندازی و در قمارها که نهی از آن وارد شده است مانند شطرنج
و نرد و اربعة عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن آنها هرچند گرو نبندند و ظاهر جمیع
آن است که بازی گردکان و قاب بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر
[illegible] آن است که بازی نرد و شطرنج کراهت و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج
و سلام کردن بر کسی که بازی میکند با اینها و در حدیث صحیح منقول است از حضرت صادق ع که فروختن شطرنج

حرام است و قیمتش را خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن آن شرک است و سلام
کردن بر کسی که بازی میکند معصیت و کبیره هلاک کننده است و کسیکه دست در میان آن گذارد
چنان است که دست در میان گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید
و کسیکه نظر به آن کند چنان است که در فرج مادرش نظر کرده است و کسیکه نظر کند در حال بازی کردن
و سلام کند بر بازی کنندها در آن حالت در گناه مساوی‌اند و کسیکه بنشیند بقصد بازی کردن
جای خود در جهنم مهیا داند و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار که هم
نشینی مکن با کسی که مغرور است بآن بازی که آن مجالسی است که اهل آنها در هر ساعت منتظر
غضب الهی اند و اما گرو دویدن و سنگ بگردانیدن و چرخهای سنگین را بگرد برداشتن و بلند
کردن و کشتی بگردانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر با گروبندی
باشد حرام است و اگر بی گرو باشد خلاف است و حکم بحرمت مشکل است خصوصا [illegible] غرض ورزش
غلبه بر خصم باشد در جنگ و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده [illegible] دلالت بر جواز
میکند بلکه بحدیث کشتی گرفتن حسنین علیهما السلام در حضور حضرت رسالت و تحریص کردن آنحضرت
و جبرئیل هر یک از ایشان یکی را استدلال بر آنچه [illegible] و علامه جزم کرده است بحرمت
انگشتر بازی و استسلام؟ آنکه در دست [illegible] و چوگان بازی و تفنگ و کمان
و گلوله بگردانیدن و [illegible] با ایستادن و [illegible] کردن خواه عوضی در گرو قرار
داده شده باشد خواه نه و در کشتی گرفتن [illegible] و کبوتر بازی انس جایز است بلکه مستحب است و از [illegible]

فرستادن نامها جایز است و بگرد فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمت است و اگر بدون عوض باشد
خلاف است و جواز خالی از قوتی نیست احوط ترک است و برانیدن از برای تفرج و سیر خلاف است اکثر
مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتی است که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن
ورزیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانهای مسلمانان و شکستن شیشها و ظرفهای مسلمانان
و امثال اینها باشد چنانکه در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات
بگرد و جنگ انداختن خواه عوضی قرار کنند و خواه نه بعضی مطلق آنها را تحریص بر جنگ بلکه نگه کردن حرام
دانسته اند و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسیکه مستحق مذمت باشد و مذمت
کردن کسیکه مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زنان مؤمنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده
یا مزلف مطلق خواه معین و خواه غیر معین خواه شناسند و خواه نشناسند خواه در نظم و خواه در نثر
و مدح زنان غیری را تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر و آن کرهی است یا افسونی است یا نخی
که تکلم کنند یا بنویسند یا عمل کنند که تاثیری کند در بدن کسی یا دل او یا در عقل او بدون آنکه بظاهر
مباشر آن گردد و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل گردانیدن شیاطین را
از برای کشف امور غایبه و علاج مجنون و مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن
زبان او و اگر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید ره گفته است که از جمله
سحر است نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهر اکثر است آنکه یاد گرفتن
آن از برای تجویز کرده اند نه بقصد عمل کردن بلکه از برای آنکه احتراز از آن بکنند و باید که وجه کفایی باشد

لازم نماز

برای شبهه سحری که دعوی پیغمبری کند بآن چنانکه شیخ بهاء الدین میگفته است که چون حضرت رسول ٢٢
انگشتها را گشود و آب از میان انگشتان جاری شد احتمال سحر داشت و اگر انگشتان را بهم
می چسبانید و ملحق می نمایند احتمال سحر داشت و حق آن است که معجزات انبیا علیهم السلام از آن
واضح تر و ظاهر تر است که احتمال سحر در آنها رود و کجا و تنها نیش آن است که چند قطره آب
بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا معجزه از عصا و ریسمان را بلع کند
و بعد از حضرت رسالت ٢٣ معلوم است که پیغمبری نخواهد آمد و صاحب الامر پیغمبری نخواهد بود که کسی را در آن شبهه
تواند بود و در روایتی وارد شده است که حل سحر کن اما مبند و اکثر این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه بقرآن
و ذکر و دعا حل کن و بر طرف کن سحر را نه بسحر و کسی که حلال داند و کند سحر را واجب است کشتن او و در نفیا
خلافی نیست در آنکه کهانت حرام است و گفته اند که آن عملی است که موجب اطاعت بعضی از جن گردد آدمی را
و خبر دهد از برای او و بیزار است از دین محمد ص و ایضا خلافی نیست در آنکه ظاهرا حرمت [illegible] اعمال
غریبه است که مردم گمان میکنند که بجلد دستی کاری چند میکنند که غریب مینماید و سببش بر اکثر مردم
[illegible] است که اصلی دارد یا نه و اگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و خوردن مال ضایع گردانیدن
و فریب دادن مردم و همه اینها حرام است و اگر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن غالب آنست که در این
زمانها کسی نمیداند و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام خواهد بود و بر فرض محالی که کسی بداند در بیان اعمال حکم
بحرمت کردن مشکل است مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد و چنانچه شهید گفته است احوط دادن اجتناب است
از اینها و ایضا خلافی نیست در حرمت قیافه و آن متمسک شدن است بعلاماتی ابا بهت

در ترکیب و صورت که بسبب آن ملحق میگردانند بعضی از مردم را ببعضی در نسب چنانکه در باب نسبت اسامه
بتحقیق مذکور شد و از باب قیافه پاهای او و زید پدر او را ملاحظه کردند و حکم کردن بآنکه اسامه پسر
زید است و گفته اند وقتی حرام است که جزم بآن کنند و امر حرامی را بآن مترتب سازند مثل نسبی را که شرعا ثابت باشد
تغییر دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرم را محرم گردانند و امثال اینها و در عرف عجم قیافه دیگر میباشد که حکم میکنند
از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی
عمر و امثال اینها و نقل اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات
مانند بوزه و بنگ و فروختن سگ شکاری و گله و زراعت و باغ مشهور آنست که فروختن عذره
و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرام است و در عذره ماکول اللحم خلاف است و جایز بودن اقوی است و روغنی
که نجس شده باشد مشهور آنست که جایز است اما برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان و ظاهرا در زیر سقف
نیز میتوان سوخت و داخل صابون و امثال آن توان کرد و حیوانات را بآن چرب توان نمود و در دنبه و پیهی
که از میته جدا کرده باشند مشهور آنست که مطلق استعمال نمیتوان کرد و روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ
میکند و در دنبه که بهر آن در اموری که طهارت در آنها شرط نیست استعمال توان کرد و از جمله محرمات فروختن
و خریدن چیزی چند است که کافران آنها را عبادت و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم
و عیسی و فروختن و خریدن آلتهای بیهوده و لعب مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و امثال اینها
و آلات قمار مانند نرد و گنجفه که از برای استعمال خرند و اگر انتفاع حلالی از آن متصور باشد بهمان هیات
که هست و مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اگر قیمتی داشته باشد تجویز کرده اند و بعضی قید

کرده اند که در صورتی حرام است که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و آنرا ناشکسته بفروشند برای آنکه مشتری
آنرا بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتواند فروخت
و بعضی گفته اند تا آنرا از هیات خود بیندازد نمیتواند فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره
نیز این خلاف هست و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است به دشمنان دین در وقتیکه جنگ
داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان و بعضی مطلق حرام دانسته اند و همچنین گفته اند انگور را از برای
شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای این کار میگیرد خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد
مذکور سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات طنبور و قمار اگر بکسی بفروشد
که این کار میکند و مذکور نشود که از برای این میخرد مشهور کراهت است و بعضی حرام دانسته اند و احادیث جواز
بسیار است و ایضا خلاف است در اجاره دادن خانه و دکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط
کردن سایر محرمات و ایضا خلاف است در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل و درندگان مانند ببر و پلنگ
و مشهور جواز است خصوصا حیوانات شکار کننده مانند یوز و باز و چرغ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع
گربه است و بعضی دعوای اجماع کرده اند و ایضا مشهور جواز بیع پوست درندگان است مانند پوست شیر و ببر
و پلنگ و ابن البراج گفته است ثمن گربه را تصدق میباید کرد و تصرف دیگر نمیتواند کرد و مستندش معلوم نیست
و ابن جنید گفته است ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخات و درندگان در خوردن و آشامیدن
صرف میباید کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر
روشنی بر یکطرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد و خواه جدا باشد و ظاهر اخبار معتبره

آن است که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هرگاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتها که بر
دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و گل و گیاه و بناها که او سایه باشد حرام
نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگرچه
احوط است و فروختن صور مجسمه نیز بنابر مشهور حرام است و کواکب را مؤثر تام دانستن چنانکه جمعی از
علما قایلند کفر است و مؤثر ناقص دانستن بانکه اوضاع فلکی را تأثیر فی الجمله هست مانند تأثیر آفتاب
در حرارت و ماه در برودت اکثر علما فسق میدانند و اگر مؤثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است
بر آنکه چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه حقتعالی این را علامتی برای
این قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید گفته است مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و یاد
دادن و آموختن آن را نیز حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس و بعضی
از علما گفته اند اگر اعتقاد بتأثیر نداشته باشند حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست
که اوضاع اینها علامت حدوث حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است
و این که دیگران از علم ایشان بهره ور آینده و غیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند و باین سبب و باسباب دیگر
از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم
این علم را حرام گردانیده اند و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر
در جهنم است و حضرت صادق منجمی را فرمود که کتابهای خود را بسوزان و اما سعادت و نحوست کواکب آن نیز
از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند مردم نیز در این باب علم ناقصی دارند و حقتعالی

قادر است که بدعا و تصدق و توسل بکتاب مقدس او نحوست اینها را مبدل بسعادت گرداند و برکت
اینها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعد آنها را نحس گرداند لهذا
در دفع نحوست و رفع بلایا امر بتصدق و توکل و تضرع و دعا فرموده اند و نهی از رعایت ساعات نموده
مگر در نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز از بودن قمر در عقرب [illegible] چنانکه مدار عرب
در آنها بوده اند و گمان فقیر آنست که آن نیز بروفق اصطلاح منجمین نیست بلکه محاذات ستاره های
مرادست چنانکه مدار عرب بر آن بوده و هست و در میان عرب تنجیم و تقویم شایع نبوده است و از عادت
جمیله شارع علوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان را بر امور ظاهره گذاشته است که خواص و عوام در آن
یک نصف داشته باشند و در این زمان اکثر ستاره های عقرب ببرج قوس منتقل شده است اما علم هیأت
افلاک و کمیت و کیفیت حرکات آنها مشهور آنست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث
اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت حقتعالی میشود و حق آن است که اهتمام در آن موجب تضییع عمر است و اکثر
مبتنی بر اوهام و خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوسه کواکب بر آنها منطبق میشود و بعضی حیران شده اند
و آن را از مشکلات این فن شمرده اند و ارصاد مختلفه که بسته اند در اکثر امور با یکدیگر مخالفند و بغیر خداوند که
آنها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا که بایشان وحی و الهام نموده است دیگری را بر حقایق آنها اطلاعی
نیست اما قلیلی از آن که ثمره مزید اطلاع بر قبله و اوقات صلوة و غیر ذلک بوده باشد خوبست و شهید قدس سره
فرموده است که اما رمل و فال و مثل آنها حرام است با اعتقاد بمطابقه آنها بواقع زیرا که علم غیب مخصوص خداست
و دیگر بر سبیل فال نیک گوید باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول خدا صلعم فال نیک را دوست

میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت داشت مؤلف گوید که احوط آن است که رجوع باین قسم مردم نکنند
و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است
و این جماعت که خبر از آینده میدهند بظن و تخمین عرافند و آنکه میگویند که رمل از حضرت دانیال
ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس در سرائر از کتاب مشیخه ابن محبوب از هیثم روایت کرده است که گفت
بحضرت صادق ع عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار خبر میدهد کسی را که مال او را دزد
برده است یا مانند آن از خبرهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا ص فرمود که هر که برود بسوی ساحری
یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند در آنچه میگوید پس به تحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده
و گفته اند حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مشاطگی کردن که از برای فریب مردم باشد و اکثر
فقها گفته اند که حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت
کردن مانند وسمه برابرو کشیدن و لباس مخصوص زنان و خلخال و دست بند پوشیدن و همچنین گفته اند
حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت آنها خالی
از اشکال نیست و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنان را به نیل و سرمه حرام دانسته اند
و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط ترک است و احوط آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص
کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشان است زیرا که از حضرت صادق ع منقول است که حقتعالی وحی کرد
بسوی پیغمبری از پیغمبران خود که بقوم خود بگوید که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک
دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمن من خواهند بود چنانکه آنها دشمن منند

واکثر علما

واکثر علما گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن و دفن و نماز کردن
بر اینها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است بر اینها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات گفته اند مزد
میتوان گرفت و همچنین اکثر گفته حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین
اجرت بر پیشنمازی جایز نیست و مشهور آنست که اجرت بر قضاوت و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی
تجویز کرده اند اما آنچه تجویز کرده اند روزی دادن مؤذن و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر
وقفی بر این جماعت کرده باشند میتوانند گرفت و مشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح
و خواستگاری و طلاق و جمعی از علما گفته اند جایز نیست فروختن و خریدن مصحف مجید و اگر فروشند
باید جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند و احوط آن است که جلد و غلاف را بفروشند و باقی را ببخشند
زیرا که احادیث بسیار بر نهی وارد شده است و از جمله آنها روایت سماعه است که گفت از حضرت صادق ع
شنیدم که فرمود مصحفها را مفروشید که فروختن آنها حرام است پرسیدم چه میفرمایید در خریدن آنها
فرمود که جلد و کاغذ و غلاف را بخر و زنهار مخر ورقی را که بر آن قرآن نوشته اند که بر تو حرام خواهد بود و وزرش
بر آنکه فروخته است حرام است و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که فرمود بخرم مصحف را دوستتر میدارم از آنکه بفروشم
و این حدیث دلالت بر کراهت میکند و در اجرت گرفتن بر کتابت قرآن مشهور کراهت است و بعضی با شرط
حرام دانسته اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آنست که ابتدا شرط نکنند و بعد از نوشتن آنچه بدهند
قبول کنند یا اجرت را برای غیر قرآن از آیه و عشر و خمس و جزو و مثال اینها با قیمت مرکب قرار کنند و جایز است
اجرت دادن و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباح و مشهور میان علما آنست که قدری

از قرآن مجید را که یاد گرفتن آن واجبست اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام است و زیاده بر آنرا اجرت گرفتن
برای تعلیم مکروه است اگر اول شرط کند کراهت آن اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و احوط آنست که شرط
واکثر علما اجرت گرفتن بر مسایل ضروری اصول دین و فروع دین را حرام دانسته اند و در سایر علوم ادبیه و طب
و صناعات حلال را جایز دانسته اند و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور آنست که
جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب آن را از برای مرده یا زنده هدیه و هبه کنند و در بعضی
از اخبار منع وارد شده است و حمل کرده اند بر آنکه شرط کرده باشد که کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است
و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع علما حرام است خواه از برای او حکم کند و یا از برای خصم او بلکه از جمله کبایر است
و از حضرت صادق منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفرست بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مگر
آنکه محق باشد و داند که بدون رشوه حاکم از برای او حکم نمیکند و حق او ضایع میشود در اینصورت بعضی تجویز کرده اند
و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد و یا باشد
از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود در اینصورت تجویز مرافعه بسوی آنها کرده اند و احوط آنست
که تا ممکن باشد مرافعه بسوی آنها نکند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق نیز از برای او حکم کنند آنچه
میگیرد برای او حرام است و مصحف به طلا و غیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند آنرا و گفته اند
مکروه است عشر آنرا بطلا نوشتن چنانکه در حدیث موثق از سماعه منقولست که پرسید از حضرت صادق که مردی
که عشر مصحف ما را بطلا منسوب به حضرت فرمود که صلاحیت ندارد آن مرد گفت این معاش منست حضرت
فرمود اگر برای خدا ترک کنی خدا وسیله از برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد وراق منقولست

که گفت

که گفت عرض کردم بر حضرت صادق قرآنی را که خمس و عشرش را بطلا نقش کرده بودند و در آخرش سوره
از طلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد در هیچ چیز از آن مگر نوشتن قرآن را بطلا و فرمود خوشم نمی آید که
قرآن را بنویسند مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن امیر المؤمنین نه نوشتن
عثمان علیه اللعنه و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد
و ابو الصلاح زینت کردن قرآن را بطلا حرام دانسته است و مشهور میان علما آنست که طلاکاری کردن مسجد
حرام است و بعضی مطلق نقاشی کردن مسجد حرام میدانند و مستند ایشان حدیث معلوم نیست و مسجد را داخل خانه یا راه
کردن حرام و نجاست متعدیه داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدی را نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست
و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند عمارت کردن و طبخ کردن
و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است
که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حقتعالی فرموده است که رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس میکند
شما را آتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر مفسرین
تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این آیه ترکانند بعضی گفته اند مراد دخول با ایشانست
در ظلم ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطت و معاشرت ایشان برای
دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت ایشانست
پس باید با فساق و ظالمان از جهة فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست
که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا رفع ضرر از مؤمنی یا قضای حاجت مضطری

باشان معاشرت و اظهار مودت بکنند و مشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن
و یاد گرفتن کتب منسوخه مانند توریه و انجیل و کتب اهل ضلال و بدعت مانند کتابهای سنیان و سایر مخالفان و کتب
حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها
یا تقیه و مشهور میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام خراج از رعایا میگیرند از ایشان میتوان خرید
و قبول هبه کرد و جایزهها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر
گفته اند که اگر این کس را حواله کنند بر محلی باز جایز است گرفتن در این شق اشکالی هست و پدر را اگر واجب النفقه
فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتوان برداشت و از مال فرزند بالغ نیز میتوان برداشت اگر نفقه او ندهد
و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط آنست که بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته اند که زنان
نان خورش را از خانه شوهر بدون اذن او تصدق میتوانند کرد و اگر نهی بکنند و زیاده بکنند که باو ضرر رساند
و اگر بایالی را بعضی اراده نمایند که انفاق نمایند یا علما یا صلحا مثلا به هر مشهور آنست که اگر خود موصوف بآن صفت باشد از برای
خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده اند بشرطیکه زیاده از دیگران برندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده
و احوط آنست که تا نهایت اضطرار نرسد برندارد اما بعیال خود میتواند داد و اگر قادر بر نفقه
ایشان نباشند و مشهور میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته اند
و بعضی گوش حیوانات را سوراخ کردن بعضی حرام دانسته اند مطلق و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است
استخوان دندان فیل را فروختن و شانه و دسته آن از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته اند وجهی ندارد
بلکه استعمال شانه آن مستحب است و از جمله محرمات که از اکابر علما تصریح بحرمت آن کرده اند خواندن و شنیدن

قصها

قصهاست که همه آن دروغ است مانند قصه حمزه و فسانهای معلوم الکذب یا افسانهای که بعضی از آنها
معلوم الکذب است مثل روایات موضوعه مخالفان که مشتمل است بر تخطئه انبیا و نسبت فسوق و معاصی
بایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افتراها بر علمای شیعه و امثال اینها از امور
باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن آنها چنانچه آیه
سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ بر آن دلالت دارد بنا بر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است که از آن
دروغ و از جمله دروغ است صحبت داشتن شب بصحبتهای قصه خوانان که حکایتهای دروغ و اختراع را نقل
میکنند یا بر حکایتهای واقع چیزها را زیاد میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که حرام است شب
نشینی کردن بذکر دروغ و قصههای اختراعی و قصهایی که دروغها بآنها زیاد کرده اند و بقصهای دیگر مکروه است
برای آنکه مانع بیداری آخر شب میشود و ابن بابویه در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه خوانان
در خدمت حضرت صادق مذکور شد فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و گفته است
که باز از آنحضرت سوال کردند از قصه خوانان که آیا حلال است گوش داد اهل مجلس بایشان فرمود
که نه و فرمود که هر که گوش انداز د بسوی سخن گوئی این تحقیق که او را پرستیده است پس اگر آن سخن گو
از جانب خدا سخن گوید خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است
و باز از آنحضرت پرسیدند از قول حقتعالی که شعرا پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود مراد
از شعرا قصه خوانانند و حوط آنست که قصهای ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نخوانند هرچند
راست باشند مگر از برای مصلحتی و فایده دینی زیرا که حقتعالی فرموده است و من الناس من یشتری

غو الحدیث لیضل عن سبیل الله تا آخر آیه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطل را
که مردم را از یاد خدا غافل میکرد اند از برای آنکه مردم را از راه خدا غافل گرداند و بآیات قرآن
استهزا کند اینها از برای ایشان است عذاب خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده اند
که این آیه در شان نضر بن الحارث نازل شده است که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار
پادشاه عجم را میخرید و می آورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد صلعم شما را خبر میدهد بحدیث عاد
و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه های رستم و اسفندیار و اکاسره پادشاه عجم را پس خوش می آمد ایشان را
شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را و نیز کلینی روایت کرده اند و کلینی و شیخ طوسی ره
بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین ع قصه خوانی دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه
بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت
رسول صلعم فرمود که چون به سنه پیری رسید که در روز جمعه احادیث جاهلیت و ایام کفر را نقل میکند بر سرش بزنید
اگر چه بسنگ ریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغوی نباشد جایز است و بسیار خواندن
و شنیدن آن مکروه است خصوص در ماه مبارک رمضان و در شب و روز جمعه و در مطلق شب و در حال احرام
و در حرم هر چند شعر حقی باشد منقولست که شکم مملو از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر و منقولست که
کسی که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهره او در آن روز همان است و از حضرت رسول صلعم منقولست که شعر از شیطان است
اما از آن حضرت روایت کرده اند که از جمله شعر حکمت است و از حضرت امیر المومنین و حضرت امام حسین و سایر ائمه علیهم السلام
شعر نقل کرده اند و مکرر بتمثیل و استشهاد بآن میفرموده اند و احادیث بسیار در ثواب و فضل مدح رسول خدا

و ائمه

و ائمه هدی و مراثی حضرت امام حسین ع وارد شده است خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مومنی باشد
یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف حسن پسر مطلقا حرام است اگر چه در خبر سخنی نیست و گفته اند اگر تعریف
حسن زن خود یا کنیز خود در شعر با غیر خود کند به که فقها گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاده باشد
که موهم کذب است اگر حمل بر تجویز و مبالغه آن توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند که داخل کذب است
و حرام است و بعضی گفته اند کذب از آن حیثیت حرام است که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند
و بنای شعر بر این است و غرض شاعر خبر نیست بلکه بیان میکند و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن
مدح ظلمه و تحسین ظلم و فسق و اغرای شان آنها باشد دور نیست که از این جهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض
و عداوت مومنان است و اکثر علما اینها را حرام دانسته اند مطلقا اما [illegible] قلبیه اند تا اظهار نکنند
معلوم نمیشود و خلاف عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است و بی اظهار
معصیت نیست و گمان فقیر بر این است و همچنین گمان بد بمومنان بردن و اظهار آن حرام است و کاوش حرام است
حرج لازم می آید و بعد از این انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مومنان را نیز از جمله
معاصی شمرده اند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما ظاهر محمولست بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد
نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت بسیار [illegible] و از جمله محرمات تجسس عیوب مومنان است و آیات
و احادیث بسیار در نهی و مذمت آن وارد شده است و الغاء [illegible] شدن بر عار مسلمانان یا از
رخنها در [illegible] حرام [illegible] کردن حرام است و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود چیزی را بر او بزنند
که منتهی بقتل او شود خونش هدر است اما آنها باید که تا منع کمتر ممکن باشد بزیاده تعدی نکنند و پوشیدن

که منتهی بقتل او

حریر از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامهٔ دیگر نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد
حرام است و اگر حریر خالص نباشد و ممزوج باشد با پنبه و کتان یا پشم و مانند اینها قصور ندارد مگر آنکه مستهلک باشد
و بعضی ده دو یک است و بعضی نیم و یک گفته اند و احوط آنست که بر روی نیندازد و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست
و پوشیدن طلا نیز مردان را حرام است و پوشانیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما شراب
مست کننده را بایشان آشامیدن جایز نیست و خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن
در ظرف طلا و نقره و مشهور آنست که ظرف طلا [illegible] اینها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن خلافست
و احوط ترک است و در نقره [illegible] اکنند مانند بند سر دسته شمشیر و زنجیر و حلقه نقره و قطعه نقره
که بظرف چسبانند [illegible] که بعضی نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته اند که از موضع
نقره اجتناب باید کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت
وارد شده است و احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره نباشند و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر
نقره را روپوش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشوند و در سرمه دان
و ظرفهای کوچک که از برای غالیه و مثل آن میسازند خلافست و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی
نیست و مشاهد مشرفه و مسجد را بقنادیل طلا و نقره زینت کردن خلافست و همچنین خلافست در زینت
کردن در و دیوار و سقف بطلا و در سر قلیانها و میانها و نعلبکیهای طلا و نقره اشکالی هست و احوط
اجتناب است خصوصا از نعلبکی که در آن احتمال حرمت بیشتر است و لولهای نقره و طلا در نیست که تجویز
باشد و در سرخی که بدهان میگذارند اگر طلا و نقره نباشد احوط است و انبها و صندوقچهای ملبس بطلا

و نقره کر

و نقره محل اشکال است و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر ماکول و مشروب از ظرف طلا و نقره بظرف دیگر
بر گردانند و بخورند آن طعام حرام نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظرف حکم مردان
دارند و از جمله محرمات نظر کردن مردست از روی شهوت و تلذذ به پسران ساده بلکه مرتلف نیز
و در این خلافی نیست ظاهرا میان علما و ایضا حرام است بوسیدن ایشان بشهوت و از رسول خدا منقولست
که زنهار حذر کنید از پسران ساده اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنه ایشان بدترست از فتنه دختران
در خانها و فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حقتعالی در قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و منقولست
که هر که پسر را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را ملائکه سما [illegible] و ملائکه رحمت و ملائکه غضب و مهیا
کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیرست جهنم برای او و اگر از روی لذت و شهوت نباشد مرد بدن مرد را
میتواند دید بغیر عورتین و زن نیز بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت
مرد و زن را حرام است نظر کردن بعورت زن و واجب است مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند از نامحرم
اگر بالغ باشند یا صبی ممیز باشند و مراد بعورت در مرد ذکرست و خصیه و حلقه دبر و در زن فرج پیش
و پس است و بعضی گفته اند عورت مرد و زن از ناف است تا زانو و بعضی گفته اند از ناف است تا نصف ساق و قول
مشهور اقوی است و بعضی گفته زنان کافره نامحرمند نسبت بزنان مسلمه و مرد تمام بدن زن خود را میتواند
دید حتی عورت او نیز تمام بدن شوهر خود را میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقای خود را میتواند
دید و آقا تمام بدن او را میتواند اگر کنیز شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید
مانند مادر و خواهر و بر عکس و محرمی که بشیر خوردن محرم شده باشد باز این حکم دارد و هر [illegible] را میتواند کرد

بغیر شهوت و لمس نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است که محرم نیز نظر میتواند از زن نامحرم رو
و دستهای او و سر او و سینه و ساقها و بازوها را زیرا که حق مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها
مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم بغیر رو و دستهای ایشان را نمی تواند دید بی ضرورتی خواه
با شهوت و خواه بی شهوت و ایضا خلافی نیست که رو و دستهای آنها را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن
و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند یکنظر جایز است
و اعاده نظر حرام است و قول اول بنا بر اقوی نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت میکند و نظر کردن
غلام بالغ بسوی مالکه خود خلافست و مشهور حرام است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر
و خصیهای ایشان را بریده باشند نیز خلافست بعضی گفته اند مالکه خود را میتواند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی
گفته اند غیر مالکه را نیز میتواند دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوط است اگرچه بعضی از اخبار
دلالت بر آن دو قول میکند خصوصا قول اول و از این حکم چند فرد را استثنا کرده اند اول کسیکه خواهد
زنی را بخواهد جایز است نظر کردن بر رو و دست او و بعضی گفته اند بر مو و گردن او هم نظر میتواند کرد
در روایات وارد شده و همچنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی مردی که اراده تزویج او دارد دوم
کنیزی که خواهد بخرد جایز است نظر کند بدست و رو و مو و محاسن او و در سایر بدن غیر عورت
خلافست و احوط آن است که بدون تحلیل آقا نظر نکند سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی
دست و رو و موی کفار که در امان مسلمانند مادام که از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی
جایز ندانسته اند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان کرد چنانکه

در اعصار

در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکردند و بعضی منع کرده اند و جواز
اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک و زنان پیری که مظنه شهوت و لذت نباشد علی المشهور
و الاقوی ششم در حال ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی بعورت
و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از او نپوشانند و در صبی
و در نابالغ ممیز خلافست و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان نیز
غیر رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما آنست که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی
مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم زنان بمجالس مردان می آمدند و بنمازها حاضر میشدند و از برای حوایج خود ببازارها میرفتند و ایشان را منع
نمیکردند و در شنیدن آواز اجنبیه خلافست بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی با لذت و خوف فتنه حرام میدانند
و احوط آنستکه زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن برده آید درشت سخن بگوید
و از روی عشوه و ناز و صدای خوش آینده سخن نگوید و در وطی دبر زن خلافست بعضی حرام دانسته اند و مشهور
کراهت است و حرام نیست و اگر ذکر خود را بدست یا سایر بدن خود بمالد تا منی بیاید اگر بدست یا انگشت یا بعضی از
اعضای خود با زن و کنیز خود بازی کند تا او را منی بیاید جایز است و بچیز دیگر جایز نیست و در بازی کردن
و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلافست و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز
از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اظهر و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست جماع مردها
و نثاری که در عروسیها میکنند جایز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن آن جایز است مگر آنکه

قرینه باشد که صاحبش راضی نیست و گفته اند که برداشتن از آن جایز نیست مگر آنکه مرکار رخصت بدهد که بردارند
یا قرآن باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از
پاک شدن و پیش از غسل خلافست و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را در فرج زنی که او را بعقد دایم خواسته باشد
و آزاد باشد بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیه نطفه را
ده اشرفی باید بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سالگی وطی دختر حرام است و حرام است ترک وطی زن
که بعقد دایم در حباله او باشد زیاده از چهار ماه بی عذری مگر برخصت زن و حرام است بر مرد هر زنی که خویش
نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و اولاد خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها از مردان حرامند و مثل اینها از
رضاع نیز حرام است وقتیکه شرایط رضا متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر رضاعی و عمه و خاله رضاعی و دختر
برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که وطی کند زنی را بعقد یا بملک حرام میشود بر وطی کننده مادر آن زن و مادر مادر آن زن
و مادر پدر او هر چند بالا روند و دختران زن و دختران دختر او و دختر پسر او هر چند پایین روند و بر آن زن
حرام میشود پدر وطی کننده و اجداد او هر چند بالا روند و فرزندان او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی
و وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدر آن مرد و فرزندان او و دختر آن زن حرام نمیشود اما تا مادر بعقد اوست
دختر نمیتواند خواست و اگر مادر جدا شود دختر را میتواند خواست و در مادر زن بمجرد عقد بدون وطی خلافست و اشهر
و اقوی آنست که حرام است مملوکه پدر بر فرزند و مملوکه فرزند بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر را در
یک وقت بعقد خود نمیتواند داشت خواه خواهر پدری یا مادری یا پدر و مادری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر
عقد یکی خواهر بر طرف شود دیگری را میتواند خواست بعد از عده رجعی و در عده باین در اثنای عده میتواند خواست

مگر در

مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور آنست که دختر خواهر زن و دختر
برادر زن را بعد از عقد آن زن نمیتواند خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و بعضی مطلقا حرام
دانسته اند و احتیاط اولی است و فروع این مسئله بسیار است و اینها که مذکور شد در وطی صحیح و زنا نیکه بعد از
عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر دختر را عقد کند و بعد از آن با دختر او زنا کند مادر حرام
نمیشود و در زنانی که پیش از عقد واقع شود خلافست اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند
وطی مطلقا باعث حرمت نمیشود و این اقوی است و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خاله خود داشته باشد باعث حرمت میشود و اگر
بغیر از اینها باشد نمیشود و مردی که کنیزی را مالک شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجایی از بدن او که غیر مالک
نظر با آن نمیتواند کرد و بعضی گفته اند آن کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور
آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران
و سایر نسبها که بسبب رضاع بهم میرسد در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع نمیتوان کرد و در وطی
جمع نمیتوان کرد که هر دو را وطی کند و یکی را که وطی کند تا او در ملک اوست وطی دیگری بر او حرام است و کسی که
زنی را در عده عقد کند و عالم باشد بعده او و با آنکه عقد در عده حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود و هرگز
بر او حلال نمیشود و اگر عده را نداند یا عده را داند و حرام بودن عقد در عده را نداند یا هیچیک را نداند اگر
بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطلست و بعقد دیگر او را میتواند خواست
و در این احکام فرق نیست میان عده رجعی و عده باین و عده وفات و عده شبهه و میان عقد دایم و متعه
در مدت استبرای و در کنیز خلافست و اظهر آنست که در آن جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسی زن شوهر دار را

عقد کند باز حکم در عده دارد در جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار براین دلالت میکند و چند حدیث
دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسیکه زنا کند با زنی که شوهر داشته یا در عده
رجعیه باشد مشهور آنست که حرام موبد میشود آن زن بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در عده باین و عده وفات
باعث حرمت نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عده رجعیه نباشد بر او حرام نمیشود و بعقد او را
میتوان خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن بر او حلال نیست و در روایت وارد شده
که بتوبه اش امتحان کند باینکه او را بخواند بآن حرامیکه پیشتر میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود
که توبه کرده است و اگر حمل بر استحباب کرده اند و الفاظ ملائمت دارد نکاح زنانی که مشهورند بزنا و شهرت دارند بعضی
حرام میدانند و احوط اجتناب است و اگر زن کسی العیاذ بالله زنا کند مشهور آنست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند
اصرار بر زنا داشته باشد و بعضی از علما گفته اند که با اصرار زن بشوهر حرام میشود و اگر کسی لواطه کند با پسری که بعضی از
ذکرش داخل و بر او شود حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن فعل پیش از نکاح آنها باشد
و اگر بعد از نکاح آنها بکند و مشهور آنست که حرام نمیشود و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد
مثل مادر مادر پسر و مادر پدر او و همچنین هر چند بالا روند و بدختر دختر او هر چند پایین روند و خالی از اشکالی نیست (و دختر پسر او)
و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که در فاعل و مفعول فرقی نیست میان آنکه صغیر باشند یا بالغ
و مشهور آنست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشود و خوانده
و مستندی ندارد و مشهور آنست که محرم هرگاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است آن زن بر او حرام
مؤبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام میشود و آزاد بعقد دایم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز

و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا ... حرام میشود ... و اگر جاهل باشد ... حرام نمیشود و جمع

بعقد دایم

بعقد دایم بیش نمیتواند خواست و دو کنیز و دو آزاد میتواند خواست و زیاده بر چهار زن او را جایز نیست خواستن
و متعه و ملک یمین هر چه خواهد میتواند گرفت و غلام دایم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند
خواست و متعه هر چه خواهد بکند و ملک یمین نیز بنابر قولی که مالک شود و زنی را که سه طلاق بگوید تا محلل در میان
نباید حرام است و نه طلاق عدی که بگوید حرام مؤبد میشود و زنی را که شوهر با او لعان کند حرام مؤبد میشود
و از جمله احکام عدل میان زنان است و از جمله آنها آنکه هر چهار شب یک شب نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان
نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت شوهر از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است
و درین رساله احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکند
حرام است و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلاء است که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه
و زیاده و احکام آن بسیار است و از جمله آن لعان است که نسبت زنا بزوجه خود یا نفی فرزند او از خود بکند
و زن و شوهر در نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است
و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام مؤبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی
آزاد شود و مکاتبت کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزندی داشته باشد بسیار است
و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق شرایط آنها
مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار است و مخالفت آن حرام است و حیف و میل در وصیت
اضرار بوارث جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و طرق
و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت

بسیارست و در محرمات ذبیحه خلاف بسیارست از چهار تا هفده اول خونی که از ذبیحه بیرون آید نه آنچه در رگها
میماند و آنچه در میان دل و جگر ماند پاکست و در حلال بودن آن خلاف کرده اند دوم سپرزست و خلافی در حرمت این
ظاهر نیست سیم ذکرست و در آن هم خلافی معلوم نیست چهارم خصیتها است و از ابن جنید خلاف نقل کرده اند پنجم
سرگین است و در آن هم نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار خباثت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره است
یعنی زهره هشتم مشیمه است و آن پرده ایست که فرزند در میان آن میباشد نهم فرج ماده است از بیرون و اندرونش
دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم غددها است که در میان چربی
میباشد چهاردهم خرزه [illegible] سیزدهم ذات الاشاجع است و آن پیهاست که در پشت پای حیوانات
میباشد چهاردهم خرزه دماغ است و آن غده خاکستری رنگیست که در میان مغز کله میباشد مانند گردی و تقریبا
بقدر نخودی هست پانزدهم حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاهی است نه جمیع چشم شانزدهم عروق است
گویا مراد ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه بعضی از احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاهرگها
واحوط آنست که حلقوم را هم نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد باید جمیع گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بروشی
که یهود میکنند هفدهم دو گوش دل است و در غیر پنج چیز که اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند
خصوصا در عروق و گوشهای دل که اکثر علما مکروه میدانند و ابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی
فرج جلد واقع شده است و باین سبب بعضی از متاخرین کله و پاچه را حرام میدانند باعتبار آنکه غالبا با پوست میپزند
و همچنین حدیث مرسل با معارضه عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت مشکل است با آنکه احادیث در مدح کله
و پاچه وارد شده است بدون استثنا و قیدی و ممکن است که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای حیا واقع شده

ودرایه

و در آیه کریمه وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهند داد گوشهای شما و دیدهای شما و جلود شما
و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجهاست و فلوه را گفته اند مکروه است خوردن و نهی
از آن وارد شده است و چون آنکه مدتی عذره انسان بخورد و تنهای گوشت آن حرام میشود بنابر مشهور
و بعضی گفته اند مکروه است و در حدش خلافها است و بعضی گفته اند حدش آنست که گوشتش بدبو شود و با استبرا از حرام
بودن بدر می آید که علف دیگر باو بخورانند شتر را چهل روز گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف
و گوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهار روز مرغ آبی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز ماهی را
یک شبانه روز و احوط آنست که در این مدتها علف پاک باو بخورانند و مشهور آنست که چهارپائی را که آدمی وطی کند
گوشت آن و نسلی که بعد از آن از او بهم میرسد حرام میشود و واجبست آنرا ذبح کنند و باتش بسوزانند
و مقصود از آن گوشتش نیست و ایضا مشهور آنست که حیوانی که شیر خوک را بخورد و اگر گوشتش بآن روئیده و استخوانش
بآن محکم نشده است گوشت و شیر آن مکروه است و سنت است که هفت روز آنرا استبرا کنند و اگر گوشتش
بآن روئیده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت آن حیوان و گوشت نسل آن که بعد از آن بهم رساند
و خوردن گل و خاک حرام است غیر تربت حضرت امام حسین علیه السلام بقصد شفا و شیره انگور که بجوش آید حرام است تا دو ثلث
آن برود یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلافست اشهر و اظهر عدم حرمتست و کشتن طعام حرام نیست و باید که تصرف
در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مگر در مواضع اول خوردن از خانهائیکه حق تعالی در قرآن فرموده است و لا علی
انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم یعنی حرجی و گناهی بر شما نیست که بخورید در خانها و بعضی گفته اند مراد بخانهای
خود آن خانهای اولاد اند زیرا که فرزند و اموال او تعلق به پدر دارد و بعضی از علما ازواج را داخل کرده اند

وبعضی گفته اند اینها را ذکر کرده اند برای آنکه بطریق اولی معلوم بود دور نیست که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت
آنهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابد و ندانند که از وست أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
أُمَّهَاتِكُمْ یعنی یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما و ظاهرست در آنکه اجداد در پدران داخلست مثل پدر پدر
و پدر مادر و همچنین ظاهرست در آنکه جدات در مادر نیز داخلند مانند مادر مادر و مادر پدر أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
أَخَوَاتِكُمْ یعنی یا خانهای برادران شما یا خانهای خواهران شما برادر و خواهر اعم اند از آنکه پدری باشند
یا مادری یا پدری مادری أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
خَالَاتِكُمْ یعنی یا خانهای عموهای شما یا خانهای عمههای شما یا خانهای خالوهای یا خانهای خالهای شما
اینها نیز اعم اند از آنکه عمو و خالوی پدری باشند یا مادری یا پدر مادری و ظاهر شمولش اینست که عمو و خالوی پدر
و مادر و جد را شامل باشد أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یعنی آنجا خانها که مالک باشید شما کلیدهای آنرا بعضی گفته اند
مراد خانه بنده آدمیست زیرا که مال بنده از آقاست یا خانه کسیکه آدمی بر او ولایتی داشته باشد مانند ولی و وصی
طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند آنست که در خانه خود مالی بیابد و ندانند
که از وست و از حضرت صادق منقولست که مراد از این مردیست که وکیل داشته باشد و در مال او قیام نماید
بی اذن او از مال او بخورد أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانه دوست و یار شما و در معنی صدیق خلافست بعضی
گفته اند مراد دوستیست که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد چنانکه
ظاهر او با ظاهر تو موافقست و از حضرت صادق منقولست که بخدا قسم او مردیست که داخل شود در خانه صدیق
و یار خود و بی بردارد از طعام او بدون رخصت و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا

احدی از شما

احدی از شما دست خود را داخل میکند در آستین مصاحب خود یا جیب او که مال بردارد گفتند نه حضرت فرمود
پس شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید و الله از آنحضرت منقولست که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق آنستکه حق تعالی
او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام گردانیده است بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزندان او و از ابن
عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگترست از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتیکه استغاثه کردند استغاثه به پدران
و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت کنندگان و نه صدیق حمیم لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا
أَوْ أَشْتَاتًا یعنی نیست بر شما باکی و حرجی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق بدانکه ظاهر این آیه کریمه آنستکه
آدمی از خانه این جماعت مطلق چیزی میتواند خورد از مال ایشان اکثر علما قید کرده اند بآنکه باذن ایشان
داخل آنخانه شده باشد و بعضی گفته اند که جایزست خوردن از چیزهائیکه اگر نخورند خوف فساد آن چیز باشد و این قید
بسیار بی وجه است و گویا از برای این تخصیص را کرده اند که بنای حکم را بر این گذاشته اند که در این صورتها
ظن برضای مالک حاصلست و گفته اند که چون ظاهر حال در این خانها آنست که صاحب خانه راضی باشد بخوردن
این را قایم مقام اذن صریح داشته گردانیده اند بجائیکه در صورتی که قراین اذن واضح است رخصت طلبیدن
قبیح و سمج می نماید مثل آنکه طعامی را نزد کسی حاضر کنند او بگوید رخصت میدهید که از این طعام بخورم و بعضی گفته اند
اموال همه از آن حضرت است و او اعلم است بمصالح عباد و این آیه مطلق است پس میشود که حق تعالی از برای آدمی چنین
حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد و هرچند مالک نهی کند او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع
گفته است که از ائمه هدی علیهم السلام منقولست که باکی نیست در خوردن از خانهای این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت
بی اسرافی و در مجمع البیان گفته است رخصت خوردن از خانه این جماعت بدون اذن ایشان از بابت رخصت

کسی که گرسنه باشد و داخل باغی شود و از میوه‌های آن باغ بخورد و یا در سفره که گوسفندی بریند و تشنه باشد
و از شیر آن گوسفندان بیاشامد و این توسعه‌ایست که خداوند تعالی بر بندگان خود عطا کرده است و بعضی گفته‌اند
که آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل فرزند از خانه پدر و مادر از خانه فرزند
پس اگر نفقه او بر شوهر واجب باشد و شوهر ندهد محقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند
یا عدم وجوب نفقه اذن شرط است مگر آنکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور از کار است
اگر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا تقیید در آیه ضرورت است الا
بهمان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد شده است که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت
جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد و تصدق کند از خانه شوهر و صدیق میتواند بخورد از خانه برادر
مؤمن و تصدق کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده‌اند بر جواز تصرف در مال انجماعت
که در آیه مذکور شد هر گاه که مثل اکل از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز بر روی فرشهای ایشان
و در جامهای ایشان وضو ساختن با آب ایشان و سایر تصرفات در اموال ایشان اگر چه روایت سابق دلالت
بر جواز برداشتن از آستین و جیب صدیق میشود اما بجز دادن روایت تخصیص عموم آیات و اخبار مشکل است بلکه
از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات حق خوردن و وضو ساختن و غسل و استنجا و سایر
استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانکه منقولست که سه چیز است که همه مردم در آن مساوی‌اند
آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوهها و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحراهای مباح میروید و همچنین نماز کردن
در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها چنانکه متواتر است از حضرت رسول که خدا زمین را از برای

[illegible]

است من قتل بحو یعنی نماز گزارنده است و پاک کننده گردانیده است و تجویز کرده‌اند که وصی و قیم مال
ایتام اجرة المثل عمل خود را بردارد با احتیاج یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری
و اجرة المثل عمل خود را بردارد و مشهور میان علما آنست که جایز است آدمی را که بخورد از آنچه بر او میگذرد از میوه
درخت خرما و سایر درختان میوه دار یا بوستان خربزه و خیار و امثال اینها یا خوشه گندم و جو و اشباه
اینها حتی آنکه شیخ طوسی بر این دعوای اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی جایز ندانسته‌اند
باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و آنها که تجویز کرده‌اند قید کرده‌اند بآنکه بقصد خوردن برود
و افساد نکند و با خود بر ندارد و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا قرائن رضای مالک
نباشد نخورد و میان علما آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض محض لهو و سیر باشد حرام است
و قسم یاد کردن به بیزاری از خدا یا رسول یا ائمه هدی علیهم السلام حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته‌اند
و حرام است زنان را در مصیبتها طپانچه بر روی زدن و رو خراشیدن و مو کندن و بریدن و ایضا
مشهور حرمت جامه پاره کردن است مطلقا و زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده‌اند
گریبان چاک کردن را از برای پدر و برادر در روایت معتبره وارد شده و در بعضی از روایات تجویز جامه دریدن
زن بر شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن زنان را مطلقا تجویز کرده‌اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است
و احوط ترک است و مشهور آنست که زنان را بدون ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب حاذق را جایز است
طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن سلعها اگر ظن تلف نباشد و چشم را دارو کشیدن و میل زدن
و تراشیدن و همچنین اینها با نهایت احتیاط و غیر حاذق را هیچیک از اینها جایز نیست مشهور آنست که حرام است

که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی با ایشان باشد و مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کند
دستش را نفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن
و خواه مرد و خواه زن و خواه خویش و خواه بیگانه خواه محرم و خواه نامحرم احوط آنست که دو مرد و دو زن محرم نیز
با جامه در زیر یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحاف را در میان ته کنند و ابن بابویه از حضرت باقر روایت کرده است
که نهی کرد رسول خدا از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشند
بی فرقی و از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که پسر را و پسر و دختر را بعد از ده سالگی باید
جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن و در یک رخت خواب نخوابانند و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که بعد از
شش سال باید رخت خواب ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست
نامحرم را که او را ببوسد و در بر گیرد و احوط آنست که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در
روایتی وارد شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشانیدن دختر شش ساله وارد
شده است و شاید در مابین پنج و شش مکروه باشد و در داخل شدن خانها اجانب واجب است رخصت طلبیدن و مستحب است
که سلام کند و لیکن جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید داخل
مشوید در خانهای خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول روایت کرده اند که تکلم کنید یعنی
سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنح بکنید که خبردار کنید اهل خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آن خانه که گفته اند یا آنکه
سه مرتبه بگوید السَّلَامُ عَلَیکُم داخل شوم اگر رخصت دهند داخل شود و الا برگردد پس فرمود این سلام کردن
و رخصت کردن بهتر است از برای شما شاید که شما متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آن خانها احدی را پس
داخل نشوید

داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را که برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا
بکردهای شما داناست بر شما نیست باکی و گناهی که داخل شوید در خانهای که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند
رباطها و کاروانسراها که در آنها تمتعی از برای شما هست یا متاعی از برای فروختن گذاشته اند که هر که خواهد
برود و بگیرد و خدا میداند آنچه را پنهان میکنید و دور نیست که دیوار خانهای اکثر مردم که قرین اذن دخول آنها
باشد این حکم داشته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را میشنوند
و در دوم حذر میکنند و در سیم اگر خواهند رخصت میدهند و یا نه پس آنکه سه مرتبه رخصت طلبیده برمیگردد و بسند
صحیح از آنحضرت منقول است که استیناس که حق تعالی فرموده نعل بر زمین زدن و سلام کردن و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت
کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامها و کاروانسراها و آسیاهاست و در اینها بی رخصت
داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق که نهی کرد رسول خدا از آنکه داخل شوند مردان
بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیای ایشان که اختیار زنان با ایشانست و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است
که میباید رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانه پدر خود شود در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت
کرده است که پرسیدند از آنحضرت که مرد می باید رخصت بر پدر بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت میطلبیدم و مادرم
نزد او نبود و فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت میطلبیدم که مبادا او با پدرم خلوت
کرده باشد و راضی برفتن نباشد و اگر سلام کند بهتر است و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح روایت کرده اند از آنحضرت که میباید
رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر فرمود که کسیکه بالغ باشد داخل نشود در خانه مادرش
و نه خواهرش و نه دخترش و نه خاله اش و نه سایر محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام نکند رخصت نمیدهند و سلام طاعت

عذابست و باز حقتعالی فرمود ای گروه مؤمنان باید که رخصت طلبند از شما آنها که بنده و ملک یمین شمایند
و آنها که بحد بلوغ رسیده اند از شما یعنی آزادان سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتیکه جامهای خود را
میگذارید که بخواب قیلوله کنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن آنها سه وقتند که مظنه آنست که خود را
مستور دارید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت طلبند ایشان که بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر از برای خدمت
بعضی از شما بر بعضی دیگر احتیاج دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون
برسند اطفال شما به بلوغ یعنی آزادان پس باید رخصت طلبند در همه اوقات چنانکه رخصت میطلبیدند آنها که پیش
از ایشان بودند از بالغان آزاد در سایر اوقات این مضمون آیاتست که در این باب وارد شده است و احکام و فواید
بسیار از اینها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده اند حتی آنکه بعضی از مفسران آنها را از آیات منسوخه دانسته اند
و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه اینها منسوخ نیستند و بعضی از فواید را باید مذکور ساخت اول آنکه حقتعالی امر کرده است
ممالیک را که در این اوقات رخصت طلبند و مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزانند و حدیث
ما نفی این میکند و خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره صریح است در آنکه مراد غلامانند
و پس کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند کنیزان و غلامان هر دو داخلند و حدیث صحیح فضیل بسیار صریح است در این
و ممکن است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا بر تقیه دوم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال
محرم است و اصلاً فرقی میان ایشان و آزادان نیست و مؤید قول آن جماعت میشود که غلامان و خواجه سرایان را محرم میدانند
سیم آنکه تکلیف اطفال باستیذان با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد و بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشانست
که ایشانرا تمرین بر این بکنند و آنکه فرموده اند باکی نیست بر شما و بر ایشان انجار باین دارد و بعضی

گفته اند این بر سبیل استحبابست و تکلیف استحبابی نسبت بایشان میشود و اول ظاهرتر است و بر هر تقدیر مراد
صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کنند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای
آنست که در هر یک مظنه کشف عورت است اکثر بدن است اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتیست که از خواب
بر میخیزند و سر را میگشایند و تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و همچنین وقت ظهر وقت قیلوله است و مضاجعت
با یکدیگر و انداختن بعضی از جامها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز بجامه شب و مضاجعت با زنان
و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بدون اذن شده است
و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که میباید خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت طلبند در سه وقت
هر چند خانه او در میان خانه تو باشد و خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت طلبند که اینها ساعت
غفلت و خلوت شد پنجم طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ تاکید و تعلیلیست از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن
ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را بایشان و ایشانرا بشما احتیاج رجوع است اگر در همه اوقات
باید که رخصت طلبند کار بر شما و بر ایشان دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه حکم سلام و وجوب سلام است
حقتعالی میفرماید که وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا یعنی هرگاه تحیت کنند
شما را بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما به نیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستیکه خدا بر همه چیز
حساب کننده و شاهد است و از برای بیان مفاد این آیه تحقیق چند مطلب ضرورست اول اختلافست در معنی
تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی
در این داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیر

۱۹۹

این است و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است یا باید آنرا پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این
قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که یا مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا و اکرامی را
شامل است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که اگر یکی از شما عطسه کند بگویید یرحمکم الله و او
در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهر آشوب روایت کرده است
که جاریه حضرت امام حسین ع یک دسته گلی از برای آنحضرت آورد حضرت او را آزاد کرد سبب آنرا پرسیدند فرمود خدا
ما را چنین امر فرموده است درین آیه و بهتر از آن گل آزاد کردن او بود و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق ع
روایت کرده است که رد جواب کتابت واجب است مانند رد سلام و اخبار درین باب بسیار است و در مجمع البیان
از ابن عباس روایت کرده است که تحیت باحسن در صورتی است که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتی است
که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السلام علیکم در جواب بگو و علیکم
السلام و رحمة الله و برکاته تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام است و اگر کافر سلام کند
میگوئی علیکم و بعضی گفته اند مراد از برای مسلمانان است و روایت کرده اند که مردی بنزد حضرت
رسول ص آمد و گفت السلام علیک حضرت جواب گفت و علیک السلام و رحمة الله
پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله حضرت گفت و علیک السلام و رحمة الله
و برکاته پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت گفت
و علیک پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای اول و دوم زیاد کردی و از برای سیم زیاده نکردی
حضرت فرمود سیم چیزی از تحیت را از برای من نگذاشت پس من مثل او را بر او رد کردم باآنکه سلام

البته داخل

۳۵۰

البته داخل تحیت است و جواب آن واجب است و تحیتها قول دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم
نماز و تحیتهای فعلی مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی دوم بعضی از اصحاب گفته اند اگر بگوید السلام علیک
یا علیکم السلام صحیح است و جواب رد آن واجب است و علامه ره گفته است که علیکم السلام بگوید خوش
و واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید این است آنکه علما روایت کرده اند
که شخصی نزد حضرت رسول ص آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام
تحیت مردگانست چون سلام کنی بگو سلام علیک پس آنکه جواب میگوید بگوید علیک السلام و
همچنین خلاف کرده اند در سلام و سلاما و السلام و سلامی علیک و سلام الله علیک و ظاهر
ابن ادریس آنست که در همه اینها را نهاد و ظاهر آنها رد سلام واجب نیست و عموم آیه شامل اینهاست
و وجوب رد سلام اظهر است سیم خلافست در آنکه آیا معین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام
و تقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره اینست که و اگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام و اگر
دو را بیند از دو بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است اگر دو کس باشند یکدیگر برسند و هر یک
بر دیگری سلام کنند بر هر یک جواب سلام دیگری واجب است اینها کلام علامه بود و ابن ادریس و جمعی را
اعتقاد آنست که سلام علیکم در جواب کافیست و این اقوی و اظهر است چنانکه در حسنه ابراهیم بن هاشم
از حضرت صادق ع منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید سلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام
بگوئید علیک چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره
و اخبار که دلالت میکند برآنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد باحسن واجب است از طرق عامه است

و محل اعتماد نیست پنجم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائی است نه عینی پس به رد یکی از دیگران ساقط
میشود اما شرطست که آنکه جواب میگوید داخل اینها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخص خاصی باشد
او باید جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود و مکروه است کسی را که بر جمعی داخل شود مخصوص گرداند بعضی را در سلام
بلکه باید بر همه سلام کند و مقصودش سلام بر همه باشد و خلافست در آنکه به رد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود
یا نه احوط آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلافست و ظاهر
آیه وجوب است ششم مشهور آنست که وجوب رد فوری است و کسیکه تاخیر کند گناهکار است و بعضی گفته اند بر ذمه
او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما گفته اند واجبست جواب را بر سلام کننده بشنواند در غیر حال
نماز تحقیقا اگر کر نباشد و تقدیرا اگر کر باشد نشنود و دور نیست که در کر باید اشاره کرد یا حرکتی بکند که بر او معلوم شود
که جواب گفته است بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید
سلام کردم و بر من رد نکردند شاید سلام کرده باشد و ایشان نشنوانیده باشد و کسیکه رد سلام میکند بلند بگوید
تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیواری
یا پرده و بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید
سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد بعضی از علما گفته اند واجبست جواب و بعد از آن ترجیح داده
که اگر ندا را بشنود واجبست جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین نیست و بعد از آن گفته است که آنچه
مردم عادت کرده اند که در هنگام برخاستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند و آن دعاست نه تحیت
جواب آن واجب نیست و سنت نیست مؤلف گوید که از کلام علامه ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستندی

ندارد

ندارد و حمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هرگاه مردی
از مجلس خود برخیزد باید وداع کند برادران خود را بسلام که اگر بعد از رفتن او بحرف خیری شروع کنند شریک
ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش بر آنها خواهد بود و بر او گناهی نخواهد بود
و در جامع الاخبار از حضرت رسالت روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند
ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متاخرین اعتبار را بینها نکرده اند و دور نیست
که از برای اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب جواب میتوان کرد
هشتم بعضی گفته اند حرامست سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر آنکه صدای زن عورت است اکثر متاخرین درین باب
توقف کرده اند بنا بر آنکه دانستی که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زنان
جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت
رسول سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر المؤمنین سلام میکرد بر زنان جوان سلام نمیکرد
و میفرمود میترسم خوش آید مرا صدای او پس داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب گویا
حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنا بر قول جمعی که سلام جمعی زن را بر اجنبی حرام میدانند خلافست
که اگر سلام کند جواب سلام او واجبست یا نه و اگر اجنبی سلام بر زن کند باز خلافست که جواب بر او واجبست یا نه
و جواب در جمیع این صور هم خلافست که آیا ابتدای سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست
و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما اگر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکل است
و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانکه کلینی بسند صحیح از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده است

که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم که مرا خبر ده اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود بلی دعای تو بر او نفعی نمیرساند و ایضاً حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتدا و اگر سلام کند بر او ذمی یعنی کافری که در امان باشد یا کسیکه او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده است جواب او بگوید بغیر سلام یا آنکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدای تعالی یا انعم الله صباحک یعنی نیکو کرداند خدا صباح ترا یا اطال الله بقائک یعنی دراز کرداند بقای ترا و اگر رد سلام کند بگوید و علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر منقولست که رسول خدا فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوید السلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق از حضرت صادق منقولست که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب به تسلیم و اگر سلام کند بر شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق منقولست که اگر یهودی و نصرانی و مشرک و بت پرست بر کسی سلام کند و او نشسته باشد بگوید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود که بگو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلق ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است و در حال حاجت و ضرورت و در جواب ایشان باید گفت علیک و علیک یا و علیک یا علیک باواو و بدون واو هر دو جایز است و بعضی از عامه باواو را تجویز نکرده اند و آیا سلام تمام بایشان میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است و آیا جواب ایشان بیکی از دو حال مذکور شد در جلت خلافست و احوط آنستکه ترک نکنند و آن عبارات غیر سلام که علامه گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا که بخدمت حضرت صادق گفتند چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی بارک الله فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق عرض کردم که

ملاقات میکنم با

ملاقات میکنم با ذمی و با من مصافحه میکند فرمود دست خود را بخاک یا بدیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند دست خود را بشوید و وضو باز ندو در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه با او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما شستن را حمل کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد و خبر را حمل بر استحباب کرده اند و هم در سلام و ابتدای بسلام فضیلت و ثواب بسیار وارد شده است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق منقولست که ابتدا کننده بسلام اولیست بخدا و رسول و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که در سلام هفتاد حسنه است شصت و نه از برای ابتدا کننده و یک حسنه از برای جواب گوینده و از حضرت رسول منقولست که بخیل ترین مردم کسیست که بخل نماید بسلام و احادیث بسیار در فضیلت افشاء سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که افشاء السلام آنستکه بخل نورزد بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق منقولست که از جمله تواضع آنستکه سلام کنی بهر که ملاقات کنی و از حضرت منقولست که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمان آنستکه سلام کند بر و هر گاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است که مسلمان رضیعت افشاء کنید سلام خدا را بدرستیکه سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم ترک سلام مکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت امیرالمؤمنین کراهت داشته است رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق روایت کرده است

که سه کسند که بر ایشان سلام نباید کرد کسیکه با جنازه راه رود و کسیکه پیاده بنماز جمعه رود و کسیکه در حمام باشد
و ایضاً از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا نهی کرده از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در حالت مستی
و بر کسیکه صورتها میسازد و بر کسیکه نرد بازی کند و بر کسیکه بر تختهٔ چهارده خانه قمار میکند و من زیاد میکنم پنجم را
و نهی میکنم از آنکه سلام کنید بر شطرنج باز و ایضاً روایت کرده است از حضرت صادق از پدرانش علیهم السلام که شش
کسند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر غایط باشد و کسیکه بر خوان شراب نشسته باشد و بر
شاعری که در شعر خود فحش بزنان محصنهٔ عفیفه گوید و بر آنها که بخوش طبعی مادران یکدیگر را فحش میگویند و ایضاً از حضرت
امیر المؤمنین روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهود و نصاری و آنها که شطرنج
بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط و طنبور مینوازند و آنها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند ببازی
و شعرا و ایضاً از حضرت صادق از پدرش روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبران و نه بر
بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نه بر نرد باز و نه بر مخنث و نه بر شاعری
که فحش بزنان محصنه میگوید و نه بر نمازگذارنده زیرا که نمازگذار نمیتواند که رد سلام بکند و سلام مستحب است
و جواب واجب است و نه بر کسیکه سود خورد و بر کسیکه بر غایط نشسته باشد و نه بر کسیکه در حمام باشد و نه بر فاسقی که علانیه
فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار گذشت و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد
شده است و راویان اکثر این احادیث عامی اند و عامه از این باب احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را
اعتقاد آنست که کسیکه در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جواب او واجب نیست و باین احادیث
تخصیص آیهٔ کریمه نمیتوان کرد و اگر سلام کند مسلمان جواب او واجب است و نهی سلام بر این جماعت ممکن است محمول

بران

برای او مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنیم از آن و علامه گفته است اگر سلام کننده سلامٌ علیکم بگوید رد کند
مثل آن را و بگوید و علیکَ السلام از برای آنکه عکس قرآن است و حضرت صادق در جواب کسیکه پرسید از مردی که بر او سلام میکنند
در نماز فرمود که سلامٌ علیکم میگوید میگوید و علیکم السلام از برای آنکه عمار بر حضرت رسول در نماز سلام کرد و حضرت
چنین جواب فرمود پس علامه ره گفته است که اگر سلام کند بغیر سلامٌ علیکم اگر نام تحیت بر آن برده است جایز رد بهمان لفظ و سلام
علیکم برای عموم آیه و اگر نام تحیت نبرد جایز است در جواب او دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام و در مختلف
رد را واجب دانسته اند و مسئله در غایت اشکال است و جواز رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب تحیت عربی و سلام
صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط آنست که اگر بچنین بلیه گرفتار شود اعادهٔ نماز بکند خواه جواب بگوید و خواه
نگوید شانزدهم اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور آنست که جواب را میباید بلند بگوید که با او بشنواند اگر ممکن باشد و ظاهر
کلام محقق در معتبر آنست که شنوانیدن در نماز واجب نیست و ظاهرا مانند غیر نماز باید با او بشنواند یا اشاره بکند که او
بفهمد که او جوابش گفته است و اخباریکه دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید ره
در ذکری گفته است زیرا که مشهور میان عامه آنست که جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد
و تقیه کند رد کند سلام را آهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد را داشته باشد و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد
هفدهم اگر دیگری جواب سلام را بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی گفته اند
جایز نیست و بعضی گفته اند سنت است زیرا که امر آیه مطلق است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانکه گذشت و دور نیست
که ترک احوط باشد و سخن را در این مسئله بسطی دادیم از برای آنکه در اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام آن میباشد و اکثر علما متعرض آنها
نشده اند و بنابر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل هدیه بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسب است

بدانکه مشهور میان علما آنست که کسیکه چیزی بکسی بخشد عوض آنرا دادن واجب نیست و از شیخ طوسی ره نقل کرده اند که مطلق
هبه مقتضی عوض است و واجب است عوض آنرا بدهند و ابو الصلاح حلبی قایل شده است که هبه پست تر نسبت به بلندتر
مقتضی عوض نیست و هبه اعلا مثل آنرا عوض بدهند و تا عوض ندهد تصرف دران جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است
و تفصیلش آنستکه کسیکه چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد و اگر شرط عدم عوض
کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد باید بآن شرط عمل کند پس اگر
تعیین عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول کند متهب آنچه شرط شده است داده و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ
نمیتواند کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض را خلافست و اظهر آنستکه لازم نیست و میتواند که قبول نکند و فسخ کند هرچند
متهب عوض را دهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشند و تعیین نکرده باشند اگر برضای یکدیگر بر مبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر
اتفاق نکنند ظاهر آنستکه بر متهب لازم است یا مثل آنچه بخشیده یا قیمت آنرا اگر اراده لزوم هبه داشته باشد و آیا قیمت
موهوب در وقت قبض واهب موهوب اعتبار دارد و یا قیمت آن در وقت ادای عوض خلافست
و ایضا خلافست که بر متهب واجب است وفای بشرط یا مخیر است دران و در تعیین و فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما
آنست که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرام است جنب و حایض را
مس کتابت قرآن و اکثر مس اسمای خدا و انبیا و ائمه را نیز حرام دانسته اند و حرام است ایشانرا خواندن چهار سوره که سجده
واجب دارند و ابعاض آنها را و حرام است داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول و مطلقا لبث کردن در سایر مساجد و گذاشتن
چیزی در آنها و احوط آنستکه با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم نشوند و در مس کتابت
... خلافست و احوط آنستکه مس کتابت قرآن و کتابهای سماوی و اسمای شریفه نکنند و غلام و کنیز و زوجه را

بدون

بدون جرمی و خیانتی زدن و آزار کردن جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت و حاجت جایز نیست
و بعضی گفته اند حرام است تادیب کردن کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر دانسته اند و در روایتی وارد شده
که حد تادیب ایشان پنج تازیانه یا شش تازیانه است و در روایت دیگر در تادیب اطفال سه مرتبه وارد شده است و در حدیث
صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوک را بمقدار حد بغیر آنکه موجب حد از و صادر شده باشد زننده را کفاره نیست بغیر از
آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی ره آنستکه این را واجب میدانند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم
غلام خود را تادیب میتواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید و جامع گفته است قبول میتوان کرد کودک را در رخصت در
دخول خانه و از جمله محرمات صید حرم است که بر محرم و محل هر دو حرام است و صید صحرا مطلقا بر محرم حرام است و هر نجسی حرام است
خواه بالاصالة نجس باشد یا بملاقات نجسی نجس شده باشد و هر معجونی و مرکبی که حرامی دران داخل کرده باشند حرام است و فریادرسی
مظلومان و رفع ظلم ظالمان کردن از ایشان با قدرت واجب است و اگر قادر بر یاری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن
در آنموضع حرام است و جایز نیست خواب دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی که راضی بشنیدن آن نباشند و در بعضی
از روایات وارد شده است که زنیکه در موضعی نشسته باشد و گرم شده باشد تا سرد نشود مرد در آنجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت
کرده اند و ابو الصلاح حلبی ره در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن و مانند
سکوت از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کسیکه مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه بنثر و عمل
الات لهو و الات قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابها حرام است و الات آنها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نگاه
داشتن درندگان و سایر موذیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در شرع ذبح آن وارد نشده است و آزار
دادن آنها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تعدی کردن از انتفاعاتی که شارع از آنها مباح کرده است و ساختن معابد

و دستاری و آتشکده و غیر آنها از معابد اهل ضلال و کمان گلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق و فجور و اعانت کردن
فاعلان قبایح و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق خواه یاری بگفتار یا بکردار و یا برای تدبیر و جمع کردن و نوشتن کتابهای
کفر و شبهها که قدح در ادله اهل ایمان میکنند بدون آنکه جواب گویند و نقض آنها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه
و حاضر بودن در مجالس لهو و لعب و محرمات و فتوا دادن بباطل یا بچیزی که حاکم و مفتی علم بدان نداشته باشد و یاد گرفتن
و یاد دادن اعمال محرمه و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن از امور واجبه و آنچه حرمتش ثابت باشد قیمت آن و مزد عمل آن
و مزد یاد دادن آن و یاد گرفتن آن و حفظ کردن و جاری کردن آن و یاری کردن بر آن یا بفعل یا بقول یا برای
عوض گرفتن از آن همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن
با آنها و جاری کردن احکام و تلقین قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن مردها و تجهیز کردن ایشان
و برداشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان و دفن کردن اجرت بر اینها همه حرام است و حرام است لواط پسران و در بر گرفتن
و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در یک لحاف و وطی جمیع بهایم و طلب منی کردن بدست و حرام است زنا و مقدمات
آن از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است وطی حایض و نفسا
تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا خود را بشوید و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبرا
آن بکنند و محرم تا محل شود و وطی کردن زن محرمی تا او محل شود و زن روزه دار تا افطار کند و کنیز که خریده باشد تا یک
حیض او را استبرا کند و کنیز حامله تا وضع حمل او بشود و زنی که لعان کرده باشد همیشه بر آن حرام است و همچنین زنی را که سه طلاق
گفته باشد و آن زن گر گنگ باشد و بعد از آن محرمات نسبت و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است یا بعضی از محرمات دیگر چون
اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم و آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر و حبه ایست از کثیر

و تکالیف

و تکالیف حقه در هر باب و در هر باب بسیار است و استقصای آنها در مجلدات بسیار میسر میشود مثلا در صلوة با آنکه استقصا
نکرده اند هزار و چند ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرام است و اگر موجب بطلان صلوة باشد کبیره است و قریب به سه هزار مسئله از مندوبات
و احکام صلوة تقریبا ایراد نمودیم با شرایط و مقدمات آن و هر واجبی را در محل خود بجا آوردن واجب است و ترک آن حرام است و هر
مستحبی را اگر انکار استحباب آن کند یا آن را بعنوان وجوب بعمل آورد بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکوة و اعتکاف
و حج و جهاد و چندین هزار حکم با اینها متعلق است که اخلال بآنها و انکار آنها حرام است و همچنین تکالیفی که آدمی را در احوال مختلفه
لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوه دادن پدر
و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان بلند حرف نزدن بر روی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند و بزنند
صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و با فرزندان از نفقه و کسوه دادن و ضرر بایشان نرسانیدن بغیر باعث
حقوق ایشان از غذا و تربیت کردن ایشان و تمیز و تمرین نمودن در فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام و آداب
نمودن و احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه بایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوه دادن و خدمات شاقه نفرمودن
و با کج خلقی ایشان ساختن و بعبث اذیت بایشان ننمودن و نزد ایشان خوابیدن و در هر چهار شب یکشب و در هر چهار ماه
یکبار جماع کردن و سایر حقوقی که به تفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشد عدل در قسمت و سایر امور نمودن و با [illegible]
مدارا کردن و تکالیف شاقه بایشان ننمودن و ایشان را گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق
سایر خدمه و ملازمان و حق همسایگان را رعایت کردن و گرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن
مانند قرض نان و خمیرمایه و نمک و امثال این ضروریات را از ایشان دریغ نداشتن و ظروف و نحو آن در وقت حاجت بایشان
دادن اکثر اینها داخل ماعون است و حق تعالی میفرماید که وای و ویل از برای نماز گذارندگان است که از نماز خود غافل است

و آنها که در عبادت ریا میکنند ماعون را و از حضرت صادق منقولست که ماعون قرضی است که میدهی و معروفیست که میکنی و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی و از جمله ماعونست زکوة راوی گفت که ما همسایها داریم که هرگاه عاریه میدهیم بایشان متاعی را میشکنند و فاسد میکنند آنرا آیا بر ما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود که هرگاه چنین باشد باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق حیواناتی است که در خانه نگاه میدارند و صحبت کاه و آب بنها بدهند و زیاده از طاقت شان بار نکنند و بیجهت نزنند و در روایتی وارد شده است که حقتعالی زنی را عذاب کرد در بابت گربه که او را حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر در جهت ایجاز ببعضی اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه و مجالس و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار است که احادیث آنها در کتاب عشرت مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اهل قافله و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک کردن با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و عداوت و کینه مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و فاش کردن آنها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان بد بردن بایشان و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تکبر و خیلا در پوشش و رفتار و گفتار و دلتنگ شدن و سفاهت و بی خردی کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب بی کسی را زدن و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و فخر بباطل و گمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و مثال اینها که بر هر یک تهدیدات و عفو با عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و عیال خود بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و پیمان را نشکستن و تقیه از مخالفان و سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن

بر کراهت واقعی یا بعضی اقل ثوابا چنانکه آخوند ملا احمد مرد در احتمال داده است و کراهت سلام در حمام وارد شده است که در صورتی است که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه علیهم السلام در حمام سلام کرده اند مشهور آنست که سلام کردن بر کسیکه نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی دارد و دور نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسیکه نرد و شطرنج بازی کند و کسیکه غنا خواندگی کند و کسیکه از روی لهو و لعب کبوتر براند و هر کسی مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیدم و دور نیست که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوبست و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام هرگاه در حال خطبه یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است بلکه وجوب ساقط نمیشود بسبب اشتغال بهمه و دعوی اقوی نزد من آنست که مکروه است سلام بر نمازگزارنده زیرا که اباست او را مشغول کرد از اقیام بواجب اگر رد کند یا رد نکند و این قول و علت هر دو ضعیفند یازدهم در آداب سلام است سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان بصیغه جمع رد باید کرد هر چند یکی باشد در روشنیکه عطسه کند کسی میگوید یرحمکم الله هر چند با او غیر او نباشد مردی که بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم و مردی که دعا کند از برای مردی میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که [illegible] یعنی با او ملائکه کاتبان اعمال و غیر آنها هستند آدمی باید قصد همه بکند یا آنکه میباید سایر مؤمنان را در قصد [illegible] و اول اظهر است و اشعاری دارد باینکه باید سلام بر زن نیز بخطاب مذکر واقع شود و اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحابست و بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که کسیکه بگوید السلام علیکم آن باعث ده حسنه است و کسیکه بگوید السلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است و کسیکه بگوید ا[illegible]

باآنچه تحیت نکرده است خدا ترا تا آن پس حضرت فرمود باشان که خدا بدل کرده است از برای ما این آیه را
به تحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشت است بگویند اَلسَّلامُ عَلَیکُم دوم آنکه مراد سلام و عیال
خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر روایت کرده است که مراد سلام مراد است بر اهل خانه خود
در وقتیکه داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند اینست سلام بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را
از حضرت صادق روایت کرده است سیم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتیکه کسی در خانه نباشد یا آنکه بگوید
اَلسَّلامُ عَلَینا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحِین علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه
که چون شخص داخل خانه خود شود اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر نباشد بگوید اَلسَّلامُ
عَلَینا مِنْ عِنْدِ رَبِّنا و در بعضی از نسخ چنین است و بعضی گفته اند اگر کسی را نبیند بگوید اَلسَّلامُ عَلَیکُم
وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ و قصد کند دو ملک را که با او میباشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند و بگوید اَلسَّلامُ عَلَیکُم و اگر اهلی نباشد بگوید اَلسَّلامُ عَلَینا مِنْ عِنْدِ رَبِّنا و هرگاه برادر مؤمن تو بگوید حَیّاکَ اللهُ بِالسَّلامِ بگو و اَحَلَّکَ
دارَ الْمُقامِ و از حضرت رسول منقولست که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هرگاه
داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنست که چون
داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر وجوه است و مؤید است باحادیث معتبره و تکلفی در انفسکم نباید کرد
و بنا بر این دور نیست که مراد از آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا با اینکه بگوئید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما
چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر است سیزدهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد و دیگری بر او سلام کند

سی حسنه است و باید زیاد نرود و سلام کننده از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب نیز زیاده از قدر
مقرر نگوید چنانکه کلینی بسند حسن از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین گذشت بر جماعتی و بر ایشان
سلام کرد ایشان گفتند عَلَیکَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوانُهُ حضرت فرمود
تجاوز مکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفتند با پدر ما ابراهیم ایشان گفتند رَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ عَلَیکُم اَهْلَ
الْبَیتِ و مستحب است سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طائفه کم بر بیشتر و خورد سال بر بزرگتر
و صاحب اسب بر صاحب استر سوار و هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل مجلس شود باید سلام بر اهل مجلس کند و اگر یک از اینها را
عکس کنند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که رسول سلام میکرد بر اطفال دوازدهم
حق تعالی فرموده است فَاِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی اَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً
یعنی هرگاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است
با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیبت نفس شوند بدانکه خلافی نیست در تفسیر این آیه کریمه اول
آنکه مراد سلام بر اهل خانه است که گویا ایشان بمنزله جان شمایند از باب لا تَقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ یعنی یکدیگر را مکشید
و تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللهِ اشاره بعقلیت سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت صَباحَ الْخَیرِ وَمَساءَ
الْخَیرِ و اَنْعِمْ صَباحاً و امثال اینها نگوئید و سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا برای شما پسندیده است
و موجب برکت و طیب قلوب است چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول چون
به نزد آنحضرت می آمدند میگفتند اَنْعِمْ صَباحاً و اَنْعِمْ مَساءً و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حق تعالی
فرستاد فَاِذا جاؤُکَ حَیَّوْکَ بِما لَمْ یُحَیِّکَ بِهِ اللهُ یعنی هرگاه آیند به نزد تو تحیت میگویند ترا
بالم

وجهت برادکه تلفظ اکند برده سلام وخلافست در آنکه اکر رد نکند نماز او باطلست یا نه بعضی کفته اند مطلق مبطل است
وبعضی کفته اند مطلق مبطل نیست وبعضی کفته اند که اکر چیزی از اذکار را بعد از سلام وپیش از رد سلام بعمل آورد باطل میشود
والا فلا وبعضی تفاصیل دیکر کفته اند ودر رسائل ذکر کرده ام وحکم به بطلان مشکلست واحوط اعاده است اکر جواب نکوید
مطلق وظاهر افوریتی که عرفا در رد سلام معتبر است آنست که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نکویند پس اکر سلام در اثنای
کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد وچهارم مشهور میان علما آنست که اکر سلام کند
کسی بر آدمی در نماز بلفظ سَلامٌ عَلَیْکُمْ واجبست که جواب مثل آن دهد جایز نیست که جواب دهد بعلیکم السلام وابن ادریس
کفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بکوید جوابست ومتابعت مشهور اولی واحوطست واکر بجای عَلَیْکُمْ عَلَیْکَ
بکوید در جواب [illegible] تردد است واکر سلام کنند عَلَیْکُمُ السَّلام بکوید بعضی کفته اند جواب واجب نیست مکر آنکه در جواب
قصد دعا کند واو متوجه دعا باشد وعلامه درین مسئله تردد کرده است واکر جایز باشد جواب آیا واجبست یا مستحب فیه خلاف
اما وجوب خالی از قوتی نیست وبر تقدیر وجوب آیا متعین است سَلامٌ عَلَیْکُمْ یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه
جواب بمثل اولی هرچند معارض نیز دارند وقول به تخییر خالی از قوتی نیست یازدهم اکر تحیات دیکر را بغیر سلام در غیر حال
صلوة بکوید مانند شب بخیر است وصباح الخیر صباحک الله ومثال اینها خلافست که جواب واجبست یا نه واحوط بلکه اظهر آنست که
جواب بکوید یا بمثل یا بعبارت دیکر نیکوتر یا بسلام نظر بعموم آیه وبعضی از اخبار واکر سلام در جواب بکوید احوط آنست که
تحیت کوینده وجواب سلام بکوید باین سبب که سلام جواب کفتن مفسده اش کمتر است اکر متابعت سنت در آن بیشتر است
واکر این عبارات را کسی بشخصی بکوید که در نماز باشد اشکال اعظم تر میشود خصوصا اکر بفارسی باشد بکوید مثل سام علیک
وسلام نعلیت وامثال اینها وابن ادریس ومحقق کفته اند جایز نیست در جواب کفتن ومحقق ره کفته است اکر دعا کند

کردن وخود را بمهلکه انداختن یا بجنون رسد ودر کشتن تقیه نمیباشد ودر بریدن اعضا وکور کردن وامثال اینها
اکر داند که اکر نکند کشته خواهد شد وبا این فعل آن شخص کشته نمیشود خلافست وکواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اکر باعث
قتل کسی نشود وقسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود واز مؤمن دیکر جایز است ودر هر دو تا ممکن باشد باید
توریه کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد وظالمی خواهد غصب کند او سوکند یاد کند که مال او نزد من نیست ودر تقیه در کفتن
کلمه کفر جایز است چنانکه عمار رحمه الله کرد وحقتعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاد وهمچنین در سب حضرت رسول وائمه جایز است
واز بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در بیزاری از ایشان نمیباشد واز بعضی ظاهر میشود که میباشد ومقتضای جمع بین الاخبار
آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه بکند در ناسزا کفتن بایشان وکشتن را بر خود بکذارد چنانکه پدر عمار کرد یا تقیه
بکند چنانکه عمار کرد واستغاثه باید کرد بحقتعالی که آدمی باینچنین بلیه مبتلا نکند ودر بعضی از روایات وارد شده است که تقیه
در آشامیدن شراب وسایر محرمات مسکرات نمیباشد ودر مسح بر روی موزه وترک حج تمتع نمیباشد ومشهور جواز است
در همه واحادیث را تأویلات کرده اند واکر دوا منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده اند واحادیث بسیار بر عدم
جواز وارد شده است خصوصا در شراب ومسئله در غایت اشکال است ودروغی که در آن مصلحت عظمی باشد جایز است
با توریه اکر ممکن باشد واکر مصلحت سهلی باشد مثل آنکه شغلی دارد وجمعی می آیند واو را باز میدارند میکوید بکویید
در خانه نیست وموضع مخصوص را قصد میکند خالی از اشکالی نیست واکر مصلحت شرعی باشد جایز است ودر احادیث عامه
وخاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از آن سوال میکنند در قیامت مکر سه دروغ را اول شخصی که در جنک
سخنی بکوید که مراد او معنی دیکر باشد وخصم معنی دیکر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس کند وبهر یک غیر آنکه
بدیکری کفته است بکوید ولکسیکه وعده با اهل خود بکند وفا بآن نکند واینجا که دروغ از برای اصلاح خوبست رجحانیکه

که متضمن فساد میان مومنان باشد جایز نیست که فرزند در خلف وعده مشهور میان علما آنست که مکروه است که شرطیکه در ضمن
عقد لازم شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند بر عدم جواز مگر آنکه بود از وعده ان شاء الله گفته باشد با وفای آن
متضمن مفسده بوده باشد و تفصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده ام و از جمله امور واجبه
بیزاری از اهل بدعت است مانند صوفیه و باید که از ایشان کناره و دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان
هم نشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف
بسیار بر آدمی هست در گفتار و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق از زن
و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم و چنین نیست که مردم گمان میکنند کرده اند که واجبات منحصر
در نماز و روزه و حج و زکوة است و محرمات منحصر در زنا و اغلام و شراب است و امثال اینها پس آدمی می باید همیشه متیقظ
و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد در هر فعلی و قولی تفکر کند و تا ندانند موافق رضای الهیست آنرا بعمل نیاورد و اگر بغفلت از و
خطای صادر شود متوجه تلافی و تدارک آن شود و توبه و انابت و استغفار بکند و این یکشعبه از تکالیف الهی بود که
اشاره ببعضی از آنها شده در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق بود و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه از قبیل تکالیف الهی اند
یا واجب یا حرام یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر یکرا آن نحوی که هست باید بدانند
و بآن عمل نمایند لهذا حضرت امیر المومنین میفرمود که ای گروه تجار اول مسئله بیاموزید و بعد از آن متوجه تجارت شوید
بدرستیکه تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر کسیکه بحق عمل کند و بحق بدهد و بحق بگیرد زیرا که بیع و شری انواع دارند
بعضی حلالند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک از آنهاست کسیکه حلال
آنها را حرام داند و حرام آنها را حلال داند معاقب است و اگر محرمات آنها را بنادانی مرتکب شود و تقصیری کرده با معاقبت

ومشغول الذمه

ومشغول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعت و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه
حلال و حرام و احکام بسیار هست و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بفروج است تکالیف
عظیمه الهی متعلق است باینها و بمخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتند و ایضا احکام ممالیک و عتق و تدبیر
و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حلال و حرام و خوردن و آشامیدن که آدمی را در حال ضرور میشود و احکام میراث
که اموال میت را حضرت الهی بعدالت در میان ورثه قسمت کرده است واجبست عمل بآن احکام و کسیکه مخالفت کند معصیت
الهی کرده است و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده است و بدعت در دین خدا کرده چنانکه عمر علیه اللعنه از روی ضلالت
و معانده حق عول و تعصیب و سایر بدع را آثار و رقیات در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص
و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف الهی است پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب احادیث از مسائل حلال
و حرام خداوند علام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصای آنها نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره به تنبیهی بود
بر بعضی از آنها تا بدانند طالبان حق که اطاعت پروردگار آسان نیست و راه بندگی خدا خطرات و سلوک سبیل نجات دشوار است
و بغیر استعانت بجناب الهی میسر نمیشود و پیوسته آدمی بتوبه و انابت محتاج است و مغرور باعمال ناقصه خود نباید شد و حق تعالی
میفرماید آنها که متقی و پرهیزکارند هر گاه خیالی از خیالات شیطان ایشان را عارض شود متذکر و خبردار میشوند پس ایشان
مبصر و بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا اکد و اشد است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان
جاری گردانند و هر که مخالفت نماید حدود و تعزیرات را تادیب کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است بعلما و راویان
اخبار که حافظان احکام دین مبینند و نایبان ائمه طاهرین و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه
بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجبست چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسیکه رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است

و هرکه حکم ما را رد کرده است حکم خدا را رد کرده است و این هر دو مرتبهٔ شرک بخداست [illegible] در بیان وجوب
توبه است و شرایط آن و گناهان که از آنها توبه باید کرد و وجوب فی الجمله توبه و در آن چند مطلب است در بیان وجوب
توبه است و گناهانیکه از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه از گناهان فی الجمله و خلافست که آیا از جمیع گناهان
توبه واجبست یا نه اکثر را اعتقاد آنستکه واجبست و این قول اقوی است اما احوط و اولی آنستکه آدمی همیشه از گناهان
خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند باحوال مردمان مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولای
سالها تضرع و استغاثه و توبه و انابه میفرمودند تا توبهٔ ایشان مقبول میشده است و ایضا از گناه نه محض عقوبت
آخرتست بلکه گناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب [illegible] دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصهٔ الهی محروم
میگرداند و بسبب توفیق طاعات از آدمی سلب میکند و باعث استیلای شیطان و جرأت بر کبایر میگردد و ایضا سهل شمردن
گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث بلاهای دنیوی گردد چنانکه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی
که بشما میرسد از کردهای شماست و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت صادق ع فرمود که بترسید از گناهانیکه حقیر میشمارید
بدرستیکه آنها آمرزیده نمیشود و پرسیدند که آنها کدامست فرمود آنستکه آدمی گناهی میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر این
گناه نداشته باشم و از حضرت باقر ع منقولست که اصرار بر گناه آنستکه گناه بکند و استغفار و توبه از آن نکند و از حضرت
صادق ع منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مثل گناه بدرستیکه کسی که مرتکب گناه میگردد و پیوسته در دل او
اثر میکند تا دل او را سرنگون میسازد که حق بر آن قرار نگیرد و روی آن از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضا
فرمود که هیچ رگی نمی جهد و پای بسنگ نمی آید و سری بدرد نمی آید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی
میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضا فرمود که گناه آدمی را از روزی محروم میکند و فرمود که آدمی گناه میکند و بسبب

آن از نماز

آن از نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی نمیدهد که از و سلب کند مگر بگناهیکه او بکند و از حضرت باقر
منقولست که هر بندهٔ مؤمنی در دل او نکتهٔ سفیدی و نوری از ایمان است چون گناهی بکند نکتهٔ سیاهی بر آن نکتهٔ سفید
بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود تا آنکه تمام آن سفیدی را میگیرد و آن را میپوشاند باین حد که رسید صاحبش هرگز
بخیر و خوبی بر نمیگردد و ایضا خلافست در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن واجبست خواجه نصیر
و علامه ره قایل شده اند که توبه همیشه واجبست زیرا که ندامت بر فعل قبیح و ترک عزم بر فعل قبیح همیشه واجبست و این
و این سخن محل نظرست زیرا که آیات و اخبار دلالت میکند بر آنکه توبه اول عقاب را ساقط میشود و آنکه باید این ندامت
و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و اینکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد باجمال بنا در معلومست چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد
ان شاء الله و ترک ندامت نیز در نیست که ازین باب باشد زیرا که غالبا از بعد مرتکب نمیشوند و بر تقدیری که عقاب
بر آن مترتب شود یک جزو توبه خواهد بود و علی ای حال در آنکه استحقاق عقاب بر اصل معصیت بر نمیگردد شکی نیست
و ایشان نیز معلوم نیست باین قایل باشند [illegible] خلافست میان متکلمین که آیا توبهٔ بعض صحیح است که از بعضی از گناهان توبه کند
دون بعضی یا آنکه میباید از همه گناهان توبه کند و توبه از بعضی دون بعض صحیح نیست خواجه نصیر ره و بعضی از علما اختیار قول
اخیر کرده اند و علامه حلی ره و جمعی اختیار قول اول کرده اند و توبهٔ بعض را صحیح میدانند و حق این است و اگر نه لازم می آید
که کافریکه از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضا خلاف کرده اند
در صحت توبهٔ موقت مثل آنکه توبه کند که یکسال گناهی را نکند و حق این است که صحیح نیست زیرا که شرطست در توبه که عزم کند
که هرگز آن گناه را نکند و ایضا خلافست که آیا توبه از گناهان مجمل صحیح است یا میباید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند و حق
آنست که مجمل کافیست خصوصا وقتی تفصیل که خاطر نداشته باشد در معنی توبه است و شرایط آن بعضی گفته اند توبه پشیمانی

اگر گناهی است پس اگر پشیمان شود از شراب خوردن از این جهت که ضرر با دماغش دارد توبه نیست و باید که در حال ترک کند اگر
شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب آن را در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند این عزم لازم ندامت و پشیمانی
واقعی است و لهذا در احادیث بسیار وارد شده است که کافیست ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند
که توبه حاصل نمیشود مگر به سه چیز اول دانستن ضرر گناهان و آنکه اینها حجابند میان بنده و محبوب او و زهرهای کشنده اند
از برای کسی که مباشر آنها میگردد پس هرگاه این را دانست و یقین بهم رسانید حالت دیگر او را عارض میشود که متألم
میشود از آنکه محبوب او از او فوت شده و تأسف میبرد از کردن گناهان و این تألم و تأسف را ندامت و پشیمانی میگویند
و از این حالت حالت دیگر او را بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را یکی متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب
آن بود دوم متعلق است به آینده که تا آخر عمر عود به آن گناه نکند سیم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان
کرد که قضا کند عبادتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید پس سه امر که معرفت ضرر گناه است و پشیمانی
از آن و قصد کردن این امور به ترتیب حاصل میشود و گاه است بر مجموع آنها اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت
تنها اطلاق میکنند و معرفت را مقدمه آن میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن مترتب میشود و گاه است
که بر مجموع ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند چون توبه نیز عبادتیست شرایط عبادت در آن معتبر است و عمده شرایط
عبادت اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت و خلاصی
جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته اند اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست
و در [illegible] بطلان این مذهب بسیار است و کسیکه معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلا درجات نیت نسبت با اکثر
خلق نیست که یکی از این دو معنی فی الجمله منظور ایشان نباشد بلکه نسبت بعامه خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف

ما لا یطاق

ما لا یطاق است و در کافی در روایت معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر که شراب از برای غیر خدا ترک کند
حق تعالی از شراب سربمهر بهشت بکام او برساند و ممکن است که این تفضلی باشد از جانب حق تعالی در خصوص ترک شراب هر چند
توبه حقیقی نباشد مبحث در بیان انواع گناهانی است که از آنها توبه میکند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که گناه
اگر مستتبع امر دیگر نباشد که اتیان بآن باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود
از آن و عزم کند بر آنکه بعد از این عود بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم مالی
یا غیر مالی واجب است با توبه که اتیان بآن باید نمود و واجب است که مخیر باشد میان آنکه اتیان بآن امر بکند و میان
اکتفای به توبه از آن گناه پس حقوق مالیه خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره واجب است با قدرت بر آن که اتیان
بآن بکند و حقوق غیر مالیه خدا یا حد است یا غیر حد است مخیر است میان آنکه اقرار بآن گناه بکند نزد امام یا نائب آن
که حد خدا را بر او جاری کند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار آن گناه نکند پس نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی بر او
نخواهد بود و بتوبه رفع گناه از او میشود و آیا باقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکال است و ظاهر
اکثر احادیث آنست که بحد گناه از او ساقط میشود و حق تعالی از آن کریم تر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند
چنانکه بسند حسن منقول است از حمران که گفت از حضرت باقر ع پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند آیا در آخرت معاقب
خواهد بود حضرت فرمود خدا کریم تر است از این و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که گناه سه قسم است گناهی که آمرزیده است
و گناهی که آمرزیده نیست و گناهی که امید برای صاحبش داریم و خوف بر او داریم گناه آمرزیده گناه بنده ایست که خدا
او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده باشد و خدا از آن کریم تر و حلیم تر است که دو بار او را عقاب کند و گناهی که آمرزیده نمیشود
مظلمه بندگان است خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد کرده است که ظلم ظالمی از من نمیگذرد و گناه سیم گناهی است

که خدا بر خلق خود پوشیده و نویسنده روزی او کرده است و از گناه خود میترسیده و امید از پروردگار خود دارد و ما نیز
از برای او امید رحمت داریم و از عقاب آن میترسیم مؤلف گوید که با خوف باعتبار احتمال اخلاص بشرایط توبه
و اگر حق خدا غیر صرف باشد مثل قضای نماز که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نماز که قضا نکرده اند
مانند نماز عید از برای آن توبه کافیست اما حق الناس اگر مالی باشد واجبست که ذمه خود را بری گرداند از آن بقدر امکان
و اگر صاحب حق بمیرد و ورثه او در هر طبقه قایم مقام او میباشند پس اگر آن شخص خود یا وارث او یا بیگانه که از جانب او تبرع
کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارث او بری الذمه میشود و اگر مال را نرساند و بر ذمه او ماند تا روز قیامت
خلافست که در قیامت طلب کننده او که خواهد بود اکثر گفته اند که صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیح از حضرت صادق
در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند که آخر وارث تنها طالب آن حق خواهند بود و اگر چه با امام منتهی شود و بعضی گفته اند
حق خدا خواهد بود اگر او وارث او را نیابد باید که عازم باشد که هرگاه صاحب حق یا وارث او را بیابد برساند و اگر مأیوس
شود تصدق کند و اگر صاحبش بهم رسد و بتصدق راضی نشود باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد
باید که ارشاد بحق بکند و او را از اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که تا
همه آنها که به بدعت او گمراه شده اند برنگردانند توبه او قبول نیست و اگر حمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد در وجوبست
که تسلیم نفس خود باولیای آن مقتول بکند مثل آنکه بگوید به پسر مقتول که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر
میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی از کسی بریده باشد نزد او یا وارث او برود و اعلام کند
و تمکین قصاص یا دیه بکند اگر حد باشد مثل فحش اگر آن شخص که فحش باو گفته باشد عالم باشد که این فعل از او صادر شده است باز باید
تمکین کند که حد بزنند یا عفو کنند و اگر ندانند خلافست که آیا او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقیت از شخص ساقط

بلاد

نمیرده دیگر آنکه او سابقا کند و خواه به تفسیر علامه و اکثر علما باین قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید
اذیت او است و موجب عداوت و کینه او میشود و اگر مجملا که از برای ذمه از او تواند طلبید بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد العیاذ بالله
با زوجه کسی که آن نیز چون حق الناس در آن است این حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد این نیز حق الناس است و کلینی
از حضرت صادق روایت کرده است که از حضرت رسول پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمودند که استغفار کنی برای
آنکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر اینکه غیبت بر او نرسیده باشد و خواجه نصیره در تجرید گفته اند
واجبست که عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه قدس سره در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بآن
شخص رسیده است باید که عذر از او بخواهد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است باید تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست
حلیت از او طلبیدن زیرا که المی باو نرسیده است و در هر دو قسم واجبست که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند هرگز عود بآن فعل
نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده باشد علاجی نیست بغیر از
از او حلیت طلبیدن و اگر باو نرسیده طلب آمرزش کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین ره گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث
وارد شده است یکی آنکه استغفار کنی از برای او و دیگری آنکه از هر کس نزد کسی مظلمه بوده باشد در عرض او یا مال او باید از او حلیت
بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد
از گناهان او بیفزایند و راه جمع میان این دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه باو نرسیده باشد یا آنکه دشنش
باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد و دشنش باو برسد و بدانکه خلاف است
در اینکه اتیان باین امور شرطست در تحقق توبه یا توبه بمجرد ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه متحقق میشود و آنها از حسنات
دیگرند مشهور میان علما قول اخیر است که شرط نیست بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود و از بعضی

از جملهٔ مفاسد می‌شود که شرط آداء این امور است [illegible] بر صاحبش تا در میان وقت توبه است قضا نیست و اگر توبه واجب فوری است
و به تأخیر آن آثم می‌گردد زیرا که این گناهان به منزلهٔ سموم قاتلند همچنانکه واجب است بر کسیکه زهری خورده تا مبادا
باید معالجهٔ آن نماید و ابطال کند و همچنین واجب است بر کسیکه گناه کند مبادرت نماید به توبه پیش از آنکه او را هلاک کند
پس تأخیر توبه گناهی دیگر خواهد بود و از آن نیز توبه باید کرد و اگر تأخیر کند و گناه دیگر برای تأخیر او این دو گناه
جمع می‌شود و بعنوان مضاعفه تدریج بالا می‌رود تا آنکه بقدر یک ساعت از شصت دقیقه قسمت کنیم انقدر جمع شود که گناهان
ما هر دانه حساب آن عاجز می‌شوند و چون کمتر از دقیقه نیز توبه می‌توان کرد اگر بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم غیر حقتعالی
که در حساب نمی‌توان کرد نه جای آنکه روز و ماه و سال را بر آنها قسمت کنیم و نه جای آنکه گناهان غیر متناهی
بر این نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که چنانکه نعمتهای الهی را احصا نمی‌توان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز
احصا نمی‌توان کرد و بعضی از محققین گفته‌اند که کسیکه توبه را تأخیر می‌کند و از دفعی بوقت دیگر می‌اندازد
میان دو خطر عظیم است که از یکی سالم ماند مشکل است که از دیگری سالم گردد خطر اول آنکه اجل که بیان فجأة
بگیرد و فرصت تدارک نیابد و در گناه توبه نرسد و [illegible] و فرصت آنکه حقتعالی فرموده است وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ
مَا يَشْتَهُونَ یعنی حایل شود میان ایشان و میان آنچه ایشان می‌خواهند و طلب مهلت یک روز و یک ساعت کنند
و نیابند که وقت موت گذشت و دیگر او را مهلتی نیست چنانچه حقتعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ
پس بگوید [illegible] پروردگارا چرا تأخیر نکردی مرا تا اجلی نزدیک یعنی بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته‌اند که محتضر در هنگامی که
پرده از پیش دیده‌اش برداشته شود می‌گوید ای ملک موت تأخیر کن مرا یک روز که عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم
و توشهٔ عمل صالحی بردارم ملک موت گوید که روزهای عمر تو تمام شده است و روزی نمانده است گوید یک ساعت تأخیر کن

گوید ساعتهای تو نیز تمام شده است پس در توبه بر روی او بسته شود و غرغره در حلق او رسد و فرو رود و [illegible]
حسرت و ناامیدی می‌شوند بر ضایع کردن عمر خود و اضطراب تا کنون به این احوال و اضطراب احوال ایشان یا شک
[illegible] و خطر دوم آنست که ظلمتها و معاصی بر دل او متراکم و مجتمع گردد و بمرتبهٔ طبع و رین
رسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی می‌کند تیرگی در دل او بهم میرسد چنانکه از نفس تیرگی در آینه بهم
میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد دین فاسد می‌شود چنانکه اگر نفس بسیار بر آینه بدمند جرم
می‌گیرد و چون مدتی بر آن بماند و آن را جلا ندهی در جرمش فرو می‌رود و آن را فاسد می‌گرداند و دیگر قابل
جلا نیست همچنین دل آدمی چون از گناه بسیار زنگ بهم رسید و توبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبهٔ طبع
میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حقتعالی فرموده است طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ و این دل را مطبوع
و منکوس و اسود می‌گویند چنانکه احادیث در این باب گذشت تا آنکه بجایی میرسد که اوامر شریعت بر نظر او
سهل می‌شود و دل او از قبول انعام الهی نفرت می‌کند و ایمانش زایل می‌گردد اعاذنا الله و سائر المؤمنین
من ذلک و بدانکه آخر وقت قبول توبه وقتی است که جزم بمرگ بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند یا آنکه
ملک موت را ببیند یا جای خود را در بهشت یا جهنم بنمایند یا رسول الله و ائمه هدی صلوات الله علیهم
که در وقت مرگ حاضر می‌شوند مشاهده نماید و در اینوقت اجابت که توبه فایده نمی‌کند و مقبول نیست چنانکه
حقتعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که عمل بد می‌کنند تا وقتیکه مرگ یکی از ایشان را حاضر شود و بگوید
من توبه کرده‌ام الحال و نه آنها که می‌میرند بر حالت کفر مهیا کرده‌ایم از برای ایشان عذابی دردآورنده
و از حضرت صادق منقولست که مراد بحضور موت آنست که معاینه امور آخرت بکند و از رسول روایت کرده است

که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام که غرغره نکند یعنی روح بگلویش نرسد و غرغره در حلقش ظاهر میشود
و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند عالم نسبت به بندگان آنست که امر کرده است قابض ارواح را
که ابتدا کند در نزع روح از انگشتان پاها و بتدریج در تأنی ببالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق برسد
تا آنکه درین مهلت و مدت تواند روی دل خود را بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه و انابه بکند پیش
از آنکه معاینه امور آخرت بکند و توبه اش مقبول نباشد و از مردم حلیت بطلبند و یاد خدا بکند در وقتی که مفارقت
کند یاد خدا و ذکر حقتعالی بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو گردد و خلاف کرده اند علما در آنکه اگر عزم بر عدم عود
بسوی گناه در وقتی بکند که قدرت عود بسوی آن گناه را داشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرده و بعد از آن ذکر او را
بریدند پس توبه کرد و عزم کرد که دیگر عود بزنا نکند اگر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبه او مقبول است یا نه
اکثر گفته اند مقبول است و ظاهر بعضی از آیات کریمه و قول نادری است که مقبول نیست و بوده است و همچنین اگر مرض مهلکی
بهم رساند که ظن غالب بموت بهم رساند خلاف است در قبول توبه او و مشهور آنست که توبه او مقبول است و از بعضی از
آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حقتعالی فرموده است در قصه
فرعون تا وقتیکه دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی نیست مگر خدائی که ایمان آورده اند
باو بنو اسرائیل باو گفته شد که الحال ایمان می آوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی
از فساد کنندگان در زمین و باز فرموده است که چرا نبوده اند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را
ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب گشودیم و برداشتیم از ایشان
عذاب خزی کننده را در زندگانی دنیا و برخوردار گردانیدیم ایشان را تا اجل مقدر ایشان و ابن بابویه بسند معتبر

روایت

روایت کرده است که از حضرت امام رضا ع سؤال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورد بخدا
و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان آورده بود در وقتیکه عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عقاب
مقبول نیست و این حکم حقتعالی است در گذشتگان و آیندگان حقتعالی فرموده است فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا
بالله وحده وکفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا یعنی پس چون
دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا به تنهائی و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم پس نبود آنکه نفع
بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عقاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو
نفع نمیدهد نفسی را ایمان او اگر پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خدا خواهند بود و ایشانند آنها که
قیامت بر ایشان قائم میشود و در تفسیر امام ع مذکور است که اعرابی آمد به نزد رسول خدا ص و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه
وقت مقبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا طلوع کند از طرف مغرب و بعضی
آیات رب پروردگار فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند این است که آفتاب از مغرب طلوع میکند
در بیان انواع توبه است و اقل مراتب توبه آنست که پشیمان شود از گذشته و عزم کند بر عدم فعل در آینده و بالا میرود
تا بدرجه پیغمبران و صدیقان چنانکه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیرالمؤمنین ع
گفت استغفر الله فرمود مادرت بعزای تو بنشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمی است
که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از گذشته است دوم عزم بر آنکه هرگز عود نکنی سیم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین
حقوق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمه تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه
که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آنرا ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی که در بدن تو بحرام روئیده است

[illegible] گذاری بحزن و اندوه تا پوست نو باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود
[illegible] آنقدر که باو چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگو أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ و از حضرت صادق منقولست
که کسیکه مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند کسیست که استهزا میکند کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
صادق روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال خدا قبول میکند توبه او را
پس فرمود یکسال بسیارست هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود که یکهفته
بسیارست هر که توبه کند پیش از مرگش بیکروز خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود که یکروز بسیارست هر که توبه کند
پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند خدا توبه او را قبول میکند و اکثر علما این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال
کرده اند باینکه نسخ پیش از فعل جایز است گمان فقیر آنستکه این اشاره است باختلاف مراتب توبه و باآنکه توبه کامل آنستکه
اقلا یکسال از مرگ توبه کند در یکسال تدارک مافات و اصلاح احوال خود بکند و اگر آن میسّر نشود یکماه و همچنین
تا آنکه در آخر اقل مراتب اجزای توبه را بیان فرموده در مصباح الشریعه از حضرت صادق روایت شده است که توبه
ریسمانست که خدا برای بندگان آویخته است و وسیله است میان خدا و بنده و مدد و عنایات الهی است و ناچار است بنده را از
مداومت بر توبه در همه حال و هر فرقه از بندگان توبه دارد پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه قرب
وصال و توبه اصفیا و برگزیدگان یعنی اوصیا از نفس کشیدنست بغیر یاد خداست و توبه اولیا و دوستان خدا از خطورهای مختلف
و توبه خواص از مشغول شدن بغیر یاد خداست و توبه عوام از گناهانست و هر یک از ایشان را معرفتی و علمی است در اصل توبه
ایشان و منتهای امر آن و شرحش بطول می انجامد اما توبه عوام آنستکه باطن خود را بآب حسرت بشوید و معترف بجنایات
خود باشد و ندامت بر گذشته همیشه داشته باشد و بر بقیه عمر خود خایف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب

کاهلی

کسی راضی او گردد و پیوسته گریان و متأسف باشد بر آنچه فوت شده است از او از طاعت خدا و حبس کند نفس را
از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفا بتوبه و نگاه دارد از عود بسوی گناهان گذشته و نفس را
همواره هموار کند در میدان اجتهادات و آنچه از عبادات از او فوت شده است قضا کند و مظالم مردم را باایشان رد کند و از همنشینان
بد دوری اختیار کند و شبها را بعبادت بیدار باشد و روزها را بسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از
حق تعالی یاری بجوید و سوال کند که او را مستقیم بر جاده بدارد و در شدت و رخا ثابت بماند نزد محنت و بلا تا آنکه
از درجه توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهانست و موجب زیادتی ثواب اعمال و رفعت درجات
اوست حق تعالی میفرماید که خدا میداند آنها را که راست گفتند و میداند دروغگویان را و از حضرت رسول منقولست که توبه
کننده هرگاه اثر توبه بر او ظاهر نگردد او تایب نیست باید که خصمان را راضی کند و نمازها را قضا کند و تواضع و فروتنی
کند در میان خلق و نفس خود را از شهوتها باز دارد و گردن خود را باریک گرداند به بسیاری روزه روزها و رنگ
خود را زرد کند بعبادت و بیداری شبها و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش
جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت و دلش نرم گردد از ترس ملک موت و پوستش خشک شود در بدنش
بتفکر در اجل اینست آثار توبه و حضرت رسول فرمود که میدانید کیست تایب گفتند نه حضرت فرمود کسیکه توبه کند
و خصمان را راضی نکند تایب نیست کسیکه توبه کند عبادت را زیاد نکند تایب نیست کسیکه توبه کند لباس خود را
تغییر ندهد تایب نیست و کسیکه توبه کند و فراش خود را و بالش خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسیکه توبه کند خلق خود را
و نیت خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسیکه توبه کند دل خود را گشاده نکند و کف خود را فراخ نگرداند تایب نیست کسیکه
توبه کند و آرزوهای خود را کوتاه نگرداند و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تایب نیست و کسیکه توبه کند زیاده

زفوه خود را با حسرت نفرستد تائب نیست هرگاه بر این خصلتها مستقیم نماند او توبه کار نیست و توبه او قبول نیست حق تعالی فرموده است
ای گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و خلاف کرده اند در معنی توبه نصوح از حضرت صادق منقولست که توبه
نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت دیگر فرمود که آنست که توبه کند و عزم داشته باشد که هرگز مرتکب آن
گناه نشود و در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایست که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود
که خدا دوست میدارد از بنده هاتش کسی را که او را فتنه ها عارض شود و گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر
روایت کرده است که گناهان مؤمن هرگاه توبه کرد آمرزیده است پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمان است راوی
گفت اگر بعد از توبه و استغفار باز عود کرد در گناه و باز توبه کرد حضرت فرمود که گمان داری که مؤمنی پشیمان شود بر گناه خود
و استغفار کند از آن گناه و توبه کند از آن گناه خدا توبه او را قبول نمیکند راوی گفت اگر مکرر گناه کند و توبه کند و استغفار
کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هر چند عود کند مؤمن با استغفار و توبه خدا عود میکند بر او با آمرزش و خدا آمرزنده و رحیم است
قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات زنهار که ناامید مکن مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی گفته اند که توبه نصوح توبه ایست
که صاحبش را نصیحت کند و کم نماید که عود کند بآن گناه و بعضی گفته اند که توبه ایست که دیگران را نصیحت کند که مثل آن عمل را از
و بعضی گفته اند آنست که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته اند توبه ایست که ریشه خواهش شهوات را از دل زایل گرداند و ظلمت گناهان را
که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات بر طرف نماید زیرا که اثر گناه نه محض عقابست که به پشیمانی بر طرف شود بلکه آدمی را تیره میگرداند
و روح انسانی را مکدر میسازد و ملائکه رحمت را از این کس میرانند و آدمی را از رحمات خدا مستحق حرمان میگرداند اگر دزدی
در خانه در آید و مدتها در آن خانه را بی صاحب متصرف باشد یا مستی برای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی
مدتی ... آثار ... مشغول خرابی باشد بمحض آنکه آن دزد یا آن دشمن را از خانه بدر کنند در حلیه آبادانی

بدر نمی

بدر نمی آید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر آن سرا بر نیاید و تعمیرها را با صلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض نگیرد
بحالت اولی بر نمیگردد و همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمنی مانند شیطان و مستی مثل خواهش نفسانی و بهره ها
سالها در سرای دل در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را ربایند و بسوزانند در خرابی کوشند و صاحب خانه بی خبر
در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه بیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظرف و آلات
شکسته و خانهای مزین بدود معاصی تیره گشته بمحض آنکه نادم و پشیمان گردد و تیر ... و شمشیر آه و ناله استغفار
و استغاثه بکمک غفار دزد غدار و تکرار را از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه در کمین نشسته و منتظر وقت
فرصت باشد که این خانه ویران آبادان میگردد بلکه باید مدتهای مدیدی سعی کند و خانه را آبادان کند و متاعهای
دزدیده ای اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرگیهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنهای شیطان را از خانه
ایمان مسدود گرداند آنوقت شاید بحالت اولی تواند برگردید بلکه بهتر از اول میتواند شد لطائف با حوال انبیا
و مرسلین که پیشوایان دینند از برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولائی چه تدارکها کرده اند حضرت آدم سیصد سال
گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده بهم رسید تا توبه اش قبول شد حضرت داود آنقدر گریست که گیاه
از آب دیده اش میروئید و آه آتش بار میکشید که آن گیاه میسوخت توبه کامل این است و در انجام سخن بسیار است
و این رساله محل ذکر آنها نیست مقصد در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان علمای اسلام در آنکه
ساقط میشود عقاب بتوبه فاسق و در آنکه آیا عقلا بر خدا واجب است حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود
یا آنکه تفضلی است که حق تعالی بکرم خود کرده است در حق این کس نسبت بهمه عباد یا نسبت باین امت کرده است والحال
بمقتضای وعده بر حق تعالی واجب است که عمل بوعده خود بفرماید معتزله باول قایل شده اند و اشاعره بثانی قایلند

وشیخ طوسی و شیخ طبرسی و سید مرتضی رحمه الله علیهم و اکثر متکلمین امامیه بقول اول قایل شده اند و خواجه نصیر [illegible]
در این باب توقف کرده و هرچند ظاهر [illegible] آنست که قول [illegible] مطلق [illegible] و حدیث [illegible]
ندامت بر این جهت که مجرد ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را بیامرزد و در امم سابقه چنین نبوده چنانکه
عبادت جمعی چند [illegible] از بنی اسرائیل کشته شدند تو به ایشان مقبول شد نقل کرده اند که تا [illegible]
که با آن گناه [illegible] تو به ایشان مقبول [illegible] ستة [illegible]
[illegible] که [illegible] تو به [illegible] مرتبه
و به نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی [illegible] خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود و چنین بوده است [illegible]
[illegible] بسوی تو [illegible]
من [illegible] عبادت نزد تو [illegible] بار دیگر شود [illegible]
[illegible] خورده [illegible]
هم خورد و آب [illegible] در خلال این احوال [illegible] مانده شود [illegible]
بسوی آفاق آسمان [illegible] این اعمال [illegible] گناهان خود را [illegible]
[illegible] منم [illegible]
من [illegible] خواهم [illegible] که جزای من [illegible] نکردم [illegible]
بوده و این مضمون را ادعیه و اخبار بسیار است مبحث ششم در بیان اموریست که مقتضای آنها مواخذه نیز باید
[illegible] و آن چند چیز است اول وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری آدمی نباشد چنانکه

حلی

اگر [illegible] بزبان جاری [illegible] میان علم نیز [illegible] که گویی [illegible] یا گفته [illegible]
[illegible] در این حدیث وارد شده است که [illegible] و در این جهت [illegible] احتمال دارد اول آنکه مراد رفع
مواخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی را چنین امری بخاطر رسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از آن متاثر نشود
[illegible] بر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بسیار [illegible] در باب [illegible] مقتضای جمع [illegible]
[illegible]
[illegible] در حدیث معتبر دیگر از حضرت [illegible]
[illegible] وسوسه در خلق [illegible]
[illegible] این فقره نیز چند احتمال دارد اول [illegible] و وسوسه شیطان [illegible] سبب [illegible]
خلق و گمان بد بردن باین [illegible] مشاهده میشود از احوال و افعال ایشان و مقتضای بر آن مواخذه نیز باید زیرا
که رفع آن [illegible] ممکن نیست لیکن واجبست [illegible]
آن [illegible] و [illegible] در شهادت [illegible]
[illegible] و در حدیث [illegible]

کلینی از حمران روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود که نیست در آن
چون چنین شود بگوید لا اله الا الله و بسند کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج با آنحضرت عرض کرد که در دل من
امر عظیمی می‌افتد حضرت فرمود بگو لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت چنین امری در خاطرم خطور کرد
لا اله الا الله گفتم برطرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر ع که مردی آمد بنزد رسول خدا ص
و گفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی بنزد من نمی‌آمدی
که اعلام کنی گمان دارم که دشمن حاضر جلی یعنی شیطان به نزد تو آمده است و از تو پرسیده است که کی ترا خلق کرده تو گفته
که خدا مرا خلق کرده است پس بتو گفته است که کی خدا را خلق کرده است آنمرد گفت بحق آن خداوندی که ترا بحق فرستاده است چنین بود
حضرت فرمود که شیطان نزد شما آمد از راه اعمال و گناهان بر شما غالب نشد از این راه آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین
بلغزاند هرگاه این حالت روی دهد خدا را بیگانگی یاد کنید و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق ع مروی است که مضمون را
روایت کرده است و در خبر حسن حضرت رسول فرمود این والله که محض ایمان است و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است
که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی ع نوشت و شکایت کرد از چیزی که در خاطرش خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد
ترا ثابت میدارد و بر تو شیطان را راهی و استیلائی بر تو نمیدهد پس نوشت که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا ص از امری چند
که در خاطر ایشان در می‌آید اگر بادها ایشان را در جای بسیار بلندی بزیر افکند یا ایشان را پاره پاره کنند احب است بسوی ایشان
از آنکه تکلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا این حالت را در نفس خود می‌بینید گفتند بلی فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ
قدرت اوست این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین در خاطرتان خطور کند بگوئید آمنا بالله و رسوله و لا حول
و لا قوة الا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و قوتی بر طاعت نیست مگر بخدا مؤلف گوید در آنکه

...ص... دل در وقوع این تخیلات دو وجه است دوم آنکه مراد وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در مبدء خلق اشیاء
... خدا را کی آفرید و کی ایجاد کرده است و در کجاست و مثل اینها از اموری که اگر تکلم کند بآنها موجب کفر و زندقه است
خواهد بود چنانچه در وسوسه گذشت سیم آنکه مراد تفکر کردن است در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق
بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار بر اضرار اخیار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار
در آن و مثل اینها از اموری که کم کسی از اینها خالی است و اینها معفوست هرگاه مستقر نگردد در نفس و بسبب آن
شکی در عدل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در روایت ابن بابویه این تتمه است که ما لم ینطق بشفته یعنی مادام که
تکلم نکند بسبب آن را بمقام معنی اول ظاهرتر مینماید سیم حسد است مادام که ظاهر نکند بزبان یا بدست و ایذاء
ظاهر نشود که حسد کسی که اظهار نکند داخل معاصی نیست معفوست و این خلاف مشهور است اما بوسعت رحمت الهی الیق است زیرا
که کم کسی که خود را از این خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر موجب حرج است و ممکن است که مادام که اظهار نکند متعلق
بوسوسه و خطره نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر اینها را بنابر اکثر معانی چون بر حقیقت قبیح است و مدد رشد و محالست شاید مراد
اختصاص مجموع این خصال باین امت پس منافات ندارد با آنکه بعضی مشترک باشد میان این امت و سایر امم والله یعلم و اما
... شده است که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولی است بقبول عذر تا امر را از برای مردم بیان
نفرماید و در آن با حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را عذاب نمیکند و ایضا اخبار بسیار وارد شده است
که حق تعالی برداشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل و از کسیکه در خواب باشد تا بیدار شود و شیخ
طوسی ره بسند معتبر از حضرت رسول ص روایت کرده است که حق تعالی وحی میکند بسوی حافظان کرام که کاتبان اعمال عبادند
که منویسید گناهی بر بنده مؤمن من در وقت دلتنگی و ضجر و در کافی روایت کرده است بسند کالصحیح از علی بن عطیه
که گفت درست

این تشنج و حرکت‌ها امانت چند وجه گفته‌اند اول آنست که بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده‌اند که مراد آنست که
این خوف که تو داری که مبادا چنین امری در خاطر تو خطور کرده است و میترسی که هلاک شده باشی از محض ایمانست اگر مؤمن
نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدتر از این در خاطر تو دوم آنکه این محض ایمانست که این احتمالات باطله را در
خاطر میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی یا در مذهب حق صاحب یقین شوی سیم آنست که در حدیث سابق گذشت که چون
شیطان مایوس شده است از آنکه شما را بکفر و معاصی بیندازد شما را باین وساوس اذیت میرساند پس بسبب این حالت
چند وجه گفته‌اند اول آنکه مبادا امر کار او در این حالت دریابد پس زبان او بتوحید جاری شود تا آنکه بار دیگر از دنیا
یا فریده است بلکه بجدا
برود دوم آنکه نفی میکند آنچه را در خاطر او گذشته است از آنکه آله را آله دیگر باشد و تصریح میکند بانکه آنکه این احادیث را
آنکه این کلمه طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسه او را که دیده آن میکند و باین جهت کلمه تلقین میکند در منافی با آنکه
آنکه افاده آن میکند که سلسله ممکنات باو منتهی میگردد پس او را موجدی هست پنجم آنکه کسی متصف بجمیع صفات کمال است مبرا از
بحلول قیمت و احتیاج نمیتوان بود دوم معصیتی است که آدمی آنرا اراده کند و بعمل نیاورد حق تعالی بفضل خود از او عفو میفرماید چنانکه
کلینی بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر یا صادق ع روایت کرده است که حضرت آدم ع گفت پروردگارا مسلط گردانیدی بر من
شیطان را و او را مانند خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات توانم یافت حق تعالی
وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم این را که هر که از ذریه تو قصد گناهی بکند بر او نوشته نمیشود اگر بعمل آورد یک
گناه نوشته میشود و هر که قصد حسنه بکند اگر نکند یک حسنه از برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد ده حسنه برای او
نوشته میشود گفت پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناه بکند و استغفار بکند گناه او را می‌آمرزم
گفت پروردگارا زیاده کن فرمود توبه را برای ایشان مهیا کردم تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است مرا و بسند صحیح

از حضرت باقر

از حضرت باقر یا حضرت صادق ع منقولست که چهار خصلت است که حق تعالی مقرر فرموده است که کسی با وجود اینها مستحق عذاب الهی شود
پس شقی و محروم است و آن خصلتها اینهاست کسیکه قصد کند حسنه را بعمل نیاورد و نیت نیک او خدا یک حسنه برای او
می‌نویسد و اگر بعمل آورد ده حسنه خدا از برای او می‌نویسد و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد و اگر نکند هیچ گناهی بر او
نوشته نمیشود و اگر بکند تا هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملکی که نویسنده حسنات است در جانب راست او است میگوید
بملکی که نویسنده سیئات است و در جانب چپ او است که تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که این را محو کند
زیرا که حق تعالی میفرماید بدرستیکه حسنات بر طرف میکند گناهان را شاید استغفاری بکند اگر بگوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه
برای او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفاری بعمل نیاورد صاحب حسنات
بصاحب سیئات میگوید که بنویس گناه را بر این شقی محروم مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص
این استغفار باعتبار آنکه اکمل افراد است مذکور شده و ایضا بسند معتبر از امام زاده عبد الله روایت کرده است که از
پدر بزرگوار خود امام موسی ع سوال کرد که دو ملک که در جانب راست و چپ او هستند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا بفعل
نیکو که بنده اراده فعل آنها مینماید حضرت فرمود که بوی کنیف که محل فضله است و بوی چیزهای خوشبو مثل یکدیگر است
گفت نه فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می‌آید ملک دست راست بملک دست چپ میگوید
که بایست که ترا با او کاری نیست که او قصد حسنه کرد پس او را بجا آورد زبان او قلم است و آب دهان او مداد است
پس از برای او مینویسد و چون قصد گناه کرد نفسش بدبو بیرون می‌آید پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که
قصد گناهی کرده اگر او را بجا آورد زبانش قلم او است و آب دهانش مداد او است پس برای او می‌نویسد بدانکه [illegible]

فرموده است إِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ
مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شما است یا پنهان کنید آن را حساب
میکند شما را بآن خدا پس می‌آمرزد از برای هر که میخواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم
این آیه بحسب ظاهر مخالف است با احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر چه در نفس
آدمی حاصل میشود خدا بر آن محاسبه میفرماید و اگر خواهد می‌آمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل آن وسوسها و اراده
گناهست و ممکن است باین روش جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعه است و مراد به من یشاء شیعه است یعنی از شیعیان
عفو میکند و غیر شیعه را مؤاخذه میکند و اگرچه با موافق قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که بعضی از آنها شامل
خطوراتی است که باختیار آدمی نیست و شیخ طبرسی ره گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی
لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و در این باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف
امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد جایز نیست و قبیح است عقلا پس چون میتواند بود که حق تعالی تکلیف و بعد از آن نسخ کند
پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند بود از اعتقادات و ارادات و اموری چند که از ما مستور است
و اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسهای که بی‌اختیار آدمی خطور میکند داخل در آیه نیست بدلیل عقل و گفته‌اند
حضرت رسول که عفو کرده اند از این امت آنچه را فراموش کنند و آنچه در خواطر بگذرانند پس گفته اند آنچه در خاطر
خطور میکند از معاصی خدا بر آن مؤاخذه نمیکند و مؤاخذه میکند بر آنچه عزم میکند آدمی بر آن با آنکه میتواند خود را از آن
نگاه دارد پس آن از جمله افعال قلب است و خدا جزا میدهد او را بر آن چنانچه جزا میدهد بر افعال جوارح اما جزای عزم را
میدهد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که حق تعالی برای عزم جزای اصل طاعت را میدهم

بجهتها

همچنانکه در اخبار آمده است که کسیکه انتظار نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از
الطاف و نعمتهای خداست بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی ره و از جمله آیاتی که دلالت میکند بر مؤاخذه بر افعال
قلوب قول حق تعالی وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ
مَسْئُولًا یعنی پیروی مکن چیزی را که علم بآن نداری بدرستیکه گوش و چشم و دل همه اینها سؤال کرده میشوند و باز
فرموده است کتمان میکند گواهی را و هر که کتمان کند آنرا گناهکار است دل او و باز فرموده است که مؤاخذه نمیکند
شما را خدا بلغو سوگندهای لغو که بر زبان شما جاری شود ولیکن مؤاخذه میکند شما را بر آنچه عقد دل بر آن کرده
و در جای دیگر فرموده است ولیکن مؤاخذه میکند شما را بآنچه کسب کرده است دلهای شما و بسیار از این آیات و امثال
اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مؤاخذه میباشد و باز فرموده است وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى
الْقُلُوبِ و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت رسول روایت کرده اند که اشاره بدل نمود
و فرمود تقوی و پرهیزکاری در اینجاست و حق تعالی تهدید فرموده است آنها را که دوست میدارند که امور قبیحه
فاش شود در مؤمنان و محبت کار دل است و ایضا کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب
و عقاب بر آنها شده است از افعال قلوب است چون میتواند بود که مؤاخذه بر آنها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان
آیات و اخبار گفته اند و تحقیق آنست که افعال قلوب بر این قسم است اول آنکه محض خطور و بال باشد و آدمی را در آن
اختیاری نباشد و آن قسم اول است که مذکور شد و ظاهر آنست که بر آن عقابی مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست
دوم شهوت و خواهش معصیت است بدون آنکه اراده بآن ضم شود غالب آنست که آن نیز نسبت بجاده طلق اختیاری نیست

در حق تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول از برای تست یعنی اگر بدون اختیاری نظرش بر او بیفتد و نظر ثانی
بر تست یعنی بار دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند تا آن نظر از روی شهوت خواهش مستمر بدارد و اگر مبدا عشق اختیاری
باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی اختیاری باشد چنانچه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق سوال
کردند از عشق حضرت فرمود که دلی چند اند که از یاد خدا غافل شده اند حق تعالی محبت غیر خود را بایشان چشانیده است سیم آنست که
بعد از تصور معصیت و حصول شهوت قلب باعتبار تلوث بشهوات و غفلت از عقوبات نفع عاجل در آن فعل را تصور میکند
و حکم میکند که باید آن فعل بعمل آید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف دنیوی مانع
از آن فعل نمیگردد و حصول عزم گاه است بعد از تردد است بهم میرسد و تفکرات بسیار میباشد و بعد از عزم و جزم کردن اراده
بآن گاه است که ممکن فعل بعمل نیاید تا آنکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا مانعی بهم رسد که آن فعل بر آن متعذر شود پس اصل
تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمیباشد و اما حکم عقل و ظاهر اخبار آنست که بر آن عقابی است
بعضی گفته اند اگر باختیار باشد معاقب است و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اگر اراده و عزم بر فعل صادر شود و فعل را بعمل
آورد از برای عایقی و مانعی پس ظاهر اخبار آنست که او را مواخذه بر آن عزم نیست و بعضی از علما به تفصیل قایل شده اند
که اگر از برای ترس خدا و عقوبت روز جزا ترک آن کند و نادم شود از آن قصدی که کرده بود حسنه از برای او نوشته میشود
و آن حسنه مکفر نیت عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عایقی دیگر باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه از برای او نوشته
میشود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول منقول است که چون
بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید که اگر سیئه را بعمل آورد
بنویسید برای او مثل آن و اگر ترک کند حسنه بنویسید زیرا که ترک کرده است مگر از برای من یعنی از برای خدا این انحضرت روایت کرده اند

که محشور نمیشوند مردم مگر بر نیات خود گفته ما میدانیم که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا با زنی بکند
و در آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب آنست که حضرت رسول فرمود
که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر کشند قاتل و مقتول هر دو در آتش اند گفتند یا رسول الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای
آنکه اراده قتل دیگری کرده است مولف گوید که این اخبار از طرق عامه وارد شده است و معارضه با اخبار معتبره نمیکند
و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکن است که نوشتن حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد سیئه
نوشته نشود و نه حسنه و حدیث دوم مجمل است و صریح نیست و مثالی که گفته اند اول بحث است و ممنوع است و حدیث سیم ممکن است
که مراد اراده با آن افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و سعی بر قتل خود در شدن و آنها که قایلند که معاقب میشود
میگویند بر عزم سیئه معاقب میشود نه بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوب است از عقاید باطله و شک در اصول عقاید و در آن
شکی نیست که بآنها معاقب است پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت مومنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها را
معصیت میدانند هر چند اظهار نکنند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار معصیت نه اصل اینها و این انسب است بشریعت
سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهر آنست که عدم مواخذه بر اراده معصیت مخصوص مومنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد
شده است که اهل جهنم از برای آن در جهنم مخلدند که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا
بکنند و جوابهای دیگر نیز میتوان گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی
بفضل خود بخشیده است و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره معصیت و با اجتناب کبایر حق تعالی انها را می آمرزد و لیکن خواجه نصیر ره
در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است و منافات با عفو و جرم ندارد و در کلام ابو الصلاح ره نیز مثل این گذشت و سید مرتضی ره
در تاویل قول حق تعالی اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما گفته است که مراد آن است که فشل و جبن

بخواطر ایشان خطور کرده که اگر کسی [illegible] بعد از آن گفته است که اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است و جماعتی تجاوز
از حد کرده اند حتی اینکه گفته اند که عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید ره در قواعد گفته است تأثیر نمیکند نیت معصیت
عقاب او نه مذمت را مادام که مرتکب آن نشود و آن از جمله چیزهائی است که ثابت شده است در اخبار که حق تعالی عفو از آنها کرده است
پس گفته است که اگر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میدانسته پس خلاف آن بر او ظاهر شود آیا این نیت اثر میکند
محل نظر است از این جهت که مصادف مصادق معصیت نشده است پس بمنزله آن است که نیت معصیت کرده باشد پس نیت معصیت
بدون فعل آن مواخذه نیست و از این جهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت شریعت کرده است و جرأت بر معاصی نموده است
و حال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر آب مباحی را بیاشامد بخوش آمدن شراب مسکر و شبیه آن فعل حرامی کرده خواهد
بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه انضمام فعل جوارح دخل داشته باشد و چند امر دیگر هست که محل نظر است اول
اگر زن باکره خود را در خانه دیگری بیابد و گمان کند که آن اجنبیه است با او جماع کند بعد از آن معلوم شود که زوجه یا کنیز
او بوده است دوم اگر زن خود را وطی کند و گمان کند که حایض است بعد ظاهر شود که طاهر است سیم اگر طعامی را
در دست غیری ببیند آنرا تناول کند و نداند که ملک او است و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم آنکه
گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم آنکه شخصی را بکشد و گمان کند
که معصوم الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا شیخ شهید است و شیخ بهاء الدین ره گفته است که بعضی
از جمله این صورت شمرده اند آنرا که نماز کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوب است و عالم بحکم او بوده باشد
که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز معلوم شود که ممزوج با قطن یا مباح است و تردد کرده است در اینکه نمازش
باطل است یا صحیح است و اولی آنست که تردد نیست در آنکه نمازش باطل است بلکه صحت نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادت را

مستلزم فساد

مستلزم فساد نداند سیم در بیان سایر اموریست که حق تعالی بر آنها مواخذه نمیفرماید بسندهای بسیار صحیح و معتبر
از طرق عامه و خاصه از حضرت رسول منقولست که حق تعالی برداشته است از امت من نه چیز را اول خطا یعنی امری که
بی اختیار و بغفلت از او صادر شود مثل آنکه اراده کرد تیری بجانب آهو بیندازد بآدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد
و خطای مفتی در مسئله یا حاکم شرع در حکمی بکند و بذل جهد خود در آن کرده باشد و تقصیری در آن نکرده باشد یا خطائی
که طبیب در معالجه بیماری بکند و تقصیر در آن نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست اما دنیوی در بعضی هست و در اول
دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین در خواب اگر کسی را بکشد گناهی بر آن نیست بلکه دیت لازم میشود در مال او و بر عاقله آن
و خطای حاکم بر بیت المال است بنابر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن دیت است در مال خود و بعضی گفته اند اگر
که معالجه او میکند ابرای ذمه او بکند ضمان از او ساقط میشود دوم فراموشی است یعنی عقاب نیست بر کسیکه از روی فراموشی
گناهی یا ترک واجبی بکند هر چند اگر ترک رکنی کند در نماز از روی فراموشی اعاده نماز باید کرد و در ترک بعضی از افعال
یا فعل بعضی سجده سهو لازم میشود سیم آنچه ندانند و ظاهرش آنست که جاهل مطلق معذور باشد و آیات و اخبار بسیار بر این دلالت
دارد و در بسیاری از امور باین استدلال میتوان کرد خواه جهل مسئله باشد یا جهل مورد حکم اما اکثر علما در موارد خاصه
باین قایل شده اند مثل نماز کسیکه جاهل باشد بنجاست جامه یا بدن یا موضع سجود مشهور آنست که اعاده نماز در وقت و در خارج
وقت بر او واجب نیست و همچنین کسیکه جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و در آن نماز کند یا کسیکه جاهل باشد بوجوب جهر در اخفات
و در موضع آنها ترک کند و نکاح در عده چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در موضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم
مواخذه و عقاب باشد اگر تقصیری در تفحص نکرده باشد ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار بر این دلالت میکند
چهارم چیزی چند که طاقت آن نداشته باشند چنانکه حق تعالی فرموده است ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به

یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقت نیست ما را بآن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است و هرچند بر خدا قبیح است

در حالتیکه از حقتعالی واقع شود ممکن است دعا کردن بر سبیل تعبد یا و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتهاست که بر امم سابقه نازل

شد و حقتعالی ببرکت حضرت رسالت صلعم از این امت برداشته است و اظهر آنست که مراد تکالیف شاقه است که در امم سابقه بود که

در این امت حقتعالی تخفیف داده است و آسان گردانیده است و در این حدیث ظاهر این معنی مراد است یعنی چیزی که مضطر شده باشند

بآن خواه اضطرار از جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتیکه خوف هلاکت باشد و مانع دیگر حاضر نباشد و مداوی بحرام در وقتیکه

دوا منحصر باشد در آن بنابر مشهور میان علما و خبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز مداوی بحرام خصوصا شراب حتی بچشم

کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هرکه میلی از مسکر بچشم بکشد حقتعالی میلی از آتش بچشم او بکشد و در خبار بسیار

وارد شده است که حقتعالی در هیچ حرامی دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی بمسکر را مطلق جایز نمیدانند بلکه سایر محرمات را

و اشهر جواز است خواه از قبل خود باشد یا از غیر او مانند کسیکه جراحتی بر خود وارد سازد یا دیگری او را مجروح کرده اند در ماه مبارک

رمضان و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند که باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات

زیرا که حقتعالی فرموده است که فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ یعنی پس هرکه مضطر شود نه باغی و عادی پس گناهی نیست

بر او و در معنی باغی و عادی خلافست و در بعضی از روایات وارد شده است که باغی آنست که خروج بر امام کند و عادی کسی است که راه

زنی رود بر آنها میته حلال نمیشود و در روایتی وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است که اگر اینها مضطر شوند

برینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو و بازی شکار از مردم

نه از برای کسب کنند و در حکم تقیه گذشت چیزیکه با کراه حلال میشود و هفتم طیره است و آن عبارتست از تاثیر نفس فالهای بد مثل

آنکه در میان تطیر میکردند و در وقتیکه بسفری میرفتند مرغی یا شکاری که از جانب راست او پیدا شود بفال خوب میگرفتند

از جابر

کفت در خدمت حضرت صادق بودم مردی از آنحضرت سوال کرد از شخصی که از و امری صادر میشود در حین غضب آیا خدا

او را مواخذه میکند بآن حضرت فرمود خدا از آن کریمتر است که او را از جا بدر آورد و او را مواخذه نماید و ابن بابویه

در رساله اعتقادات ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانچه فرموده است

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع و توانائی او و وسع کمتر از طاقت

و حضرت صادق فرمود [illegible] تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است

ایشان را در هر شبانروز پنج نماز و تکلیف کرده است ایشان را در سالی سی روز روزه و تکلیف کرده است ایشان را در هر

دویست درهم پنج درهم و تکلیف کرده است ایشان را در تمام عمر خود یک حج و ایشان طاقت زیاده از اینها همه دارند

در بیان احوال عالم پیش از انقضای امر قیامت ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم بسند معتبر روایت کرده اند

از حضرت امام محمد باقر که گفت بتحقیق که خدای عز و جل خلق کرده است در زمین از روزیکه زمین را خلق کرده است هفت عالم که

ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرده است ایشان را از ادیم خاک یعنی از روی زمین پس ساکن گردانیده است ایشان را در زمین هر یکی

بعد از دیگری با عالم خود پس حقتعالی خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذریت او را از او نه والله خالی نبوده است بهشت

از ارواح مومنان از روزیکه بهشت را خلق کرده است و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزیکه جهنم را خلق کرده است

شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود حقتعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای

اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن گرداند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت

کنند و باعتقاد بیگانگی و تعظیم او نمایند نیست بلکه خلق دیگر خواهد آفرید که او را بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر

خواهد آفرید که ایشان را بردارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه بیفکند آیا نشنیده که حقتعالی فرموده است